تماشا

سال اول شماره سوم ۱۹ فروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال



صادق بهرامی
و نیم قرن
خاك صحنه



جدول و شرح
امل برنامه‌های
تلویزیون
و رادیو



گام تازه‌ای در گسترش مناسبات تهران ـ قاهره

بدعوت وزیر امور خارجه ایران ، محمود ریاض به تهران آمد

در هفته گذشته آقای محمود ریاض‌وزیر امور خارجه جمهوری متحده عرب ، میهمان ایران بود و به دعوت آقای اردشیرزاهدی وزیر امور خارجه ایران ، برای یك دیدار رسمی به اتفاق همسر خود به تهران‌آمد . دیدار رسمی وزیر خارجه جمهوری متحده عربی از روز دوشنبه شانزدهم فروردین‌ماه آغاز شد و آقای ریاض در تهران بـه پیشگاه شاهنشاه آریامهر بار یافت و با آقای‌امیر عباس هویدا نخست وزیـر و اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ملاقات و مذاکـره‌کرد و به اتفاق همسر خود ، به دیدن آثـار تاریخی و باستانی اصفهان و شیراز رفت .

سفر آقای محمود ریاض به تهران ، طی‌حدود بیست سال اخیر ، نخستین سفر یك وزیر امور خارجه مصر به‌ایران محسـوب‌میشودو تهران ، از میهمان خود ، پذیرائی گـرم و صمیمانه‌ای به عمل آورد .

روابط ایران و جمهوری متحده عرب که‌مدت دهسال قطع بود ، هفت ماه پیش تجدید شد و دو کشور پس از دهسـال ، سفیر مبادله‌کردند .

از آن تاریخ تا کنون ایران و جمهوری‌متحده عرب ، گامهای سریعی در راه گسترش روابط اقتصادی و سیاسی میان‌خود برداشتندو طی ماههای اخیر رئیس مجلس ملی جمهوری متحده عرب و وزیر آموزش عالی این کشوربه تهران آمدند و وزیر بهداری ایران نیـز به دعوت وزیر بهداری مصر ، رهسپار قاهره‌شد .

از تجدید مناسبات سیاسی ایران ومصر،مدت زیادی نگذشته بود که‌به‌مناسبت درگذشت پرزیدنت جمال عبدالناصر ، رئیس جمهوری‌متحده عرب، آقای‌امیرعباس‌هویدانخـست‌وزیر، از جانب شاهنشاه آریامهر به قاهره سفـــرکردند و در مراسم تشییع جنازه رهبر فقید مصر شرکت جستند .

در این سفر آقای نخـست‌وزیر ، بـاپرزیدنت انور سادات رئیس جمهوری متحده عرب ملاقات و مذاکره کردند و آقای محمودریاض وزیر امور خارجه مصر نیز در همین سفر ، بدیدن نخـست‌وزیرایران‌رفتو مذاکرات‌مفصلی در زمینه گسترش روابط دو کشور انجام داد .

پس از این ملاقات وزیر امور خارجه‌جمهوری متحده عرب اعلام داشته بود که دولت مصر علاقه‌مند است گذشته ها فراموش شود وبه جبران دهسال قطع رابطه ، مناسبات دو کشور به سرعت گسترش یابد .

وزیر امور خارجه جمهوری متحده عرب‌در سفر تهران ، مسائل مهم بین‌المللــی.و منطقه‌ای ، بویژه مسائل مربوط به خاور میانه‌عربی را با همکار ایرانی خود ، مورد بررسی و تبادل‌نظر قرار داد و در زمینه گسترش بیشترمناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و جمهوری متحده عرب گفتگو کرد .

باید دانست که چندی پیش قاهره رسمااز سیاست ایران در خلیج فارس دایر برخروج نیرو های انگلیسی پشتیبانی کرد و اخیراتهران در پشتیبانی از برقراری صلح در منطقه خاور میانه عربی به اسرائیل اخطار کردچنانچه‌با پیشنهاد های صلح قاهره موافقت نکند ، سیاست این دولت را محکوم خواهد کرد .

اینك ، سفر وزیر خارجه جمهوری متحده‌عرب به تهران ، در محافل سیاسی به عنوان گام بزرگ تازه‌ای در جهت نزدیکی و دوستی‌بیشتر تهران ـ قاهره تلقی شده است .

درباره ازدواج قمر خانم



همانطور که در شماره پیش به اطلاع شما رساندیم ، ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی به هیچوجه مربوط به برنامه خانه قمر خانم نبود ، بلکه دروغ شیرینی بود که ـ باتوجه به مجرد بودن‌این‌دو هنرپیشه ـ خبرنگاران تماشا برای سرگرمی روز ۱۳ شما ترتیب داده بودند . سردبیر تماشا ناچار شد برای راضی کردن این دوهنرپیشه به یك ازدواج مصلحتی ، مجلس سور وسروری نیز در خانه خود ترتیب دهد تا عکسهای قابل قبولی از مراسم ازدواج در مجله چاپ شود .

می‌دانید که رسمی است جهانی که اول آوریل (تقریبا مصادف با ۱۳ نوروز) دروغهای جالبی به وسیله مطبوعات ، رادیو ها ، تلویزیونها و حتی خبرگزاریها منتشر می‌شود . این رسم جالب‌چندین سال است که در ایران نیز باب شده و مطبوعات ما درشماره های مخصوص ۱۳ فروردین دروغهای جالبی برای سرگرمی خوانندگان منتشر می‌کنند .

اما از بخت بد ما ، امسال مطبوعات ایران این رسم را فراموش کرده بودند و کمتر به سوی دروغهای سرگرم‌کننده‌رفتند و خبر دروغ « تماشا » در فضایی کاملا جدی‌ارائه‌شدو بسیاری از خوانندگان مجله آنرا جدی پنداشتند و هرجا که این دو هنرپیشه را یافتند زندگی مشترکشان را تبریك گفتندوحتی‌نامه ها ، تلفنها و تلگرافهای تبریك و دسته گلهای زیبائی برای پروین ملکوتی و محسن هرندی ارسال داشتند .

حالا ما مانده‌ایم‌وخشم این دو هنرپیشه محبوب تلویزیون که به تاکید از ما می‌خواهند تا ماجرا را قویا تکذیب کنیم . اما باور طرفداران آنان قوی‌تر از تکذیب ماست و صلاح این‌دو را در این می‌بینیم که ماجرا را جدی تلقی کنند و از نومید شدن علاقمندانشان جلوگیری کنند!

آقای تماشا



نامه‌ای برای سردبیر

سخنی با علی سیاح قربانی ، نخستین خواننده‌ای که برای مجله تماشا نامه نوشت

آقای سیاح قربانی

چنین به‌نظر می‌آمد که نامه شما را یك مطبوعاتی حرفه‌ای و صاحب نظر نوشته است . با دقت خاصی پیرامون رنگ صفحات ، ماهیت چاپ ، نوع مقالات ، حتی طول و عرض ستون ها در آن اظهار نظر شده بود . شاید پس از انسی ده ساله ، خواننده‌ای بتواند چنین صمیمانه ، با احساس وابستگی و دلسوزی ، برای مجله ای که آن را می‌خواند ، نامه بنویسد و این جای سپاس دارد .

حرفهایتان جالب است و قسمت اعظم آن پذیرفتنی ، امامی‌نویسید :

« شاید برای یك بخش خصوصی ، انتشار چنین نشریه‌ای کار آسانی نباشد ، ولی برای شما که از بودجه هنگفت و پشتیبانی کامل سازمانی‌معظم ، چون تلویزیون ملی ایران برخوردار هستید کار زیاد مشکلی نیست . »

دوست عزیز ، همانطور که در ابتدای نامه تان نوشتید ، بیائید و از نزدیك امکانات ما را ببینید . کاری ندارد ، سری هم به بخش های خصوصی بزنید ، بر خلاف تصور شما ، تلویزیون روی گنج ننشسته است . تلاش گسترده‌ای که در راه تهیه برنامه ، فعالیت های جنبی چون جشن هنر شیراز و از همه مهمتر گسترش شبکه انجام می‌گیرد ، برای مجله تماشا ، جز آنچه می‌تواند سهم یك مجله باشد امکانی باقی نمی‌گذارد .

از این گذشته می‌نویسید :

« مجله شما به دلیل وابستگی به تلویزیون نمی‌تواند انتقادی باشد . شما هرگز از کار خود و دستگاه خود انتقاد نمی‌کنید . »

شرحی که درباره یك یك مطالب مجله نوشته‌اید ، نشان می‌دهد که آن را به دقت خوانده‌اید . کجا ، در کدام صفحه ، در کدام مطلب کسی به مدیحه سرایی برای تلویزیون پرداخته است ؟ و مگرنه اینکه از گفته ها و نظرات تماشاگران تلویزیون هرچند در بسیاری اوقات با سپاس و تحسین همراه است ـ فقط انتقاد ها و کنایه ها را آورده‌ایم ؟ مدت درازی از آغاز کار ما نگذشته است و اینکاش خوانندگان مجله ازسر بی‌لطفی چنین به پیش داوری درباره روال کارما نپردازند .

و دیگر این که برمی‌گردید به یادداشت سردبیر در نخستین شماره مجله و به ماجواب می‌دهید :

« شما نمی‌توانید خود را در اختیار طبقه‌ای‌خاص قرار ندهید : »

کمی حرف یکدیگر را نفهمیده‌ایم . وسیله‌ای مانند تلویزیون که در این مملکت نزدیك به ۲٫۵ ملیون نفر تماشاگر دارد ، چطور می‌تواند مجله‌ای منتشر کند که در اختیار گروه خاصی باشد ؟ و باز با همان دقت قابل ستایشتان برگردید به صفحات مجله و مطالب آن . « داش یالکی »برای چه‌کسانی معرفی شده است ؟ اخبار تلویزیون ، باز گویی اعتراضات مردم به متصدی تلفن ۸۹۰۰۰۰ ، داستان ، پاورقی ، کاریکاتور، معرفی برنامه ها ، اخبار هنری ، . . نه ، واقعا ما از جانب کی ، برای کی حرف زده‌ایم ؟

در پایان ، پس از اظهار نظر های جالبی که در باره نوع مطالب و روش صفحه بندی مجله می‌کنید . چنین ادامه می‌دهید :

« به نظر من این مطالب باید به مجله شما افزوده شود : یك صفحه درباره موسیقی ، نقد فیلم ، مصاحبه با ستارگان و گویندگان تلویزیون ، صفحه مخصوص خوانندگان و صفحه شعر .

به‌روی چشم و لطفتان زیاد

سردبیر

تماشا

صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی
زیر نظر : ایرج گرگین
مسئول هیات تحریریه : ژیلا سازگار
طرح و تنظیم : قباد شیوا با همکاری هیلدا وارطانیان
روی جلد و عکس های رنگی : علی قشقایی

چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ – ۳۱۶۹۵۴
آگهی های مجله : دفتر مجله تماشا

دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون   صندوق پستی ۳۰۰ – ۳۳ – تلفن ۴ – ۶۲۱۱۰۱



هنر نقاشی که ظاهراً از نقش بر روی سنگها ، صخره‌ها و دیواره غارها در دورترین گذشته زندگی بشری آغاز شده ، در سیر تحولی خود پوست آهو ، کاغذ ، دیوارهای گچی و رنگ و روغنی ، چوب‌صدف و سرانجام‌بوم‌های‌مختلف‌را جلوه‌گاه خود ساخته است و در هر زمینه‌ای که بوده بنوعی احساس و روح بشر را نواخته و دل زیباپرست انسان را اسیر کرده است . . . اینك بنظر میرسدکه هنرمند نقاش‌این عرضه‌ها را برای تجلی هنرتنگ یافته ودنیای نوینی را نمایشگر هنرخویش ساخته است : پیکر زن !

نقاشی که باین ابتکار جالب دست زده « بیل‌سکوز » امریکائی و بوم‌لطیف‌نقاشی‌او « روستی » است، مراحل مختلف کار هنری نقاش را در عکسها سیر میکنیم .

پیکر زن، تجلی گاه نوین هنر نقاشی

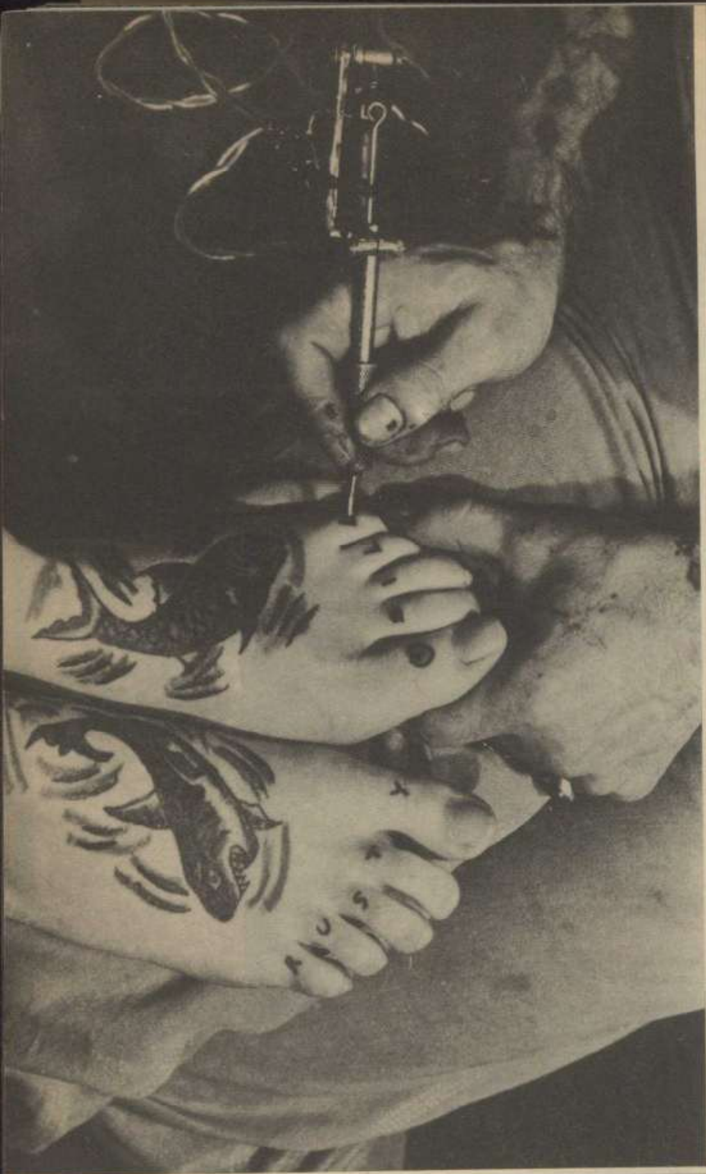




نقاش بدقت مشغول‌کار است و «بوم» ظاهراً از اینکه « لباسی » چینی پرنقش و نگار بر تن میکند خوشحال و راضی است .

مثل اینکه هیچ جای خالی در بدن « روستی » نباید باقی بماند . آقای‌نقاش‌مشغول‌کشیدن «حواشی» است تا جلوه بیشتری به «تابلو»ی خود بدهد !

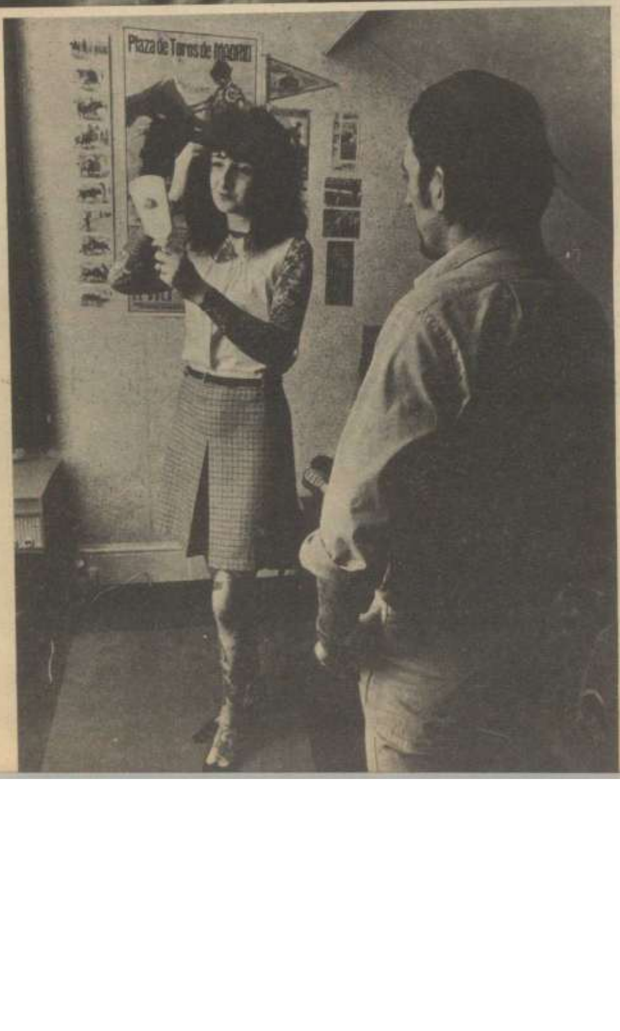




جناب نقاش ، مطابق معمول ، قدمی بعقب نهاده و دارد شاهکار خود را برانداز میکند تا عیب و نقصی در آن باقی نمانده باشد . ظاهراً همه‌چیز بر وفق مراد است چون نقاش و «بوم» هردو راضی‌اند.

بدون « جوراب » که نمیشود بیرون رفت . جوراب ماهی نشان !

بیل میگوید : « مشتری‌ها کمتر پاهایشان‌را نقاشی‌میکنند‌اما روستی این کار را دوست دارد . (و عقیده دارد که نقاشی دوماهی روی‌پاهایش روح شیطانها را از او دور میکند .)»

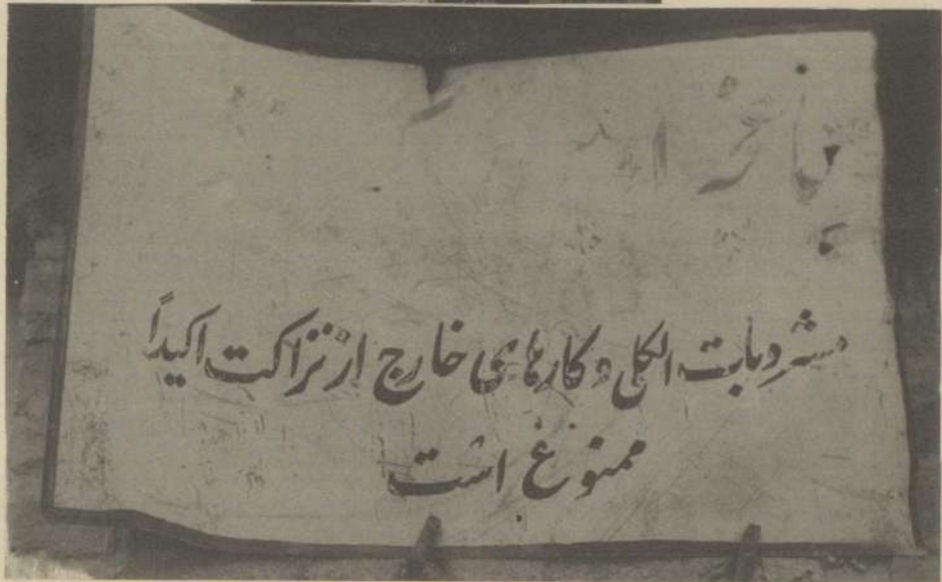


کار تمام است . خانم لباس میهمانی پوشیده‌اند . گواینکه امروزه «ماکسی»مدشده اماخانم «روستی» امیدوار است با همین بلوز وجوراب پرنقش و نگار بیش‌از هر « ماکسی » و « مینی » پوشی جلب نظر کند .

بدنیست بدانید که «روستی» خانم با این پیکر نقاشی شده تصمیم دارد در یك سیرك شرکت کند و لابد نه‌تنها از تماشاگران بلکه از شیر و فیل و پلنگ سیرك هم دل ببرد ! خدا یارش باد !

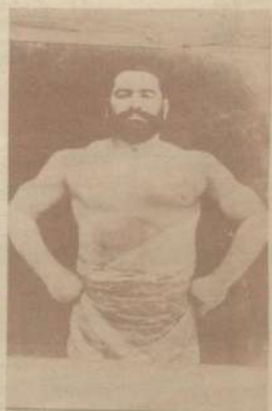
کشتی در قهوه‌خانه‌های تهران





- زمانی قهوه‌چی، برای مردم، ریش سفید و کلانتر محل هم بود
- تلویزیون سیمای قهوه‌خانه‌ها را دگرگون کرده است.
- مسابقات فوتبال و کشتی محبوب‌ترین برنامه‌های تلویزیونی در قهوه‌خانه هاست





- قهوه‌خانه مرکزی‌ست برای معاملات، کاریابی، بازگویی خاطرات، اندرز فروشی، گریز از خانواده‌های متشنج و فراموشی.
- در تهران بیش از ۳۰۰۰ قهوه‌خانه وجود دارد
- شطرنج، صدخانه، ترنا، دوزبازی و تخته نرد هنوز در شمار بازی‌های قهوه‌خانه‌یی هستند

مثیاق قهوه‌خانه و فرهنگ مدرن نیست، اما مقدس است

قهوه‌خانه جایی است که در آن به هیچکس قهوه نمی‌دهند!

قهوه‌خانه یك پناهگاه اجتماعی است . واز راه شناسایی قهوه‌خانه نشینان صمیمانه می‌توان ، به ژرفای قسمتی از جامعه‌ی ایرانی راه یافت ، جامعه‌ی که به اقتضای تاریخ و گذشته‌اش ، سخت پنهانکارشده است . وبه راحتی‌پژوهشگر حرفه‌یی را فریب‌می‌دهد ، جامعه‌یی که خیلی دیر می‌توان دستش را خواند و واقعا قضاوتی کرد . پژوهشگر حرفه‌یـی با دریافتی سطحی به کرسی قضاوت می‌نشیند ، و بیانیه‌ی خود را می‌خواند که : اینست جامعه‌ی ما . . .

قهوه‌خانه به عنوان گوشه‌یی از جامعه ، خیلی زود اجنبی را می‌شناسد ، و منفذهای شناخت را بـه رویش می‌بندد . بیگانه را به‌حریم خود راه نمی‌دهد ، و خانه‌اش خالـی از اغیار است . همین خصوصیت بزرگترین مانع راه محققان داخلـی و خارجـی و مستشرقان بی‌غرض و مرض ! بوده و هست .

قهوه‌خانه ، در ظاهر ، پر جوش و خروش است ؛ اما چیزی نمی‌گوید . تودار و محزون است و قسمتی از فرهنگ ملی را در گنجینه‌ی سینه خود حفظ می‌کند .

میثاق قهوه‌خانه و فرهنگ ، مدرن نیست اما مقدس است . پس نباید به‌آن وفادار نباشد و این جاست که در مقابل اجنبی حربه‌ی طنز را به دست می‌گیرد ، رندانه دروغ می‌گوید و محقق اجنبی را فریب می‌دهد .

طنز و تمسخر قهوه‌خانه ، در نگاه‌هاست و در سکوت ناگهانی ــ در بدو ورود اجنبی . و بعد پچ پچ‌ها و بگو مگوهای در گوشی ، خنده‌های ریز و قهقهه‌ها . صاحب قهوه‌خانه روی میز ضرب می‌گیرد وهیچگاه در گفتگو ، پیشقدم نمی‌شود ، تنها درسکوت ، یك استکان کمر باریك چای جلو اجنبی می‌گذارد و خود در گوشه‌یی اورا رصد می‌کند . از نحوه‌ی چای نوشیدن ، اجنبی را ارزیابی می‌کند و خطوط طبقاتی و اجتماعی و هدف اورا می‌شناسد ، بی‌آنکه دچـار پیشداوری منفی شود .

این اجنبی ــ که درباره‌اش حرف می‌زنم ــ کیست ؟ او ، روزنامه‌نویسی‌ست کـه در گیر و دار موضوع‌ها وامانده و خوراك می‌خواهد ؛ خوراکی که این روزها بیشتر از آن تغذیه می‌شود یعنی زندگـی « توده‌ها » ؛ یعنی زندگی کسانی که ظاهراً کاری بکار کسی ندارند . ساکت و آرامند و در محله‌های شهر توی هم می‌لولند . بسیار کار می‌کنند و خسته‌اند و زندگیشان گهگـاه ترحـم را بـرمـی‌انگیزد ، گرداننده‌ی قهوه‌خانه ، خست نشان نمی‌دهد . آنچه را که روزنامه‌نگار می‌خواهد دراختیارش می‌گذارد . به خواسته‌اش پاسخ می‌گوید واجازه می‌دهد که عکس بگیرد . لبخند می‌زند و می‌گوید : بله اینجا همه‌جور آدم می‌آید ، کارگر ، کارمند ، پولدار ، فقیر ، و نقال ، شاهنامه می‌خواند .

می‌گوید ، اما همه‌چیز را نمی‌گوید . چیزی در حریم حرم خواهد ماند ؛ بیان نشدنی اما کشف کردنی .

و باز ، اجنبی کیست ؟ این بار قضیه فرق می‌کند ، یك عده آدم رنگارنگ با دوربین هـای فیلمبرداری و وسائلی که برای قهوه‌خانه جالب است وارد می‌شوند با نورافکن‌ها فضا را روشن می‌کنند و دستگاه‌های فیلمبرداری شروع به هرزگی می‌کنند . « قهوه‌خانه » کنجکاو می‌شود : این‌ها دیگـر کی هستند ؟ چطور شده همه بفکـر ما افتاده‌اند ؟ شاید علی‌آباد هم‌شهری است .

چند نفر وارد گود می‌شوند و کار هـای می‌کنند و حرفهای می‌زنند که برای گـرداننده‌ی قهوه‌خانه بیگانه نیست : ای بابا ، اینها دارند ادای ما را درمی‌آورند ؛ اما خیلی عوضی و ناجور . ببخشید ، آقایان ، خانم‌ها ! شما کار و بار ما را کساد می‌کنید .





ــ نه ... ما فقط تحقیق می‌کنیم ...

چند روز بعد ، جعبه‌های جهان نما ، درداخل خانه‌ها ، قهوه‌خانه را نمایش می‌دهند ، و در داخل قهوه‌خانه‌ها هم همین کار را می‌کنند ؛ نمایشی‌ست دست و پا شکسته ، گنگ و بیگانه از قهوه‌خانه .

پیدایی قهوه‌خانه در ایران

تاریخ پیدایی قهوه‌خانه درایران همزمان با حکومت صفویه است و با گـذشت زمان تحولات و تغییرات زیادی می‌یابد .

قهوه‌خانه‌ها در دوره‌ی صفویه بسیار مهم و مجلل بودند وحتی پادشاهان عصر نیز به‌آنجا می‌رفتند و برای این منظور هر قهوه‌خانه دارای یك غرفه‌ی بزرگ به نام « شاه‌نشین » بود .

در سیاحت نامه‌ی « شاردن » می‌خوانیم .

« **قهوه‌خانه عبارت از تالارهای بـزرگ ، وسیع و بلند به صور و اشکال گوناگونـی است ، معمولا بهترین پاتوق هرشهری به شمار می‌رود ؛ چنین مرکز اجتماع و محل تفریح سکنه‌ی بلاد می‌باشد .**

بسیاری از قهوه‌خانه‌ها به ویژه در شهرهای بزرگ دارای حوض آبی در وسط است . این تالارها در دورادور خود دارای مصطبه یا سکوهایی‌ست که به ارتفاع سه پا و به پهنای سه تا چهار پا ، برحسب وسعت محل است ، و یا چوب بستی وجود دارد که به شیوه‌ی مشرق زمین درروی آن می‌نشینند . با آغاز روز این مراکز افتتاح می‌شود و طرف غروب بر تعداد اجتماع افزوده می‌شود . »

قهوه و چای

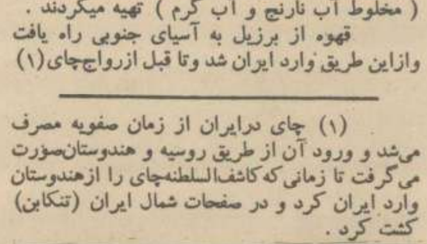
در قهوه‌خانه‌های عهد صفویه ، گل گاوزبان دم کرده با نبات و لیموعمانی ، گلاب نبات و ترش (مخلوط آب نارنج و آب گرم) تهیه میکردند .

قهوه از برزیل به آسیای جنوبی راه یافت وازاین طریق وارد ایران شد وتا قبل ازرواج‌چای (۱) در قهوه‌خانه‌ها به مشتریان قهوه‌ی دم کرده می‌دادند. این وضع همچنان ادامه داشت تا زمان کشت چای و وفورآن درایران . فراوانی چای وارزانتر بودن آن نسبت به قیمت قهوه که زمینه‌ی کشت در ایران نداشت و نیز ، ذوق و سلیقه‌ی خاص ایرانی ، سبب شد کـه چای جای قهوه را در قهوه‌خانه‌ها بگیرد . ازآن‌پس ، این مرکزعملا به‌چایخانه تبدیل شدند ولی نام‌قهوه‌خانه برآنها همچنان باقی ماند . سالها پیش برای عرضه‌ی چای به مشتری یك «جارچی» در وسط قهوه‌خانه راه می‌رفت ، و با صدای بلند توام با آواز سفارشهای مشتریان را به قهوه‌چی می‌رساند :

ــ چارتا چای بیار کنار حوض ، دوتا چای زیر درخت بید .

قهوه‌خانه‌های کنونی در مقایسه با قهوه‌خانه هـای سابق ــ با خصوصیاتی کـه ذکـر شد ــ آبدارخانه‌هایی هستند که غذا هم می‌فروشند .

(۱) چای درایران از زمان صفویه مصرف می‌شد و ورود آن از طریق روسیه و هندوستان‌صورت می‌گرفت تا زمانی که کاشف‌السلطنه‌چای را ازهندوستان وارد ایران کرد و در صفحات شمال ایران (تنکابن) کشت کرد .



اتحادیه‌ی قهوه‌چی‌ها

در زمان صفویه اداره‌ی قهوه‌خانه یکـی از مشاغل معتبر ملی به شمار می‌رفت (تا چند سال پیش هم قهوه‌چی از طرف مردم ریش سفید و کلانتر محل شناخته می‌شد) . از اواخر حکومت صفویه به بعد وضع قهوه‌خانه‌ها روزبروز رو به تنزل گذاشت و دامنه‌ی آن برچیده شد . حکومت‌ها هم برفشار خود افزودند وهرچه این گروه ضعیف‌تر می‌شدآنها برفشار خود می‌افزودند ؛ ولی به این علت که قهوه‌خانه‌هـا سابقاً مرکز اجتماعات و محفل مردم کوچه و بازار و تجار و کسبه بود ، صاحبان این اماکن درنظر مردم اعتبار و حیثیتی داشتند و حتی آنان را به عناوین مختلف تشویق می‌کردند ، چنانکه چهاراه سیدعلی فعلی را بنام آقا سیدعلی قهوه‌چی که از محترمین آن محل بود نام گذاشتند و تاکنون به همان نام مانده است .

اواخر حکومت ناصرالدین شاه که هنوز کسب آنان زیاد از حد ضعیف نشده بود صاحبان قهوه‌خانه‌ها در مجامع رسمی و سایر امور شرکت می‌کردند تاآنکه مرحوم عمو فیض‌اله‌که بزرگ قهوه‌چیان آن زمان بود به اتفاق قاسمعلی قهوه‌چی که او نیز احترامی داشت در اسب دوانی رسمی که در حضور شاه انجام می‌شد شرکت‌کردند وبرنده‌ی مسابقه‌شدند. ناصرالدین شاه عمو فیض‌اله و قاسمعلی را به حضور پذیرفت و بجای اعطای جایزه و مدال دستور داد که برمالیات سالانه‌ی قهوه‌خانه‌ها سه هزار تومان افزوده شود .

چندین بار مالیات صنف قهوه‌چی به علت پیشرفت در مسابقه‌ی اسبدوانی زیاد شد واز طرفی جمع‌آوری مالیات به عهده‌ی کدخدای صنف بود ، لذا از همان زمان دور یکدیگر جمع شدند و به فکر چاره افتادند . این اجتماع هفته‌یی یکبار در یکی‌از قهوه‌خانه‌های بزرگ تهران تشکیل می‌شد ، تا جنگ بین‌المللی دوم پیش‌آمـد و حادثه‌ی شهریور ۲۰ ، قهوه‌چی‌ها را از نظر تهیه ، قند و شکر ، در مضیقه گـذاشت واین عامل به تجمع آنان افزود و عملا اتحادیه‌ی قهوه‌چی‌ها تشکیل شد .

این اتحادیه ، تا سال ۱۳۲۳ جنبه‌ی رسمی و قانونی نداشت ؛ اما به شکل تجمعی از نمایندگان قهوه‌چی‌ها ، فعالیت‌هایی در زمینه‌ی حفظ منافع‌ه‌نفی نشان می‌داد .

بازی‌های قهوه‌خانه‌یی تهران

از بازی‌هایی که در گذشته درقهوه‌خانه‌ها رواج داشت می‌توان شطرنج و صدخانه را نام برد . امروز در قهوه‌خانه‌ها علاوه‌براین‌ها بازی‌های دیگری مثل ترنا بازی (شاه وزیر) و دوزبازی و تخته نرد ، قهوه‌خانه‌نشین‌ها را سرگرم می‌کند .

ترنا به سنگ یا دستمالی گفته می‌شود آن را







مـی‌تابند و یا سر آنرا گره می‌زنند . سپس آن را مرطوب می‌کنند و برای تنبیه دزد در بازی به کار می‌برند .

اساس بازی اینست که چهار کارت که روی آنها به ترتیب کلمات شاه ، وزیر ، جلاد و دزد نوشته شده در بین بازی کنان پخش می‌شود (به حکم قرعه) شاه ، وزیر خودرا احضار می‌کند و به او ماموریت می‌دهد که دزد ولایت را دستگیر کند و به اوضاع مملکت سر و سامان بخشد . وزیر دستور را اجـرا می‌کند واز روی قیافه شناس دزد را از بین بقیه پیدا می‌کند . شاه جلاد را می‌طلبد و دستور تنبیه دزد را صادرمی‌کند ، و بازی بدینمعنی ترتیب ادامه می‌یابد .

مشاعره نیز در گذشته در قهوه‌خانه‌ها رواج کامل داشته است . هـر کسی به سهم خود شعری می‌خواند و سعی می‌کرد تا دیگران را به‌بندد ، و کسی که دیگران را می‌بست قهرمان شناخته می‌شد .

در قهوه‌خانه‌های قدیم گودی شبیه به حوضی می‌کندند ، مانند گود زورخانه (بدون اینکه درآن آب بیاندازند) و چند نفر وارد این گود می‌شدند و به تقلید از شناگران روی خاك کف گودال پشتك و وارو می‌زدند .

تابلوهای قهوه‌خانه‌ای

اکثر این تابلوها را ، شعارها و شعر هـای حماسی تشکیل میدهند ولی در بین آن‌ها ، پند و اندرزهای اخلاقی (معمولا ازبزرگان دین) اشعارحافظ و سعدی ، تابلوهای نقاشی ازصحنه‌های مذهبی وعکس هایی ازپهلوانان قدیمی وبنام دیده میشود . قهوه‌خانه نشین‌ها این پهلوانان را بخوبی می‌شناسند و بـرای آنها احترام زیادی قائلند .

شعارهای درویشی نیز از قبیل (این نیز بگذرد) طرفدار بسیاری در قهوه‌خانه‌ها دارد .

تلویزیون در نقش نقال

« (۲) در روزگار شاه عباس ، در بیشتر شهرهای بزرگ ایران ، مخصوصا قزوین و اصفهان قهوه‌خانه‌های متعددی دایر شده بود . طبقات مختلف مردم برای گذراندن وقت و دیدار دوستان وسرگرم ساختن خود به بازی‌های مختلف یا مناظرات شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصص و تماشای رقص‌های گوناگون و بازی و تفریحات دیگر بدانجا می‌رفتند ...

شاهنامه خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه خوانان غالبا شاعر و ادیب بودند . شاه‌عباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه‌ی بسیار داشت و در مجلس او شاعران‌سخن‌شناس وخوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی « عبدالرزاق قزوینی » خـوش‌نویس بـود که سالی سیصد تومان حقوق می‌گرفت ... قصه‌گویی و نقالی و مدح حضرت علی و گفتارهای دینی هم در قهوه‌خانه‌ها مرسوم بوده است . شعرا و مداحان ونقالان درمیان مجلس بالای منبر یا چهارپایه‌یی می‌ایستادند و شعر می‌خواندند یا نقل می‌گفتند و عصایی را که در دست داشتند بوضع خاصی حرکت می‌دادند « امروز تعداد بسیار کمی از قهوه‌خانه‌ها که شاید به ۱۰ هم نرسند نقال دارند .

رجوع به گذشته‌هایی که چندان هم دور نیست ، دل را مالامال از دردی می‌کند بس تلخ و حزن‌انگیز ، برای بسیاری چیزها که از دست داده‌ییم و بسیاری که در مشرف نابودی هستند ، و این قیمتی بس‌گران و ناعادلانه است برای تمدن بیگانه‌یی که پذیرایش هستیم .

در کتاب «نمایش در ایران» نوشته‌ی بهرام بیضایی به حقیقت تلخی می‌رسیم .

« درعصر ما ، درروزگاری که این نوشته ، می‌شود ، نقالی هم دارد فراموش می‌شود و اگـر نقالی فراموش می‌شود این از خواص شهرهایی‌ست که می‌خواهند شکل تمدن اروپایی به خود بگیرند و تمدن اروپایی را از ظاهر آن بگیرند و میگیرند .

در روستاها این تغییر کمتر پیش‌آمده ، در شهرها بیشتر ، و در تهران بسیار . در هر قهوه‌خانه جعبه‌ی کوچکی هست که هم فیلم پخش می‌کند ، هم آواز ، هم اخبار ، و هم تفسیر اخبار و نقالان کم‌کم می‌روند خانه‌هاشان و می‌میرند . »

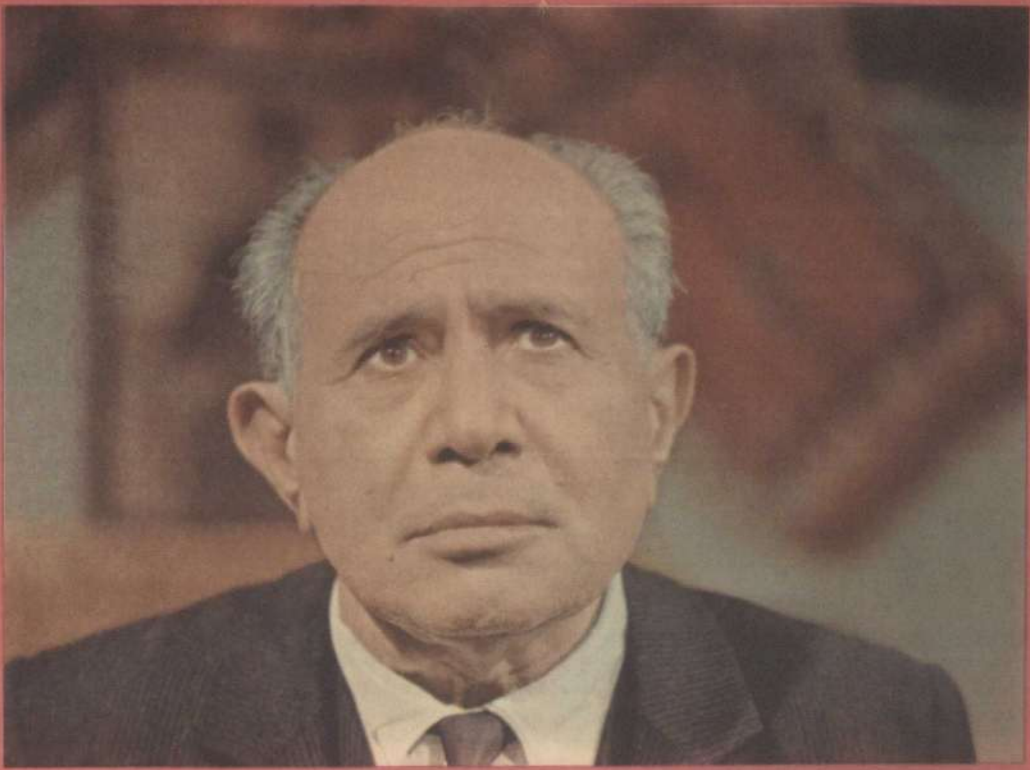
بیش‌از ۵۰۰ قهوه‌خـانه در تهران دارای تلویزیون است . بعضی از آنها ، تلویزیون خود را

بقیه در صفحه ۴۸ و ۴۹

---

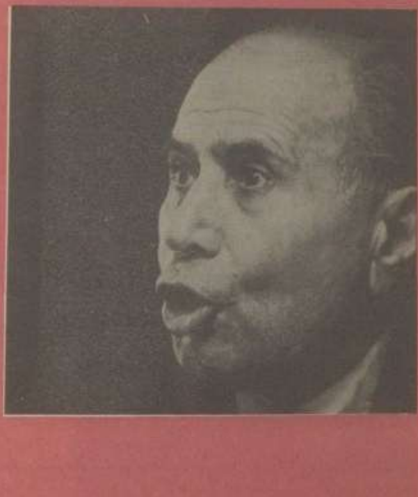
۲ ــ نمایش درایران از بهرام بیضایی و مقالهٔ تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران از نصرالله فلسفی در مجله‌ی سخن (دورهٔ پنجم) ملحض‌صفحات ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ .

استاد و نیم قرن زندگی روی صحنه





صادق بهرامی برای تآتر امروز ایران اشک ریخت



«من هنوز به ماهیت فیلم فارسی معترض هستم»

« استاد » ۶۱ سال دارد . « استاد » نیم قرن است که خاك صحنه می‌خورد . بی‌اعتناء به تمام درگیریها، محدودیت‌ها ونابسامانیها. «استاد» از سن ۱۱ سالگی در محیط نامساعد هنری ما ره سپرده است ورفته است . سالها است صدای « استاد » را از رادیو می‌شنویم و خودش را روی پرده‌ی تلویزیون و صحنه‌ی تآتر می‌بینیم . « همان استاد » برنامه‌ی اختاپوس را می‌گویم . صادق بهرامی را .

برای دیداری کوتاه از آلبوم تآتر ایران در نیم قرن گذشته‌سراپاگوش باشمادرمحضر استاد نشسته‌ام. از تآتر حرف می‌زند تآتری عمیق چهره‌اش را می گیرد : تا آنجا که به یاد دارم وشنیدم ــ تآتر ما از مردی‌بنام کریم شیره‌ئی شروع شد . وتا مدتها تآتر روی سن نمی‌آمد ، بلکه بصورت رو جوضی اجرا میشد که‌هنوز هم باقی است . کریم شیره‌ئی در دربار قاجار مسخرگی می‌کرد و در خلال نیش های خنده‌دار خود از مسائل مختلف ، انتقادی‌هم می‌کرد تآتر رو حوضی بعدها گسترش پیدا کرد بدین شکل که عده‌ئی جمع شدند و از میان خود یك نفر را بعنوان سردسته انتخاب کردند. کار این سردسته تهیه و تنظیم برنامه گروه بود و داستانهاهم عموما از میان کتابهای قدیمی و قصص ایرانی « الف‌اللیل» و « الف‌النهار» ویا حسین کرد انتخاب میشد . هنرمندان پس‌از تمرین های مداوم این برنامه‌ها را در عروسی ها ومیهمانی‌ها و جشن های خانوادگی اجراءمیکردند . این برنامه ها روی حوض اجراء میشد و بعدهاپس از آنکه این یك گروه موفقیتی کسب می‌کرد و به‌پول می‌رسید می‌رفت وخیابان امیریه سالنی اجاره می‌کرد و برنامه خود را روی صحنه می‌آورد . بلیط ورودی این سالن ها یك ریال بود .

خود من بارها از این بلیط های یك ریالی خریده بودم در همان موقع ارامنه ایران تشکیلات بهتری داشتند بخصوص ارامنه تحصیل کرده آن زمان با امکاناتی که داشتند برنامه های جالب و پیشرفته تآتر آن زمان را بروی صحنه می‌آوردند . البته به‌زبان ارمنی .

تآتری که ما داریم و من از آن برای شما صحبت میکنم به هفتاد سال پیش برمیگردد . ــ ۷۰ سال پیش مرحوم سید علی نصر که از جوانان خارج دیده و تحصیل کرده فرانسه بود و در مدت اقامتش در فرانسه دوره تآتر راهم دیده بود دست اندر کار تشکیل یك‌کلوب هنری شد وتوانست باتشکیل‌کلوبی بنام کمدی ایران اولین کلوب هنری ایران را پایه ــ گذاری کند و تنها سالن بزرگ شهر را که در گراند هتل قرار داشت و در اختیار مرحوم باقراف بود در اختیار گرفت (این سالن بعدها تماشاخانه تهران شد.) برای اجرای برنامه‌ها و تمرینهای خود کلوب کمدی ایران از منزل ما یا منزل عموی من مرحوم منشی‌باشی بهرامی که از هنرمندان خوب آن دوره بود استفاده میکرد . گروه کمدی ایران تشکیل یافته بود ازمرحوم منشی باشی بهرامی که سرهنگ تمام بود و معاون کل شهربانی مرحوم طبیب زاده ، مرحوم میرزا محمدعلی ملك‌ارائی ، عنایت‌اله خان شیبانی ، دکتر مهدی نامدار و بعد ها افرادی چون مرحوم میرزاده عشقی ومرحوم رضاشاه شهرزادهم به‌این گروه پیوستند . البته عشقی بطور مرتب فعالیت نمیکرد وهرموقع که‌تآتری عرضه میکرد واقعا نمونه بود مثل رستاخیز که واقعا عالی بود . . . . . . در راس این گروه مرحوم سیدعلی نصر قرار داشت که نوشته های « مولیر » را ترجمه می‌کرد وبه روی سن می‌آورد .

یکی از محاسن مرحوم نصر این بود که تقاضای زمان را خوب درك میکرد . و بخاطر همین مطلب بود که پیس های مولیر را ترجمه می‌کرد چون پیس های مولیر مانند مریض خیالی ، طبیب اجباری و خسیس برای یك زمان و یك مکان معین نوشته نشده است . ما پنجاه سال پیش این نمایشنامه هارا اجرا کردیم وامروزهم میتوان از آنها استفاده کرد ــ بامحدودیت هایی که در آن زمان وجود داشت اگر به یك هنرپیشه زن احتیاج داشتید چه می‌کردید ؟

ــ اما درمورد هنرپیشه های زن برای شما بگویم که در آن زمان پیدا کردن یك بازیگر زن واقعا کاری دشوار و تقریبا غیر ممکن بود بطوریکه برای برنامه ها از مردها استفاده میکردند که رل زن را بازی کنند و به لباس زنان دربیایند مثلا خود من‌یکی از آنها بودم که بارها در نقش زن روی صحنه ظاهر شدم. البته بعدها یك یا چند زن پیدا شدند وبااین گروه همکاری کردند مثلا خانم ملك حسینی واین خانم کلفتی داشت بنام شکوفه که معمولا رل کلفت هارا بازی میکرد و یکی دیگر خانم پری آقاپایف بود که‌بفارسی آشنائی کامل داشت و اپرای معروف شهرزاد بنام (پری‌چهر وپری زاد) را بازی کرد .

در سال ۱۳۰۱ که آغاز دوره هنری من‌بود گروهی تشکیل شد که افراد آن شاگردان در مدرسه متوسطه آن زمان شرف مظفری ودارالفنون بودند . من فقط ۱۱ سال داشتم . گروه تآتر مدارس تشکیل شده بود از خیرخواه ــ تیمسار زنگنه ــ علی خواجه کاوسی ــ سرهنگ قربانی ــ مهندس کهنموئی و عباس مولائی . من در خانواده‌ی هنرمند به‌دنیا آمدم . از روزیکه چشم باز کردم و محیطم را شناختم تآتر بود . در خانواده ما کسانی مثل مرحوم دبیر اعظم بهرامی ، نویسنده زبردست و رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت‌فقید ، خلیل آزاده‌بهرامی ، شاعر وعلی‌اصغر بهرامی نقاش بودند و همچنین عمویم منشی‌باشی‌بهرامی که من شاید هنرم را از او به‌ارث برده‌ام .

پس از پایان دوره سه ساله هنرستان هنرــ پیشگی تهران مرحوم نصر و منشی باشی بهرامی‌بهترین فارغ‌التحصیلان هنرستان را برای تشکیل گروهی دعوت کردند و با اجتماع آنها تآتر تهران تاسیس













صادق بهرامی با مرحوم برخیده درنمایشنامه «جزای روزگار» .

شد . از جمله کسانیکه به عضویت این گروه درآمدند مرحوم هوشنگ سارنگ و علی اصغر گرمسیری و من بودیم . از کارهای جالب این گروه اجرای پیس انتقادی معروف « اوضاع اداری» بود که فوق‌العاده بود مورد توجه مردم قرار گرفت . یك شب این پیس سه‌بار توقیف شد تا به روی صحنه آمد . من بااکثر گروه‌های هنری همکاری داشتم و در برنامه های آنها بازی میکردم وپیس‌هائی را که از بازی آن دوران بیاد دارم ازاین قرار است :

اوضاع اداری ــ اوضاع قضائی ــ بچه گدا (از مرحوم عشقی) خسیس ــ مریض خیالی ــ طبیب اجباری (از مولیر) تا اینکه خودم نمایشنامه‌ی نوشتم بنام « دکتر کاردو چنگال » (که متن کمدی انتقادی بود از وضع پزشکان در آن زمان) . تآتر ما به زودی عامل تجارت شد و من احساس کردم که دیگر جایی برای فعالیت هنری من وجود ندارد . اگر قرار بود من برای پول کارکنم خودم بهتـر میتوانستم این دکان را باز کنم . چرا می‌رفتم عامل دکان دیگری می‌شدم . ناچار از عالم تآتر کناره‌گیری کردم . پس از مدتی بدعوت دکتر کوشان وارد عالم سینما شدم واین همکاری ادامه داشت تا اینکه خودم سناریوی شبهای تهران را نوشتم که بی‌نهایت مورد توجه مردم قرار گرفت و بعدا فیلم بهلول را بازی و کارگردانی کردم ، ولی دیدم دنیای سینما جای من نیست هرچند امتیازات مادی بیشتری داشت . من بهیچ وجه به ماهیت فیلم فارسی اعتقاد نداشتم و هنـوز هم به آن معترض هستم . در سال ۱۳۳۳ توسط آقای معینیان (سرپرست وقت رادیو ایران) به همکاری در رادیو دعوت شدم و مدتی بعد برنامه کارگردانی رادیو تهران را بمعن واگذار کردند واین همکاری همچنان تا امروز ادامه دارد .

ــ چه شد که به تلویزیون آمدید؟

ــ کارمن باتلویزیون ازهمکاری باتلویزیون کانال ۳ در همان آغاز تاسیس شروع شد ــ در آن‌زمان خلیل اردکانی برنامه‌ئی در کانال ۳ داشت که مـن کارگردانی میکردم و بعدها اردکانی این برنامه را ادامه نداد و همکاری من هم با تلویزیون قطع شد تا اینکه پس از مدتها به دعوت پرویز صیاد همکاری دوباره با تلویزیون شروع شد که هنوز هم ادامه دارد. در باره این پیشنهاد خیلی ها از من سئوال کرده‌اند و ممکن است برای شما هم این سئوال پیش آمده باشدکه چطور یك هنر پیشه و کارگردان قدیمی و سالخورده حاضر شده است بایك کارگردان جوان کارکند . در این مورد جواب میدهم که بدو دلیل همکاری با صیاد را قبول کردم اول اینکه صیاد را جوانی تحصیل‌کرده و فهمیده تشخیص دادم ودوم آنکه دنیا مال جوانهاست. در کارها پیرها تجربه دارند و جوانان نیروی تلاش. این دو نیرو باید باهم ادغام شود تا یك نتیجه مثبت بدست آید .

در این‌جا « استاد » سکوت تردید آمیزی کرد . حرف جوانی و پیری‌اورا به اندیشه های دیگری برده بود گفتم :

آقای بهرامی حالا که از جوان‌ها حرف زدید می‌خواهم بپرسم که تآتر امروز ما را در دست جوانها چگونه می‌بینید ؟ سکوتش کوتاه و تاثر آمیز بود . نمی‌دانم چرا برای اشکی که چشمهای اورا پر کرده بود به دنبال دلیل می گشتم . به من جواب داد : تآتر مارا به روزگار بدی انداخته‌اند . همانطور که گفتم دنیا مال جوانان است . ولی بنام اینکه دنیا مال جوانان است نمیتوانم قبول کنم و ببینم هر کس هر کار که دلش خواست و خودش صلاح دید بعنوان هنر تحویل‌اجتماع ما بدهد . ما احتیاج به تآتر پوچی که فلان جوان سرخورده و عقده‌دار بنام فکرنو یا موج نو تحویل‌این اجتماع می‌دهد نداریم . تکرار میکنم من موافق‌جوانان هستم ــ عقیده من این است که تآتر مال جوانهاست زیرا نیروی تلاش واندیشه با جوان‌هااست اما در اینجا ایدئولوژی مطرح است . تآتر به یك اندازه قدرت سازندگی و تخریب دارد . بنظر من تآتر مایك چیز



در حضور آقای هویدا ، نخست‌وزیر ، در جشن سی‌امین سال تاسیس رادیو .

استاندار شده ، مثل ضبط صوت وامثال آن نیست که الگوئی باشد تا بشود در تمام دنیا از آن استفاده کرد . پایه های تآتر در یك مملکت باید برروی سنن آن مملکت پی‌ریزی شود . هنر چیزی نیست که بشود آنرا از خارج وارد یا بخارج صادر کرد . من منکر این نیستم که تآتر فرنگی دراینجا اجرا بشود ولـی نه هـر تآتری ــ من خودپیس هـای مولیر را بازی کردم اما بهره‌ئی که مردم باید بگیرند تآترملی ایرانی است . تکنیك جهانی تآتر ، کلی است ، ولی هنرمند باید حسن انتخاب داشته باشد . آنچه به نام « موج نو » در سایر کشورها رخنه کرده به تآتر ما صدمه زده‌است و من بسیار متاسفم که پس از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ما چیزی که بتوان روی آن نام تآتر گذاشت نداریم .

ما احتیاج به تآتر پوچی که یك جوان سرخورده به‌نام فکر نو تحویل این اجتماع می‌دهد نداریم .

تآتر ما مثل ضبط صوتی که از خارج وارد می‌کنیم ، مهر « استاندارد »ی خـورده است به نام « پوچی » .

آنچه به نام موج نو در سایر کشور ها رخنه کرده ، به تآتر ما صدمه زده است و من بسیار متاسفم که پس‌از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ماچیزی که بتوان بر آن‌نام تآتر گذاشت، نداریم.

از من می‌پرسند چرا با صیاد کار می‌کنم . چرا نکنم ؟ تآتر مال جوانهاست ، چرا که اندیشه و نیروی تلاش با آنها است .

با امیر شروان در نمایشنامه « برای شرف» .



داستان کوتاه از
ژیلا سازگاره

برگشته‌ام . درست نمی‌دانم چرا . کسی دعوتم نکرد . کسی‌هم دستم را نگرفت و نگفت : بیا بالا . من خودم تمام پله‌هارا پیمودم خودم آمدم . ظاهرا برای دیداری ، اما راستش دلم هم هوای کسی را نداشت .

برگشته‌ام و می‌بینم اینجا هیچ چیز دگرگون نشده است . می‌بینم فضا همچنان لخت و دلگیر است . زنگ زدگی ، ملال و سکوتی گندیده تمام راهرو را انباشته کرده است . مثل همیشه از اتاق ها بوی کباب پرچربی کباب فروشی ها و نان سنگک می‌آید . اداره ، ساعت دو بعداز ظهر همیشه چنین بود .

گلویم گرفته است . بیخ حلقم احساس ترشی گزنده‌ای می‌کنم . از پله ها که بالا می‌آمدم این قدر بیمار نبودم . چشمهایم به تاریکی خو نمی‌گیرد . کنار دیوار می‌ایستم ، انباشته از تردید . چرا آمدم بالا ؟ هیچکس هم این را از من نپرسید .

چهره هایی تازه از اتاق ها سر می‌کشند . نگاه ها از پرسش هایی ارزان و سطحی سرشارند و خستگی آنها همان است که بود . پوسیدگی از دیوار ها و آدم ها به یك اندازه به زیر پوست تنم منتقل می‌شود . خیال‌می‌کنم که پوست صورتم جمع می‌شود و شیار ها فروتر می‌روند . همیشه این‌طور است . بازگشت به خودم ، به مغاك مرموزی که در خنود پنهانش کرده‌ام همیشه تنم را به رعشه می‌اندازد . اینجا برمن چه گذشته بود ؟

نمی‌دانم از کجا صدای گریه می‌آید . شاید از همسایگی اداره . گوشم هم مثل قـلبم درد می‌کند و تنم سنگین است . ایکاش نیامده بودم .

دور خودم می‌چرخم . هنوز صدای ماشین های تحریر و ترق ترق آدامس ها ، باهم می‌آمیزند ، هنوز روی میز راهرو یك ماهوت سبز پهن است و یك دفتر بزرگ حضور و غیاب ، با امضاء های عجیب و غریب و کج و معوج .

جلوتر می‌روم . در پیکرم هراس های‌کودکی زنده می‌شود. سرپیش می‌برم و توی دفتر به دنبال اسم خود می‌گردم . همیشه نفر چهارم بودم . حالا به جای اسم‌من نوشته‌اند « ابوتراب محمدی » .

هرچیز دیگر بر جای خود باقی است . گویا فقط من رفته‌ام ، فقط من گذشته‌ام و هیچ چیز حتی ساییده نشده است .

صدای گریه می‌آید . در اتاق ها باز است . مثل همیشه، مثل دهان اژدها . چه خوب است که اسم مرا توی این دفتر ننوشته‌اند . آن روز ها نیرو چنان کم بود که وحشت هم انگیزه‌ای برای گریز نمی‌شد . می‌نشستیم و زندان هایمان را تحمل می‌کردیم . دیوار های سفید گچی همیشه در چشم من کج و ریزنده بودند . معمار نتوانسته بود پایه دیوار ها را راست بگذارد . زاویه آنها با کف اتاق خیلی کمتر از ۹۰ درجه بود و هر روزی که می‌رفت ، کمتر می‌شد . من می‌دانستم که یك روز فرو می‌ریزند . برسر من ،درست‌بر سر من و خاکم می‌کنند .

در اتاق من بسته است . پشت شیشه کوچك و شیری رنگش را نمی‌توان دید . پس از من ، بی‌تردید اتاق را به‌کسی داده‌اند . یك‌نفر آنجا نشسته است و زیر دیوار های کج کار می‌کند . توی گوشی تلفن فریاد می‌کشد ، قهوه می‌خورد ، دقیقه ها را می‌شمارد ، سیگار می‌کشد و چشمهایش می‌سوزد.

برجای خود مانده‌ام. صدا و بوی اداره بیمارم کرده است . دلم نمی‌خواهد کسی پیدایم کند و با خنده کوکی آشنایی بگوید « چه‌عجب ؟ آفتاب از کدام طرف درآمـده است ؟ . . » و از این حرف ها . . .

چشمم از دربسته و شیشه شیری رنگ کنده نمی‌شود آنجا چه کسی نشسته است ؟ شاید همان که نامش را به‌جای من نوشته‌اند ، همان « ابوتراب » . بی‌شك درون اتاق میز بزرگ سیاه رنگی هم هست ، کمی بزرگتر از یك تابوت وپیکر خشك شده‌ای تا سینه از آن بیرون مانده است و در گوشی تلفن با یك نفر حرف می‌زند .

چند روز من در این اتاق گذشته است ؟ دستم را روی ماهوت سبز می‌کشم : « من و تمام توانایی های بی‌بارم » . .

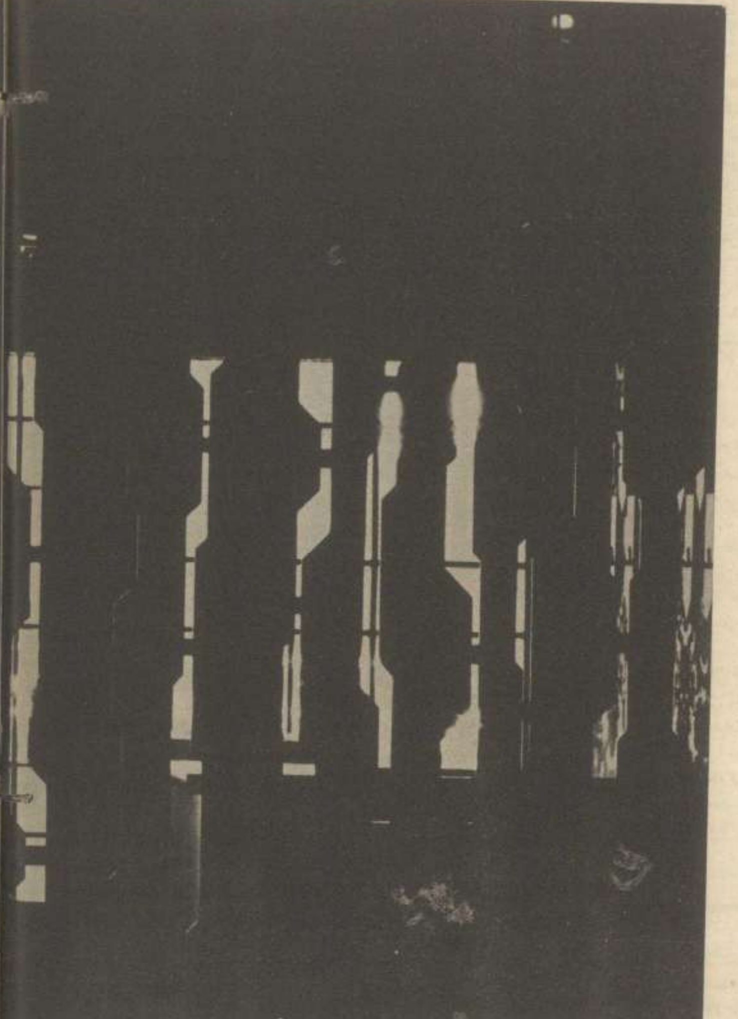
بیش تر می‌روم : « کدام توانایی ها ؟ »

برای گشودن در نیازی به شهامت ندارم . پشت در یك میز سیاه هست و ناشناسی که شاید نامش « ابوتراب » است . تا سینه از پشت میز بیرون آمده و درگوشی‌تلفن با کسی حرف می‌زند . و پیوسته تکرار می‌کند : بله ، بله ، بله ، بله ...

میز سیاه بزرگ از جایش تکان نخورده است . لکه‌هایی که قوری سوخته من روی آن به جا گذاشته بود چشمم را می‌گیرد.

نگاه ناشناس منتظر است. من در آستانـه در مانده‌ام. شاید او چیزی گفت . شاید گفت بفرمایید ، یا بنشینید ، یا گفت چای میل می‌کنید ؟ نگاهش گیج و مبهوت است . چهره‌اش از آن چهره های مرموز سنگی است ، بادهانی بهم فشرده و بسته و اندیشه‌ای شاید سخت زندانی ، متوقف و از پا مانده . با این همه می‌کوشد مهربان باشد : ـ خواهش می‌کنم بفرمایید.

دیوار های کج برجای خویش مانده‌اند ، همچنان تهدید کننده و هراس انگیز . شیشه های پنجره کثیف‌تر شده‌اند . تلفن دوباره زنگ می‌زند و چنین به‌گوش می‌آید که هر زنگ



آن بلندتر از زنگ دیگر می‌شود .

می‌گوید : ـ بفرمایید ، کاری داشتید ؟

می‌گویم تلفنتان .

گوشی را برمی‌دارد . به راستی هیچ چیز دگرگون نشده است . علامت روی شیشه جوهر ، صفحه تقویم ، دفترچه های یادداشت ، بوی نم ، بوی کهنگی ، در بالکن روبرو هم هنوز طنابی هست که روی آن رخت پهن‌کرده‌اند .

باز می‌پرسد : کاری بود ؟

می‌گویم : نه ، از این‌جا رد می‌شدم ، آمدم بالا . آمدم ببینم چه‌خبر است ، راستش . . . قصد خاصی نداشتم . اصلا نمی‌دانم چه شد که آمدم بالا . من یك‌وقت توی این اتاق کار می‌کردم .

به رویم می‌خندد : ـ این‌جا را دوست داشتید ؟

ـ نمی‌دانم ، نه .

ـ پس دنبال چی‌آمدید ؟

هنوز پرنده‌ای که از پشت پنجره می‌گذرد حسرت آفرین است و من حوصله ندارم به پاسخی بیندیشم .

می‌گوید : بیرون هوا خوب است ، نه ؟

من هم همیشه توی این اتاق به هوای بیرون فکـــر می‌کردم . چشم هایش مانند چشم های آن روز های من ، در آسمان پشت پنجره به دنبال چیزی می‌گردد . خودش هم درست به آن روز های من می‌ماند ، خط های زود رس روی پیشانیش و نگرانی بزرگی که از توی نگاهش فواره می‌زند .

می‌گوید : دلم می‌خواهد توی این هوا بزنم به کوه ، اما این گرفتاریها . . .

او حتی مثل من حرف می‌زند . سرش هوای کوه را دارد . می‌خواهم بپرسم : بی‌عرضه ، معطل چه‌هستی ؟

دلم برایش می‌سوزد .

می‌خواهم بروم و نمی‌خواهم بروم . سرجایم چسبیده‌ام . شاید بهتر است او از من بپرسد که معطل چه هستم .

آسمان بیرون آبی است ، یك آبی بیدار ووسیع .

آیا من برگشته‌ام تا بازگشتی به زندان احساس آزادی را دلچسب‌تر کند ؟

زنك می‌زند و دستور چای می‌دهد . می‌پرسد : چرا از این‌جا رفتید ؟

ـ منتقل شدم . بعد هم کارم را ول کردم .

گویا می‌خواهد بپرسد : چرا ؟

پیشخدمت اداره با سینی چای وارد اتاقم شده است .

دیوار

لکه های سفید روی استکان همیشه مرا به وسواس می‌انداخت و از قند های زرد بدم می‌آمد .

پیشخدمت اداره شکسته تر شده است ، دندانهایش را هم کشیده‌اند . اما هنوز مثل اسب راه میرود و صدای نعل کفش هایش تمام اداره را می‌گیرد . لبهای زیرینش به حالت ابلهانه‌ای آویزان است و لبخندی گنگ و بی‌ریشه‌برچهره دارد

تنبلی می‌کنم و نمی‌پرسم که مرا می‌شناسد یا نه . برای من همیشه از بیماری زنش حرف می‌زد و حقوق ناچیز اداره و هزینه سنگین بیمارستان .

تلفن باز زنگ می‌زند . چه خوب است که کسی بامن کاری ندارد . این دیوار های گچی سرانجام یك روز سرسام‌خواهند گرفت ، فریاد خواهند زد و فرو خواهند ریخت . آن روز می‌تواند امروز باشد . چرا نه ؟

فکر می‌کنم بهتر است بروم . از ریزش ناگهانی دیوارها می‌ترسم . همیشه می‌ترسیدم . از همان روز اول .

بر می‌خیزم و او می‌گوید : چایتان را نخوردید .

گلویم گرفته است . نمی‌توانم جوابی بگویم .

می‌گوید : اینجا اذیتتان کرد ؟ خوب ، بله ، خاطره ها که زنده می‌شوند ، گاهی دل آدم می‌گیرد . خاطره ها خیلی . . .

دیگر نمی‌داند چه بگوید . حرفش نیمه کاره می‌ماند . من رو به درمی‌کنم که بروم و او از جایش برمی‌خیزد : بازهم برگردید .

چه خوب است که من پیش از پایان وقت اداری آمده‌ام بیرون . یك نفر هنوز می‌باید آنجا بماند . تاکی ؟ تا چند ساعت دیگر ؟ تا چند سال دیگر ؟ من نمی‌دانم . هیچکس نمی‌داند . خودش هم نمی‌داند .

از پله ها می‌روم پایین . چه‌خوب است که بوی کباب ، صدای ماشین ها و ترق ترق آدامس هــا را پشت سر می‌گذارم.

صدایی مرا از حرکت باز می‌دارد . صدایی شاید شبیه به صدای یك ریزش . نه ، به درستی همین است . پشت سرمن ، پشت آن در بسته و شیشه شیری‌رنگ چیزی فرو ریخت ، شاید دیوار ها بودند .

تردید می‌کنم . آیا باید برگردم ؟ قلبم تندتر می‌زند . من می‌دانستم ، می‌دانستم . زاویه ها به راستی کوچك شده بودند . گریزی نبود . یك نفر هم زیر آوار مانده است که شاید نامش « ابوتراب محمدی » بود . این هم تازه نیست .

سکوت دوباره به دلم می‌چسبد و از پله ها سرازیر می‌شوم . دیوار ها سرانجام تهدید خویش را بجا آوردند .



یك نفر که خیلی شبیه من بود زیر آوار مانده است ، با یك میز به بزرگی یك تابوت و یك تلفن‌ویك فنجان چای . آیا تلفن زیر آوار هم زنگ می‌زند ؟

تحمل خیابان دشوار است . می‌شود زد به کوه ، به سینه آفتاب زده کوه و آسمان آبی‌تری را تماشا کرد . می‌شود ریزش را به فراموشی سپرد . هیچ اتفاق تازه‌ای روی نداده است . دیوار ها هر روز فرو نمی‌ریزند . فرداهم فرو خواهند ریخت .

احساس می‌کنم که تمام دیوار های حاشیه خیابان کج شده‌اند . با تردیدبه آسمان نگاه می‌کنم . انگار همه چیز خیال ریزش دارد .

در مدت کوتاهی که از انتشار مجله می‌گذرد، توجه خوانندگان به این بخش که به انتخاب آقا و ملکه تلویزیون در سال ٤٩ اختصاص دارد بیش از حد انتظار بوده است . علاقه خوانندگان مجله جای خود دارد ، گویندگان و بازیگران سریال ها و تآتر های تلویزیونی نیز با کنجکاوی گاه و بی‌گاه به دفتر مجله سر می‌کشند و تعداد آراء رسیده را می‌پرسند . همه منتظرند و می‌خواهند بدانند در برابر تمام زحمات و تلاشهایشان در تلویزیون ، ساعت ها زیر نور پروژکتور نشستن ، در اتاق گریم منتظر ماندن و فریاد های کارگردان و تهیه کننده را تحمل کردن ، مردم چگونه و تا چه حد آنها را پذیرفته‌اند .

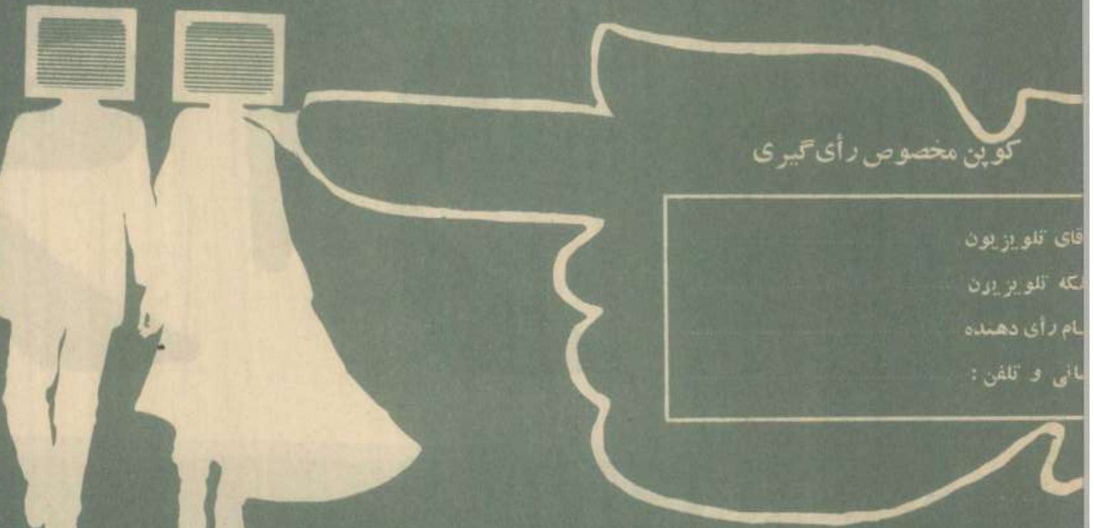
در دوهفته گذشته چهره های سرشناس مطبوعات، سینما ، تآتر ، مد و آرایش شخصیت های موردنظر شان را به عنوان کاندید های عنوان ملکه یا آقای تلویزیون در سال ٤٩ معرفی کردند و این هفته شما را با پاره‌ای از خصوصیات کسانی که تاکنون کاندید شده‌اند آشنا می کنیم .

اگر تا بحال رای نداده‌اید، می‌توانید به قضاوت بنشینید و از میان بازیگران تآتر ها و سریال ها ، گویندگان و اجرا کنندگان برنامه های تلویزیون شخصیت های مورد نظر خود را انتخاب کنید . در کوپن مخصوص مجله ، نام یك مرد و یك زن را که شخصیت تلویزیونی محبوب شما هستند ذکر کنید و برای ما بفرستید .

در پایان تیر ماه بر اساس آراء خوانندگان مجله اعلام خواهیم کرد که آقا و ملکه تلویزیون چه کسانی هستند . از کلیه کسانی که به این دو تن رای داده‌اند دعوت خواهد شد که در شب نشینی محللی با چهره های محبوب خود آشنا شوند و در این شب نشینی برندگان اصلی اقتراح از میان رای دهندگان انتخاب می‌شوند . برای این برندگان ، شرکت در پنجمین جشن هنرشیراز درنظر گرفته شده است که شامل بلیط رفت و برگشت با هواپیما ، اقامت در بهترین هتل شیراز و بلیط آبونمان برای شرکت در کلیه برنامه ها است .

ملکه تلویزیون ؟
آقای تلویزیون ؟

یك سرگرمی و نظر خواهی جالب ،
با جایزه



ژاله کاظمی



فعالیت هایش را با دوبله فیلم شروع کرد و بعد به تلویزیون آمد و حالا عهده دار اجرای برنامه های روابط عمومی تلویزیون است .

ژاله ۲۷ سال دارد و دیپلمه طبیعی است .

دوستانش می‌گویند که هنگام اجرای برنامه عادت دارد که هروقت باصطلاح « تپق » میزند ، «تپق» اول را بروی خودش نمی‌آورد . ولی همینطور ناراحت است و سعی می‌کند هرچه زودتر « تپق » دوم را هم بزند تا ضبط برنامه متوقف شود و ازنو برنامه را ضبط کنند .

دلارام کشمیری



دل‌نور پرداز تلویزیون از دست دلارام کشمیری خون است و عصبانی است که چرا دلارام هر کسی را می خواهد ملاقات کند درست قبل از شروع برنامه‌اش ، هنگام تنظیم نور او را می‌بیند . و برای همین همیشه نور اول برنامه های دلارام خراب است .

دلارام هم در مقابل این اعتراض می‌گوید :

« دل من از او پرخون‌تر است چون از دست این آقا ما گوینده ها مجبوریم همیشه دل باغچه را داشته باشیم و لباس های گل مگلی بپوشیم . آرزو به دلم ماند که یکدفعه لباس سفید ساده بپوشم » .

او متولد ۱۳۲٤ است و دیپلم فنی دارد .

اگر از او راجع به تپق های‌زیادش هنگام اجرای‌برنامه‌ها سئوال کنیم می‌گوید .

« والله همکارانم می‌گویند بخاطر این است که قبلا هیچ از روی نوشته ای‌که برای خواندن بمن می‌دهند نمی‌خوانم. ولی بخدا این طور نیست من قبلا از روی نوشته می‌خوانم اما بعضی وقتها که دارم حرف میزنم زبانم نمی‌گردد که کلمه را درست بگویم .

و خنده‌ای هم که بعدش می‌کنم یکنوع معذرت‌خواهی از تماشا گران است . به‌خدا تصمیم گرفته بودم از سال ٥٠ کمتر تپق ... نشد که نشد .



ایرج گرگین

روزنامه نگار ها ـ ایرج گرگین را ستاره صدا مخملی اخبار تلویزیون لقب داده‌اند . او مسئول روابط عمومی تلویزیون و سازمان جشن‌هنر و سرپرست برنامه دوم‌تلویزیون است . سی و سه سال دارد و مجرد است .

همکارانش می‌گویند عادت دارد که پیش از شروع برنامه با مداد یا خودنویس روی کاغذی که روی میزش قرار دارد خطها و طرح های درهمی بکشد . همچنین برای او دست گرفته‌اند که پایه‌گذار « اخبار شو » در تلویزیون ملی ایران بوده است .

گرگین به موسیقی کلاسیك و داستانهای علمی ـ تخیلی علاقه‌مند است . در محیط کار فعال و خستگی ناپذیر است .



اسدالله پیمان

آقای تلویزیون به‌عقیده هوشنگ کاووسی پیمان است .

پیمان درحال حاضر سرپرست تلویزیون رشت است و سابقا رئیس تولید تلویزیون بود . او در فرهنگ و هنر و رادیو نیز سابقه کار دارد . او گوینده‌ای است مسلط ، خوش صدا و خنده‌رو .

یکی از همکاران سابق پیمان حکایت می‌کرد که :

« من مسئول بخش اخبار بودم و پیمان مسئول برنامه‌ای بود که بعداز اخبار پخش می‌شد . روزی در برنامه من اشتباهی پیش آمد و فیلمی که قرار بود فقط یك دقیقه‌اش نشان داده شود در حدود سه یا چهار دقیقه نشان داده شد .

پیمان که از این موضوع عصبانی شده بود با ژست تمام بمن گفت :

« فلانی این‌چه‌طرز کار کردن است ها ؟ حالا بایست بالای سر من و ببین که چطوری باید برنامه پخش کرد .

خلاصه من هم با ترس و لرز تمام بالای سرش ایستادم تا طرز کار کردن را یاد بگیرم .

برنامه ، بخش آگهی تجارتی بود و قسمتی از یك فیلم بود . سگی می‌بایست بیاید استخوانی بدهان بگیرد و بعد فیلم قطع شود .

ایشان هم با ژست تمام شروع به کار کردند . مدتی گذشت و تا پیمان برگشت که به من بگوید « حالا طرز کار کردن را یاد گرفتی ؟ » ، یادش رفت که بگوید فیلم را قطع کنند . سگ آمد استخوان را برداشت و خلاصه موقعی پیمان متوجه شد که سگ رفته بود پای درختی و پایش را کرده بود بالا و بله . . .



حسین قندهاریان

این گوینده جوان تلویزیون خودش چندان امیدوار نیست که بعنوان آقای تلویزیون انتخاب شود و می‌گوید :

« کسان دیگری هستند که شانس انتخاب شدنشان از من بیشتر است . مثل ایرج گرگین .

قندهاریان متولد اردیبهشت سال ۱۳۲۷ است ولیسانس فیزیك دارد . در قسمت فنی تلویزیون مشغول کار است . چهره او را هر جمعه هنگام اجرای برنامه رویداد ها می‌بینیم.

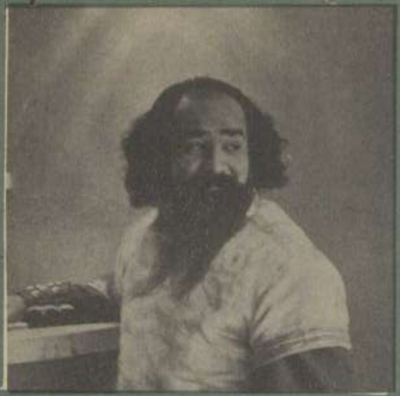
در ضمن خدمت سربازیش را هم در تلویزیون می‌گذراند .

کار گویندگی را سه سال و نیم پیش شروع کرده است . از دسته گلهای جالبی که به آب داده دربرنامه روز ها و روزنامه ها بوده است .

قضیه چنین بود که قندهاریان مشغول مصاحبه باشخصی بود که صدای یك نواختی داشت . صدای لالائی وار مصاحبه شونده کم‌کم او را به عالمی دیگر می‌برد و البته برای خالی نبودن عریضه قندهاریان مرتب بله را می‌گفت و سر را به عنوان تائید تکان می‌داد .

تا صحبت مصاحبه شونده که تمام شد دوربین روی صورت قندهاریان برگشت ولی قند هاریان که هنوز در عالم خودش بود در برابر چشم های متعجب تماشاگران و مصاحبه شونده مدتی مرتب می‌گفت بله و سرش را تکان می‌داد .

این موضوع برای اطرافیان قندهاریان مدت ها باعث خنده و شوخی بود .



سیروس افهمی

افهمی یکی از کسانیست که این هفته از طرف خوانندگان مجله رای داشت .

او کار هنری خودش را رسما از سال ۱۳۳٤ با ورود به تاتر باربد شروع کرد و شش سال در فرهنگ و هنر هم دکور می‌ساخت و هم تاتر بازی می‌کرد . درتلویزیون ملی کار خود را در مجموعه امیرارسلان و سرکار استوار آغاز کرد و اکنون خود تهیه کننده چند برنامه مستقل‌است .

می‌گویند چون عصبی است موقع ضبط برنامه هایش در استودیونمی‌ماند و پشت در مرتب قدم می‌زند و هرچند دقیقه یك‌بار سرش را از لای در می‌کند تو و از متصدیان دستگاه ها می‌پرسد :

« هنوز تمام نشده ؟ »

افهمی ازدواج کرده یك دختر و یك پسر کوچك دارد .

اما اگر از خودش بپرسی می‌گوید :

« چند گروه بچه و هفتاد هشتاد تا زن دارم » .

افهمی را فعلا در نقش پهلوان نایب در مجموعه‌پهلوانان می‌بینیم و به گفته خودش ، پهلوان نایب واقعا وجود داشته و پدر پدر بزرگ خود افهمی است .

افهمی قسمتی از داستانهای این برنامه را از روی یادداشتهائی که از پدرش دارد تنظیم می‌کند .

او این نقش را خیلی دوست دارد . چندی پیش که سنگ مثانه‌اش را عمل کردند ، دوستان دست گرفتند که سنگ مثانه‌اش به‌صورت کتیبه بوده است !

میمون‌ها، تماشاگران پروپاقرص برنامه‌های خشن و پرهیجان تلویزیون

گزارش از نیل‌هیکی مجله راهنمای تلویزیون

پانزده گوریل ، سی‌وپنج اورانگوتان ، هشتاد وپنج شمپانزه و ۱۲۵ انسان در محلی به نام مرکز پژوهش پستانداران یرکز (Yerkes) ، در دانشگاه جورجیا به سر می‌برند . گوریل‌ها ، اورانگوتان ها و شمپانزه‌ها همگی از علاقمندان تلویزیون هستند و با تماشای آن سرگرم می‌شوند . برنامه هایی وجود دارد که به‌طور ویژه ، مورد علاقه‌ی آنهاست و خلاصه تلویزیون را باموز معاوضه کرده‌اند !

این شایعه است یا حقیقت ؟

آیا پس از بیست سال که از تکامل تلویزیون می‌گذرد ، باید علاقه‌مند ترین ومطلوبترین بینندگان آن را در میان موجوداتی یافت که تا تکامل طبیعی هنوز راه درازی در پیش دارند ؟

آیا به راستی در جنگلهای جورجیا اصول تکامل طبیعی دگرگونی خارق‌العاده و شگرفی یافته است ؟









من چند ساعت پس از شنیدن آن شایعات به « یرکز » رسیدم . باشتاب خودرا به‌اتاق کار رئیس مرکز رساندم . از مردی استرالیایی و گشاده به نام « جئوفری بورن » . حقیقت را جویا شدم و پرسیدم : آخر این دیگر چه جور شوخی است ؟ میمونها که استعداد وهوش تماشای تلویزیون ندارند . تلویزیون مخصوص انسان است !

دکتر دستهایش را به نشانه‌ی نفی بالا برد و پاسخ داد : ببیند . قصد توهینی ندارم . ما این جا برای میمونها گیرنده‌ی تلویزیونی کار گذاشته‌ییم و واقعیت این است که آنها از تماشای تلویزیون ، برای تفریح و وقت گذرانی خوششان می‌آید .

خودرا روی یك صندلی چرمی ، که کنار جمجمه‌ی بدترکیب گوریلی قرارداشت ، انداختم و آهسته گفتم : پس حقیقت دارد ؟ می‌دانستم که کار به این‌جا می‌کشد .

دکتر روی شانه‌ام زد و گفت : ناراحت نشوید . **میمونها از همه‌ی برنامه‌ها خوششان نمی‌آید اکثرا به برنامه‌های پرهیجان وخشن توجه دارند . گهگاه‌هم فیلم مستند می‌بینند .**

از خشم پریدم و فریاد زدم : « گهگاه هم فیلم مستند؟ ببیند به‌کجا رسیده‌ایم ! تلویزیون مهمترین وسیله‌ی سرگرمی وارتباطات است که تاکنون بوجود آمده و میلیونها انسان طرفدار و علاقمند جدی آن هستند . حالا یك دسته میمون دارند همان برنامه‌هایی را که مردم تماشا می‌کنند ، می‌بینند !» نزدیکتر رفتم وادامه دادم : می‌دانید اگر این موضوع به خارج درز کند در افکار و روحیه‌ی مردم چه تاثیری می‌کند؟ چهره‌اش درهم رفت و ... : می‌دانم مقصود شما چیست .

ـ چند وقت است که این کار را شروع کرده‌اید ؟

ـ چیزی نیست ، چند ماه . این فکر وقتی به‌نظرم رسید که شنیدم زنی در سانتا باربارا شمپانزه‌یی دارد به نام . بابی . بابی حالا ساکن این‌جاست ، اما قبلا مثل آقا ها زندگی می‌کرد ودر کوکتیل پارتی های شبانه‌ی سانتاباربارا در شمار میهمانان بود . می‌توانست برای خودش توی گیلاس ، شراب بریزد ، وحتی یك قطره‌ی آن‌را هم حرام نکند .

او خیلی به تلویزیون علاقه داشت . به‌خصوص به صحنه های خشونت آمیز . یکی از صحنه‌های مورد توجه او بزن بزن کافه‌یی در فیلمهای وسترن بود . هنگام تماشای این گونه صحنه‌ها از هیجان جیغ می‌کشید و بالا وپایین می‌پرید . وچیزهای دوروبرش را به سمت گیرنده‌ی تلویزیون می‌انداخت . رفته رفته « آرتیست بد » برنامه‌ها را شناخته بود ، چون آرتیست بد همان کسی بودکه خشونت ودعوا ایجاد می‌کرد . بابی از تماشای او روی پرده خوشش می‌آمد .

یك روز بابی توی تلویزیون دید که دو شمپانزه خانه‌یی را خراب می‌کند . روز بعد خانه‌ی خودش را به ویرانه‌یی مبدل کرد .

من گفتم : خوب دیگر بدتر ...

ـ به فکرم رسید که چون بابی این‌قدر به تلویزیون علاقه دارد ، لابد می‌توان سایر میمونها را به همین طریق سرگرم کرد . به‌این جهت درخواست تلویزیون مستعمل کردم و حالا صاحب ۱۵ گیرنده هستیم . برویم نشانتان بدهم .

دکتر بورن با قدمهایی سریع از دفتر کارش درآمد ومن با عجله از پی او می‌رفتم . دکتر رو بمن کرد و گفت : این که میمونها تلویزیون دوست دارند مهم نیست. نیروی بینایی‌شان قوی‌است‌واز نظرتشخیص آدمهای روی پرده مشکلی ندارند . **ما میمونی داشتیم که می‌توانست عکس میمونها را از عکس انسانها تفکیك کند . یعنی عکس میمونها را یك طرف بگذارد وعکس آدمها را طرف دیگر . تنها اشکال کار او این بود که هروقت به عکس خودش می‌رسید آن را روی عکسهای آدمها می‌گذاشت !**

من بادیر باوری به دکتر نگاه می‌کردم . او باشتاب از راهرو می‌گذشت واز کنار آزمایشگاهها که پنجره‌های شیشه‌یی داشتند ، رد می‌شد . تکنیسین‌های سفید پوش روی موجودات کوچك پشمالو خم شده و کاری انجام می‌دارند .

دکتر تبسمی کرد و گفت : ما بعضی وقتها به این‌جا می‌گوییم ، شهرمیمونها . مجموعه‌ی پستانداران ما شاید در تمام دنیا بی‌نظیر باشد . یك گوریل سالم در بازار آزاد پنج هزار دلار قیمت دارد . « میمونهای بزرگ» پستانداران بی‌دم و بزرگی است که می‌توانند بایستند و تقریبا مثل انسان باقامت راست راه بروند . از قبیل گوریل ، اورانگوهان ، شمپانزه و گیبون .

دکتر خیلی با عجله و تند راه می‌رفت . من عقب افتاده بودم . با چند گام بلند خودم را به او رساندم .

ـ می‌دانید ؟ میمونها از بیکاری خسته و عصبانی می‌شوند . حتی بیشتر از ما آدمها ، چون ما لااقل می‌توانیم کتاب بخوانیم ، اما میمونها ناراحت و عصبانی می‌شوند ، بعضی وقتها هم به حال اغما می‌افتند . به‌خصوص میمونهایی‌که باید از نظر آزمایش تنها باشند به علت دوری از دوستان خود شدیدا احساس تنهایی می‌کنند .

از در عقب ساختمان در آمدیم و به ردیف دراز قفسه‌ها رسیدیم . در هرقفس دو میمون صورت های خودرا به میله های آهنی چسبانده بودند . بیرون هر قفس ، در یك ردیف مرتب ، دستگاههای گیرنده‌ی تلویزیون قرار داشت . روی پرده صحنه‌یی از یك فیلم سالهای ۱۹٤۰ ارول فلین دیده می‌شد .

خودرا شاهد صحنه‌یی باور نکردنی و ترس انگیز یافتم . یکه خوردم .

دکتربورن ازکنار قفسها می‌گذشت . میمونها را با اسم مخاطب قرار می‌داد و باآنها خوش وبش می‌کرد :

« صبح بخیر ، وندی . صبح بخیر ، سودا »

به یك زوج شمپانزه اشاره کرد : « دیروز متوجه شدم که این دو سخت سرگرم تماشای اپرای سبك هستند . بیش ازیك ساعت‌و نیم تکان نمی‌خوردند. البته مقصودم این نیست‌که داستان اپرا را هم دنبال می‌کردند ، اما لااقل از تماشای حرکات بازیگران لذت می‌بردند. »

چند میمون در جواب دکتر نگاهی سرسری به او انداختند و بار دیگر تماشا را از سر گرفتند . کمی جلوتر اورانگوتان بزرگی به‌نام « سیا » در قفس انفرادی خود لمیده بود ، هویج گاز می‌زد و سرگرم

تماشای قسمتی از یك شوی تلویزیونی بود .

دکتر بورن گفت : ما سعی کردیم با اسباب‌بازی سرگرم شان کنیم ، اما آنها هرچه که گیرشان بیاید ، اوراق می کنند . تلویزیون بهترین وسیله‌ی سرگرمی آنهاست .

من گفتم : ای کاش این حرف را نمی‌زدید .

در شیرخوارگاه ــ بله شیرخوارگاه ــ دسته‌یی از میمونهای کوچك (برفی با پیش بند) روی زمین نشسته و سرگرم تماشای تصاویر تلویزیونی بودند . دکتر بورن با تبسمی گفت : درست مثل بچه‌ی آدم ها . از همان لحظه‌یی که تلویزیون را به این‌جا آوردیم به تماشای آن علاقمند شدند .

همه چیز غیر واقعی می‌نمود. نزدیك به‌یك ساعت میان قفسها ، آخور ها و میدانهای بازی جانوران گردش کردیم و به تماشای جانورانی که دورگیرنده ها حلقه زده بودند پرداختیم . بعضی پاها را روی هم انداخته بودند و بعضی دیگر دهانشان باز مانده بود و برخی هم به نرده ها آویخته ، تماشا می کردند .

در تمام این مدت من گمان می کردم که بـه آزمایشگاه یك دکتر فرانکشیتن دیگر پا گذارده‌ام که پنهانی سرگرم ساختن موجودات پست‌تر از انسان است تا به خاطر سرگرمی خود آنها را به جان انسانها بیندازد



حتی در آن هنگام مطمئن بودم که مردم در میدانچه‌ی شهر جمع شده با خشم حرف می‌زنند و مشعل ها را برای‌یورش به‌قلعه‌ی‌این‌فرانکشتین جدیدبرافروخته‌اند.

دکتر گفت : بهتر است کمی عقب‌تر بروید . بعضی میمونها آب در دهان خود نگهمیدارند و وقتی بیگانه‌یی می‌آید و نوازش شان می‌کند ، آب را به صورت او می‌پاشند . از تماشای واکنش آدمها خوششان می‌آید .

با عجله خودم را از دسترس میمونها دور کردم . پس آنها هم از این شوخیها بلد هستند !

با دکتر بورن به‌بازدید خود ادامه دادیم . او گفت : البته نمی‌توانم بگویم که آنهابرنامه‌ی‌تلویزیونی مورد علاقه‌یی دارند . همه چیز را تماشا می‌کنند . ما به یك دستگاه ضبط فیلم ویدئو احتیاج داریم تا برنامه های خاصی تهیه کنیم و به آنها نشان بدهیم ، ولی در حال حاضر هیچ نمی‌دانیم چه انگیزه‌یی آنهــا را وامی‌دارد یك برنامه را بر برنامه دیگر ترجیح بدهند .

می‌توانیم برای تلویزیون کاستی خود ، که با فیلمهای ویدئوی مخصوص کار می‌کند ، دگمه های رنگی کار بگذاریم : رنگ قرمز برای وسترن ، آبی برای اپرای سبك ، سبز برای فیلم مستند ، زرد برای فیلم‌مسابقات . این طوری به میمونها فرصت انتخاب می‌دهیم و می‌توانیم واکنش آنها را مطالعه کنیم .

این مرحله دیگر وحشتناك و قبول نکردنی است . میمونها برنامه انتخاب کنند ؟!

او گفت : آن‌چه می‌بینید به هیچ وجه جنبه تجربی جدی ندارد . این فقط نوعی سرگرمی است برای وقت گذرانی در مواقعی که با . . . دکتر ها و تکنیسین های مرکز . . . کار نمی‌کنند . این کار چیزی نیست جز وسیله‌یی برای رفع خستگی . میمونها می‌نشینند غذا می‌خورند و برنامه تماشا می کنند .

من به آرامی پرسیدم : لطفا بگویید آیا به این ترتیب بین ما و میمونها چه‌تفاوتی باقی می‌ماند ؟

دکتر بورن مکث کرد ، چهره‌اش درهم شد و گویا در پی جواب بود . من مانع شدم و گفتم :متشکرم. به‌اندازه‌ی کافی تماشا کردم .

ــ نمی‌خواهید بقیه‌ی قسمتهای مرکز تحقیق ما را بازدید کنید ؟ موسسه ما در نوع خود کم نظیر است. ما آزمایشگاه های مختلف برای مصونیت شناسی ، درد شناسی ، زیست شناسی اجتماعی ، بافت شناسی ، درد شناسی بافتی ، فیزیولوژی عصبی ، زیست شناسی روانی، تشریح ، مردم شناسی فیزیکی ، تشریح اعصاب و فیزیولوژی بصری داریم .

جواب دادم : « نه ، متشکرم . وقت دیگری می‌آیم . » باهم از کنار قفسهای میمونها که داشتند ــ به نظرم با حالتی ابلهانه ــ به یك برنامه‌ی اپرای سبك نگاه می کردند ، گذشتیم . دکتر جلوی در با من خداحافظی کرد و گفت : امیدوارم مطلب دستگیرتان شده باشد .

آن روز در بازگشت از مرکز تحقیقات مرکز ، وقتی در چمن دانشگاه جورجیا قدم می‌زدم ، در این فکر بودم که آیا باید خبر وقایع جنگل جورجیا را در اختیار مردم دنیا گذاشت یانه ؟ می‌اندیشیدم **که سالها وقت لازم است تا برای میمونها برنامه های تلویزیونی خاص تهیه بشود ، تا گوریلها به ایستگاههای تلویزیونی بنویسند که میل دارند فلان برنامه پخش بشود ، تا تبلیغات چی‌هامتوجه‌بشوند که بازار میمونها هنوز دست نخورده است ، تا . . .**

روبرگرداندم و به مرکز تحقیقات نگاه کردم . آیا در پس آن، ابروان آویخته و پشمالوی میمونها ، در مغز آنها هنگامی که چمباتمه می‌زنند و برنامه های تلویزیونی می بینند چه می گذرد ؟ موقعی که فیلم مستند می‌بینند در سرشان چه می گذرد ؟

جانی هالیدی در تلویزیون

● جانی هــالیدی هنر پیشه و خــواننده فرانسوی بعد از موفقیتش در فستیوال سان‌رمو بخاطر آهنگ «دوست دارم » قرار داد جدیدی را برای شرکت در یك فیلم ایتالیائی امضاء کرد . هنوز فیلمبرداری فیلم مذکور بپایان نرسیده‌بود که‌تلویزیون فرانسه اورا برای شرکت در یك واریته به فرانسه دعوت کرد . این برنامه موزیکال که مدتهاست ضبط آن بپایان رسیده و حتی به تلویزیون هــای سایر کشور ها نیز فرستاده شده است باعث آن شد که باردیگر در مــوزیکــال جدیدی‌که بکارگردانی «میشل‌آرنولد» برای تلویزیون فرانسه تهیه خواهد شد شرکت کند . گفته شده است موفقیت بیشتر هالیدی بخاطر رقصها ودکورهای جالبی بوده است که تلویزیون فــرانسه برای او تدارك دیده است .



طرح یك مساله

از : نادهم

جنبه‌های مردمی یك مشكل

جوانی که چندین سال است در آلمـان بسر می‌برد ، برای دیدار خانواده‌اش به تهران آمده بود . او که در همان آلمان گواهینامه رانندگی گرفته و با اتومبیل خودش مسافرت می کرد ، در مدت ۲۰ روزی که در تهران بود بیش از بیست بار تصادف کرد وجالب این بود که در تمام این تصادف ها ، کارشناس فنی او را بی گناه تشخیص داد یعنی در واقع این دیگران بودند که باو می‌زدند و چون اتومبیل قرص و محکمی داشت در برخورد با ماشین های شبه مقوای وطنی ککش نمی‌گزید و آنکه می‌زد ، بالب و لوچه آویزان و اتومبیلی که برای صاحبش شکلك‌درمی‌آورد، ناچاربود مبلغی نیز به‌عنوان خسارت و جریمه بسلفد و دوست ما، در مدت اقامتش در ایران ، از این راه ــ به قول خودش ــ کلی کاسب بود !

ازش پرسیدم :

ــ چرا همه‌اش به اتومبیل تو می‌زنند ؟ ماهم صبح تا شام توی همین شهر رانندگی می کنیم و اگر بناباشد هر روز تصادف کنیم اصلا بکار و زندگیمان نمی‌رسیم .

خندید و گفت :

ــ دلیلش خیلی ساده است.شماهمه به این بی‌نظمی عادت کرده‌اید و با خلاف خودتان خلاف دیگران را جبران می کنید . مثلا وقتی یکی از خط خودش به‌طرف مسیر تو منحرف میشود توهم به خطآن دیگری منحرف می‌شوی و در نتیجه با قیقاج رفتن از تصادف جلو گیری می کنید . اما من هنوز به این روش رانندگی عادت نکرده‌ام . من وقتی خط مسیری را راست گرفته‌ام و میروم ، به خیال خیابانهای شهر های آلمان اصلا تصورش را هم نمیکنم که ممکن است اتومبیلی که در سمت چپ یا راست من حرکت می کند یکباره هوس کند بخط من تجاوز کند آنهم چنان آرتیستیك و بدون هیچ چراغ و علامتی ! بنابر این وقتی او منحــرف می‌شود من همچنان براه خود ادامه میدهم و طبیعی است راننده متخلف بماشین من میزند و ناچار بایدجریمه و خسارت بپردازد . یا مثلا وقتی در یك خیابان اصلی چهل متری می‌رانم ، باور نمی کنم که ممکن استآقای راننده‌ای از یك کوچه شش متری بدون توقف و بی هیچ علامتی به سرعت داخل خیابان اصلی بشود و به اتومبیل من بزند ! جالب اینکه این تخلف ها و قیقاج رفتن ها و ویراژ ها اغــلب در خیابان هاَی اصلی شهر و در واقع در برابر دیدگان پلیس انجام می گیرد بدون اینکه مامور خمی بابرو بیاورد . فقط وقتی تصادف می‌شود ــ البته آنهم با دست کم یکساعت فاصله ــ سرو کله پلیس پیدا میشود و قضیه را فیصله می‌دهد. . . این فیصله دادن هم چندان آسان نیست چون طرف متخلف با وجود محرز بودن خلافش حاضر نیست زیر بار برود و میکوشد بزور قسم خوردن و حضرت عباس و حتی گریه و التماس خود را بی گناه و مبری جلوه دهد !

گفتم :

ــ مگر در آلمان پلیس چه کار می کند ؟

سری تکان داد و گفت :

ــ در شهر های آلمان پلیس نه تنها در داخل شهر تمام اتومبیلها را زیر نظر دارد بلکه حتی در جاده ها و اتوبانها راننده ها را با هلیکوپتر کنترل میکند و ممکن نیست راننده‌ای خلافی بکند که پلیس نبیند یا ندیده بگیرد . اگر چنین کنترلی نباشد اصلا رانندگی در خیابانهای شهر های آنجا غیر ممکن می‌شود . گذشته از این خود مردم نیز مقررات را بطور کاملا جدی رعایت می کنند و من در مدت این چند سال بیاد ندارم که دیده باشم یك راننده آلمانی ازچراغ قرمز بگذرد ، یا حق تقدم عابر پیاده را رعایت نکند ، یا به تقدم عبور راننده های دیگر بی‌اعتنا باشد و بطور کلی یکی از خلافهای مضحك راننده های تهران را مرتکب شود .

این دوست دانشجو بدنبال حرفهایش میگفت :

ــ برای من عجیب تر از همه ، بر خورد راننده های متخلف با آدم است . طرف بدون ملاحظه می‌آید و می کوبد به ماشینت و بعد هم شروع میکند به خنده های تمسخر آمیز و بی‌نمك . . . این مرحله اول ماجرا است . بعد که متوجه خطایش میشود تازه طلبکار از آب درمی‌آید و شروع به داد و بیداد می کند ، اما وقتی کارشناس فنی می‌رسد و او را متخلف می‌شناسد ، صحنه سوم آغــاز میشود : آقای طلبکار بگریه و التماس می‌افتد و با خواهش و تمنا و اظهار ادب و ارادت می کوشد دل شما را بدست بیاورد و تا شاید از تقصیرش بگذرید و از پرداخت خسارت معافش بدارید! این صحنه های مضحك و مشمئز کننده که نشانه ضعف شخصیت افراد است بیش از نفس عمد تصادف و صدمه مالی باعث تاسف است .

دوست عزیز ما در پایان روز بیستم فرار را بر قرار ترجیح داد و بآلمان بازگشتبا این‌تصمیم که اگر بار دیگر بایران آمد با اتومبیل نیاید و برای همیشه فکر رانندگی در شهر « دلربای » تهران را بطاق نسیان بیفکند !

اما این مشکل ظاهرا برای مردم تهران جاودانه است و حل نشدنی .

پلیس و راهنمایی آخرین راه حل را نرده‌کشی میان خیابانها دانست که نشانه بی اعتمادی کامل پلیس به مردم (از پیاده و سواره) بود که میخواست با دیوار کشی در وسط خیابانها مانع تخلف پیاده ها و راننده ها بشود و دیدیم که توفیقی در این کار نبود .

مهندسین ترافیك شهرداری هم چند سال پیش با چیدن بلوك های سیمانی وسط خیابانها و آن خط ــ کشی های چپ اندر قیچی ، ابتکاری بکار زدند و بودجه‌ای را بچاه ویل ریختند بی آنکه به راستی‌ثمره‌ای حاصل کند . .

و حالا ظاهرا همه خسته شده‌اند و این مشکل را به امان خدا رها کرده‌اند تا شاید خود به خود به‌راه حلی منجر شود و مرور زمان این گره را بگشاید ! مردم هم که کوشش در این راه نمیکنند ، حال آن‌که این مشکل راه حلهایی دارد که مهمترین آنها رامیتوان چنین خلاصه کرد :

۱ــ کنترل شدید و مداوم پلیس ــ پلیس تهران در امر ترافیك هرگز شدت عمل و کنترل همه جانبه‌ای نداشته است . البته این بدان معنــی نیست که پلیس کم جریمه می‌کند تا مثلا در نصب تابلو و خط کشی خیابانها کوتاهی می‌ورزد. ، نه ، شاید پلیس راهنمایی تهران از پلیس تمام شهر های جهان بیشتر جریمه از مردم میگیرد اما این برگهای جریمه برای چه تخلفی صادر میشود ؟ بیشتر برای تخلف « توقف ممنوع » که از مردم بدبختی که بخاطر نبودن پارکینگ ناچارند اتومبیل خود را کنار خیابان رها کنند اخذ میشود . اما من تاکنون ندیده‌ام پلیس ، راننده‌ای را که ازسرعت مقرر در داخل شهر تجاوز کرده متوقف و جریمه کند یا از راننده‌ای بخاطر انحراف بچپ یا خلافهای دیگری از این قبیل بازخواست کند.اصولادر این شهر همه‌گونه رانندگی مجاز است به شرطی که تصادف نکنی چون فقط بعداز تصادف است که متوجه خلاف شما می‌شوند.. و حتی من بسیار دیده‌ام اتومبیلهای پلیس راهنمایی که قیقاج می‌رود ، از عبور ممنوع می گذرد ، به چپ و راست منحرف میشود و راننده های آنها بدتر از بنده و شما رانندگی می کنند . . . و رطب خورده‌منع‌رطب هم می کند ! اما چون ؟

البته گاه و گداری مامورین پلیس را در خیابان می‌بینیم که سخت مراقب بنظر میرسند و حتی عابرین پیاده را جریمه می کنند اما این مراقبت چند روز طول میکشد ؟ فوقش سه یا چهار روز . . . بعدش باز هم همان آش است و همان کاسه . . .

بی‌تردید اگر پلیس راهنمایی تهران یکسال و حتی شش ماه تمام قوای خودرا تجهیز کند وامر ترافیك شهر را صمیمانه زیر کنترل بگیرد و هرگونه تخلفی را بی اغماض مورد مجازات قرار دهد ، این مشکل به معنی واقعی کلمه حل خواهد شد چون در این مدت مردم خواه ناخواه مقررات را رعایت خواهند کرد و بالطبع این تبعیت از مقررات در اثر مداومت برایشان بصورت یك عادت در خواهد آمد . اما با یك دو روز و حتی یك هفته و یکماه کنترل آنهم کنترلی توام با « بزرگواری » و « آقا منشی » پلیس هرگز نتیجه‌ای عاید نمیشود .

۲ ــ وسایل ارتباط جمعی ، رادیو و مطبوعات و تلویزیون ، این مساله را بطور جدی‌تری مورد توجــه قرار دهندو با توجیه مساله برای مردم و ایجاد اعتقاد و اطمینان به صداقت پلیس از اذهان مردم و اینکه تمام این کوشش ها واقعا برای تامین سلامت و رفاه بیشتر برای خود مردم است به پلیس در راه انجام وظایف سنگینش یاری کنند . . . و تفهیم اینکه رانندگی صحیح و اصولی امری شخصی و اخلاقی است و نشانه شخصیت و فرهنگ یك فرد است و در واقع ربطی به پلیس ندارد .

مثلا همین تلویزیون خودمان ، لازم نیست که حتما در هفته یك برنامه به عنوان شهربانی یا پلیس و راهنمایی داشته باشد تا در طی آن مسائل مربوط به ترافیك و رانندگی را برای مردم مطرح کند چون همان جنبه « خاص » بودن برنامه باعث میشود که مردم بآن توجه نکنند و جدیش نگیرند . این امر ، یعنی آشنا کردن مردم با مسائل مربوط به ترافیك و لزوم رعایت اصول صحیح و انسانی رانندگی ، باید صورت مداوم و متنوعی داشته باشد و بشکلی گیرا و موثر لابلای برنامه های مورد علاقه مردم گنجانده شود تا واقعا نتیجه‌ای به دست آید . در هفته های اخیر نمونه هایی از این نوع « میان پرده » ها در برنامه های تلویزیون دیدیم که به عقیده من جالب و امیدوار کننده بود و بجاست که در ادامه و تنوع بخشیدن بدانها کوشش مجدانه تر معمول شود که هم خدمتی است و هم لطفی به برنامه ها می‌بخشد .

البته اقدامات دیگری هــم از قبیل تــعریض خیابانها و غیره باید همزمان با این امور انجام گیرد که من به‌بحث در باره آنها نمی‌پردازم چون تنها مشکل را از نظر مردمی و انسانی مورد توجه قرار داده‌ام .

برنامه‌های هفتگی
تلویزیون ملی ایران
و
تلویزیون‌های
آموزشی و امریکا
و
رادیو ایران

برنامه های تلویزیون ملی ایران

برنامه اول (تهران ـ همدان) (کانال ۷)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۷٫۳۰ ـ کودکان ـ بازی بازی
این بار نیز دلقکها یا بقول بچه ها« بابا قندی بزرگه و بابا قندی کوچیکه » با بازیهای جالب و تفریحی کودکان را سرگرم می کنند.

۱۸ ـ اخبار

۱۸٫۱۰ ـ کتاب و نوجوانان
کتاب : کوههای سفید اثر جان کریستوفر از جمله کتابهائی است که در آن بمسائل طبقه جوان توجه کامل شده است . برنامه این ساعت اختصاص دارد به نقد و بررسی کتاب کوههای سفید از دیدگاه زندگی و پدیده های نسل جوان ـ این کتاب را ثریا کاظمی به فارسی ترجمه کرده است.

۱۸٫۳۰ ـ توسن
باشرکت ونیتر بریوز

۱۹ ـ دامبی و پسر
عنوان فیلم این ساعت «فرار» است دامبی از بیماری نجات میابد اما باسختگیریها وغرور بیش ازحد همسرش را می آزارد تا آنجاکه شوهرش را ترك می کند .
کارگردان : جون کونت ـ هنرپیشه : جان کارمن

۱۹٫۳۰ ـ نغمه ها
با وارینه رقص و آواز شروع می‌شود که در آن گروهی دختر و پسر شرکت دارند . پس از وارینه رقص و آواز ، خانم پرتو ، آقای افشین و ژاکلین دختر ونگن هریك برنامه‌ای اجرا میکنند و سپس نوبت به گروه فلاورز میرسد و در پایان خانم طلیعه برنامه آواز خود را اجرا می کند.

۲۰ ـ اخبار

۲۱ ـ قرعه کشی ـ درباره کنکور

۲۱٫۳۰ ـ مسابقه چهره ها
این بار چهرهٔ مخفی برنامه کهدسته «پنال» باید آنرا معرفی کند از صنف ماهی فروشان است .

۲۲ ـ فیلم سینمائی

جمعه

۱۱٫۳۰ کارگاه موسیقی
برای آشنائی بیشتر کودکان با اصول موسیقی ، این هفته نیز برنامه یادگیری کارها ساز های متد « کارل ارف » که قسمتی از آنرا هفته قبل دیدید ادامه می‌یابد .

۱۲ ـ باغبانی

۱۲٫۳۰ ـ رنگارنگ
بحثی در باره نمایشگاههای مد و سالن های زیبائی جهان و اشاره‌ای به پدیده های جدید هواپیمائی و تکنولوژی .

۱۳ ـ مصاحبه مقام امنیتی

۱۴٫۳۰ ـ سرزمین عجایب
این فیلم را « هاری هاریس » کارگردانی کرده و در آن « گاری کالوی » « رینالند » و دان مارشال شرکتدارند.

۱۵٫۳۰ ـ رویداد های جهان
بررسی حوادث مهم هفته در ایرانوجهان

۱۶ ـ فوتبال ـ ترانه
مسابقه بین تیمهای استوك سیتیواوورتون مربوط به جام باشگاههای انگلستان .

۱۷ ـ راه آهن : فیلم توفان قرمز
باشرکت : دیل رابرتسن ـ گاری کالینز
کارگردان ساموئل فولر

۱۸ ـ اخبار

۱۸٫۱۰ ـ سرگرمیهای علمی

۱۸٫۳۰ ـ موسیقی ایرانی
سیمین غانم ـ جوهری ـ سعیدـ کوروش و مرجان بترتیب ترانه های: حاصل محبت شب بی‌ستاره ـ غروب ساحل ـ تنهابمونی و وای ازدل را اجرا می کنند .

۱۹ ـ راهبه پرنده
باشرکت « سالی فیلد »

۱۹٫۳۰ ـ مسابقه صندوق شانس

۲۰ ـ اخبار

۲۰٫۴۵ ـ موسیقی
پریوش ـ زهره ـ بی‌تا و افخم همراه با ارکستر فرهنگ و هنر ترانه هائی اجرا می کنند .

۲۱ ـ پهلوانان
دنباله داستان « راه حقیقت » که قسمت اول آن هفته گذشته پخش شد. شجاع الدوله و صمدخان که نقشه قتل پهلوان نایب را نقش بر آب دیدند این بار نقشه های دیگری می کشند .

۲۲ ـ فیلم گرفتار
باعنوان « متهم » ـ با شرکت «رابرت واگنر »

شنبه

۱۷٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی

۱۸ ـ اخبار

۱۸٫۱۰ ـ کودکان
سیری در داستانهای تاریخی ایران با عنوان « از گذشته های دور » . قسمت دوم برنامه ، « چشم‌چشم وابروست » که طرحهائی از بهار می کشند و طرح ناتمامی را که مجری برنامه کشیده است بایستی بگویند مربوط به چه‌کسی و یا چه چیزی است .

۱۸٫۳۰ ـ درجهان ما (فیلم مستند)

۱۹ ـ مجله تلویزیونی نگاه
بررسی مساله تصادف و راه جلوگیری از آن ـ درمان واریس‌پا ـ استفاده از زیورآلات برای آقایان . طرز ساختن کلاه‌گیس و طریقه استحمام نوزاد است در ضمن آلبانو خواننده ایتالیائی یکی‌از آهنگهای جالب خود را اجرا میکند .

۱۹٫۳۰ ـ آرزو های از دست رفته
قسمت بیست و یکم . این فیلم را «موریس کازانوو » کارگردانی کرده و بر مبنای داستان رمان نویس بزرگ فرانسه. اونوژدوبالزاك » تهیه شده است .

۲۰ ـ اخبار

۲۰٫۴۵ ـ درباره کنکور

۲۱ ـ خانه قمر خانم
مرد تازه‌واردی که به خانه قمر خانم می‌آید ، نصرت برادر « کریم کوچیکه » است که چندی پیش درخانه قمرخانم بقتل رسید وامشب ناگهان وارد این خانه می‌شود . از سوی دیگر اوس کاظم دربرابر اصرارمادر زنش ازآنخانه میرود اما اکرمی را تهدید به طلاق می کند .

۲۱٫۳۰ فیلم هوائی
باشرکت : جك‌لرد و جیمزمك‌آرتور

۲۲٫۳۰ ـ چهره ایران

پهلوانان ، جمعه ساعت ۲۱ ـ برنامه اول و شبکه سرتاسری



اخبار تلویزیون ملی ایران ، برنامه اول و شبکه ساعت ۲۰



کارگاه موسیقی کودکان صبح جمعه ساعت ۱۱٫۳۰ از برنامه اول و شبکه سرتاسری



یکشنبه

۱۷٫۳۰ ـ تدریس زبان آلمانی
۱۸ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ کودکان ـ « ما و شما »
در آغاز نامه‌های چند تن از کودکان خوانده می‌شود و نظرات و خواستهای آنان مطرح و به‌سئوالهایشان پاسخ داده می‌شود ، در پایان از کودکان بازیگر برنامه کانون گرم خانواده دعوت‌می‌شود که میهمان هفته این برنامه باشند .
۱۸٫۳۰ ـ واریته شش هشتم
۱۹ ـ ایران زمین
حماسه های ملی ـ بحثی درباره شاهنامه فردوسی توسط استاد ذبیح‌اله صفا
۱۹٫۳۰ ـ دور دنیا
ادامه مسافرتهای « پی‌یروباب »قهرمانان فیلم به سرزمینهائی تازه که در آنجا وقایعی برای آنان روی میدهد .
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫٤۵ ـ روکامبول ـ باشرکت : میشل‌بون ـ موریس شوالی
۲۱ ـ جایزه
عنوان فیلم این ساعت « صبح دوشنبه » است . استیو مك‌کوئین‌بازیگر زبردست سینما این بار نیز در نقش « جاش » سبب می‌شود تا چارلز پولهائی را که از صندوق بسرقت برده است‌برگرداند.
۲۱٫۳۰ ـ شهر آفتاب
معرفی کتابهای جدید هفته .
۲۲ ـ موسیقی فرهنگ و هنر .
ارکستر سازهای زهی چند قطعه موسیقی ایرانی اجرا می‌کند وپریوش همراه با این ارکستر ترانهٔ « لیلی » را میخواند .
۲۲٫۳۰ ـ ستارگان :
دختر یك مأمور پلیس که خطر مرگ تهدیدش می‌کند توسط شخصی نجات می‌یابد . پدر این دختر چندی بعد در جستجوی یك قاتل است و این قاتل کسی جز نجات دهنده دختر او نیست . نام فیلم این هفته از سری ستارگان « دین و شرف » است .

دوشنبه

۱۷٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ کودکان
رنگ کردن تابلو ، کار تازه‌ایست که کودکان در برنامه « چکار کنم » یاد می‌گیرند . تابلوهائی که هفته پیش با چوب اره درست کرده‌اند با دستورمربی و مجری برنامه رنگ می‌کنند .
۱۸٫۳۰ ـ دانش
فیلمی از فعالیتهای موسسه رازی که برای معرفی بیشتر موسسات علمی ایران، از طرف تلویزیون ملی تهیه شده است.
۱۹ ـ دکتر کیلدر
عنوان فیلم‌این‌ساعت«سودجویان» است . پدر جین وتین پرستار بیمارستان در همان بیمارستان بستری می‌شود و پس از مدتی میمیرد . مساله پرداخت هزینه کفن و دفن و چند مساله مادی دیگر موضوع فیلم این ساعت است که شاهد وقوع‌این‌حوادث‌خواهیدبود. هنرپیشگان این‌فیلم «ریچاردچمبرلن » و «ریموند میسی » هستند .
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫٤۵ ـ فیلم الماس
۲۱ ـ سرزمینهای سبز
با شرکت : اداگابور ـ ادی آلبرت .
کارگردان : ریچارد ال‌بیر .
۲۱٫۳۰ ـ چشم‌انداز
دنباله سیر و بررسی در تاریخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران .
۲۲ ـ آژیر
۲۲٫۳۰ ـ روزها و روزنامه‌ها

سه‌شنبه

۱٦ ـ آموزش روستائی
۱۸ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ واریته غربی
۱۸٫۳۰ ـ آقاخرسه
۱۹ ـ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹٫۳۰ ـ مسابقه هما
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫٤۵ ـ سرکار استوار
راز قتلهای پی در پی با وجوه تشابه یکسان استوار را کلافه کرده است . شش نفر از این مقتولین که هر شش‌نفر تازه عروس بوده‌اند بصورت مشابه‌بقتل میرسند . « هفتمین قربانی » که‌عنوان برنامه این ساعت است با گزارش سرکار استوار به‌مرکز و دخالت سروان پرده از راز این جنایات برمیدارد . جنایاتی که مقتول با پای خود به‌سوی آنها میرفته است .
۲۱٫۳۰ ـ تا ابدیت کسی زنده نیست
با شرکت : جان گارفیلد ـ جرالدین فیتز جرالد و والتر برنارد .

چهارشنبه

۱۷٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ ـ اخبار
۱۸٫۱۰ ـ کودکان
در برنامه « قصه ، قصه » بچه‌ها شاهد تلاش « الیسون و والیسون » برای نجات ملا و پسرش خواهند بود .
با هم کتاب بخوانیم : که کتاب بادکنك قرمز بررسی میشود و بدو نامه کودکان پاسخ داده میشود .
۱۸٫۳۰ ـ باگزبانی
۱۹ ـ مسابقه تلاش
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫٤۵ ـ الوگک.
برنامه این ساعت اختصاص‌دارد به‌اجرای کمدی رومئو و ژولیت .
۲۱ ـ قرعه‌کشی بانك عمران
۲۱٫۳۰ ـ روزهای زندگی
باهنرنمائی: مك‌دونالدکری و کارگردانی « جویهار » طی یك سلسله حوادث « مری » به‌پدرش تلفنی اطلاع می‌دهد که مایل است بمنزل برگردد .
۲۲٫۳۰ ـ هفت شهر عشق

برنامه های تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم (تهران) (کانال ۴-۹)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۹٫۳۰ — ورزش
۲۰ — اخبار
۲۱ — برادران کارامازوف
۲۱٫۳۰ — می سی چه میدانست؟
کارگردان «درك مارتینوس»
۲۲٫۳۰ — ذهن و زبان
بحثی درباره مساله «وراثت» توسط آقای دکتر مستشفی
۲۳٫۳۰ — اخبار

جمعه

۱۸ — شما و تلویزیون
۱۸٫۳۰ — واریته تام جونز
با شرکت: شری والس.
۱۹٫۳۰ — اختاپوس
پس از مدتها که جای «کلنل» در جمع یاران اختاپوس خالی بود چهره تازه‌ای بجای او وارد انجمن می‌شود که برنامه این ساعت را اختصاص به‌بحث درباره تصویب اعتبارنامه و سایر مزایای قانونی عضویت در انجمن می‌دهد.
۲۰ — اخبار
۲۱ — خیابان منحوس: آخرین قسمت (جام افتخار).
۲۲ — تئاتر
تئاتر در سالی که گذشت
در این برنامه آقایان زهری و دکتر ممنون گفتگوئی دارند درباره فعالیتهای تئاتری در سال چهل و نه.
۲۳ — موسیقی ایرانی
سوگل — زیبا — ژاله — غانم و مرجان همراه با ارکستر تلویزیون ملی بترتیب ترانه‌های: ساقی مستان — پیام بیدل — از من جدا مشو — هم‌آشیان و تنها بتو گفتم را میخوانند.

شنبه

۱۹٫۳۰ — موسیقی ایرانی
غانم — زیبا — جوهری — ژاله — نوشین و عقیلی بترتیب. ترانه‌های: از جانم چه میخواهی — گل ستاره — از تو گذشتم — تنها توئی — راز و نیاز را اجرا می‌کنند.
۲۰ — اخبار
۲۱ — هنر های تجسمی
۲۱٫۳۰ — فیلم سینمائی: عملیات در آتلانتیك شمالی با شرکت همفری‌بوگارت ریموند می‌سی.
۲۳٫۳۰ — اخبار

یکشنبه

۱۹٫۳۰ — کانون خانواده
گفتاری درباره فوائد سرگرمیها — طرز تهیه واجرای‌یك برنامه‌تفریحی وسرگرم کننده توسط هنرمندیکه بعنوان میهمان هفته در برنامه شرکت دارد — واستفاده از سرگرمیها و بازیهای تفریحی در دوران کهولت و بازنشستگی.
۲۰ — اخبار
۲۱ — داش پالکی
اجیر کردن آدمها برای قتل در میان طبقه دزدان و قاتلین حرفه‌ای سابقه‌ای طولانی دارد، اما این‌بار این نقشه در برنامه داش پالکی کشیده می‌شود و حسین‌آقا دو نفر را بر کشتن یکنفراجیر می‌کند.
۲۲ — موسیقی کلاسیك
ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران چند اثر از هایدن با تك‌نوازی استفن پوپوف به‌رهبری توماس کریستین دیوید اجرا می‌کند.
۲۲٫۳۰ — اسرار شهر بزرگ
با شرکت «پال بورك»
۲۳٫۳۰ — اخبار

دوشنبه

۱۹٫۳۰ — ادبیات جهان
زندگی و نمونه‌هائی از شعرهای‌تصویری «پیردورونار» شاعر قرن شانزدهم فرانسه همراه با بحثی پیرامون پیدایش مکتب «پلیاد» و تاثیر آن بر آثار شاعران و نویسندگان فرانسه پس ازقرن شانزدهم.
۲۰ — اخبار
۲۱ — مسابقه جایزه بزرگ
مسابقه بین دبیرستان «مرجان» و دبیرستان «کمال پسران» انجام می‌گیرد.
۲۱٫۳۰ — موسیقی اصیل ایرانی
۲۲٫۰۰ — داستانهای‌جاوید ادب پارسی
داستان «لمبك» آب‌فروش اقتباس از شاهنامه فردوسی داستانی از بهرام‌گور
۲۳ — فانوس خیال
۲۳٫۳۰ — اخبار

برنامه دانش ساعت ۱۸٫۳۰ روز دوشنبه





سیمین غانم در برنامه موسیقی ایرانی جمعه‌ساعت ۲۳ — برنامه دوم

سه‌شنبه

۱۹٫۳۰ موسیقی ایرانی
ارکستر فرهنگ و هنر آهنگی از رضا وحدانی پخش می‌کند بسرپرستی اوفلیا پرتو. در این برنامه زهره ترانه مستی را میخواند.
۲۰ — اخبار
۲۱ — جولیا
کارگردان — راین جانسون
۲۱٫۳۰ — دانش
ادامه بحثهای روانشناسی است که بصورت سریال پخش می‌شود.
۲۲ — فیلم ویژه
زندگی مریلین مونرو
۲۳ — ایران زمین
سرگذشت‌هایی از تهران — در این برنامه آقای محمد تقی مصطفوی راجع به‌تاریخ شهر تهران گفتگو میکند.
۲۳٫۳۰ — اخبار

چهارشنبه

۱۹٫۳۰ — جهان حیوانات
۲۰ — اخبار
۲۱ — سیمای شجاعان
۲۲ — موسیقی اصیل ایرانی
۲۲٫۳۰ — بما بگوئید
۲۳ — نگاهی بگذشته
۲۳٫۱۵ — کاوش
با عنوان «تخم مرغ خوب»
۲۳٫۳۰ — اخبار

برنامه‌های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

پنجشنبه
۱۳ ــ بهداشت
۱۳٫۱۵ ــ افسونگر
۱۳٫٤٥ ــ واریته
۱٤ ــ اختاپوس
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

شنبه
۱۳ ــ کارگر
۱۳٫۱۰ ــ دختر شاه پریان
۱۳٫٤٥ ــ موسیقی اصیل ایرانی
۱٤ ــ محله پیتون
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

یکشنبه
۱۳ ــ حفاظت و ایمنی
۱۳٫۱۵ ــ ویدوك
۱۳٫٤٥ ــ واریته
۱٤ ــ ادبیات جهان
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

دوشنبه
۱۳ ــ کارگر
۱۳٫۱۵ ــ گریزپا
۱۳٫٤٥ ــ موسیقی اصیل ایرانی
۱٦ ــ محله پیتون
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

سه‌شنبه
۱۳ ــ خانواده
۱۳٫۱۵ ــ خیابان منحوس
۱٤ ــ شما و تلویزیون
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

چهارشنبه
۱۳ ــ پلیس و راهنمائی
۱۳٫۱۵ ــ جولیا
۱۳٫٤٥ ــ موسیقی اصیل ایرانی
۱٤ ــ محله پیتون
۱٤٫۳۰ ــ اخبار

کنسرت



ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در روزهای ۲٤ و ۳۱ فروردین و هشتم اردیبهشت چند کنسرت آموزشی را در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران برگزار خواهد کرد.

محل فروش بلیت

روابط عمومی تلویزیون ملی ایران ــ خیابان تخت‌جمشید بین فرصت و روزولت ــ شماره ۳٦٥
بنگاه بتهون ــ خیابان پهلوی روبروی بزرگمهر
انجمن فیلارمونیك ــ خیابان ارفع
دانشکده هنرهای زیبا ــ دانشگاه تهران

قیمت بلیت سه تومان

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران
برنامه شبکه
اصفهان ـ شیراز ـ آبادان ـ خرمشهر ـ رشت

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲٥ فروردین ماه ۱۳٥۰

پنجشنبه
تمام برنامه روز پنجشنبه شبکه مطابق برنامه اول است

جمعه
۱۸ ــ شما و تلویزیون
۱۸٫۳۰ ــ واریته تام‌جونز
۱۹٫۳۰ ــ اختاپوس (مشترك با برنامه دوم)
۲۰٫۰۰ ــ اخبار
۲۰٫٤٥ ــ موسیقی (مشترك با برنامه اول)
۲۱ ــ پهلوانان (مشترك با برنامه اول)
۲۲ ــ گرفتار
۲۳ ــ موسیقی ایرانی

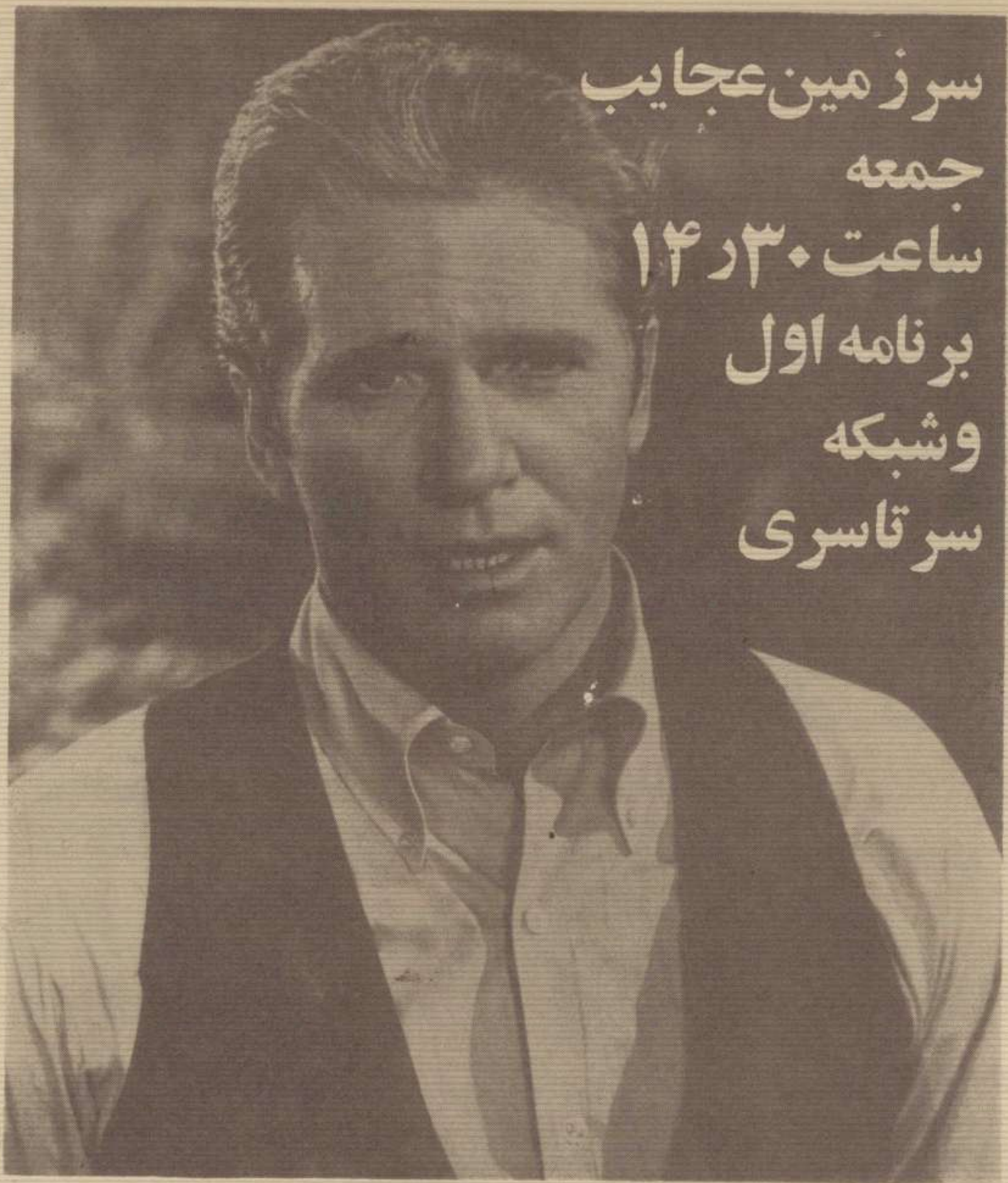
شنبه
برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مشترك با برنامه اول است و بعد از آن :
۲۱٫۳۰ ــ پیتون‌پلیس
۲۲٫۳۰ ــ چهرهٔ ایران (مشترك با برنامه اول)
۲۳ ــ واریته
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

یکشنبه
برنامه شبکه تا ساعت ۲۱ مشترك با برنامه اول است و از آن بعد :
۲۱ ــ داش پالکی (مشترك با برنامه دوم)
۲۲ ــ موسیقی ایرانی
۲۲٫۳۰ ــ اسرار شهر بزرگ (مشترك با برنامه دوم) با شرکت «پال‌بورك»
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

دوشنبه
برنامه شبکه سرتاسری تا ساعت ۲۲ مشترك با برنامه اول است .
۲۲ ــ داستانهای جاوید ادب پارسی
۲۳ ــ فانوس خیال
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

سه‌شنبه
برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۳ مشترك با برنامه اول است
۲۳ ــ ایران زمین
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

چهارشنبه
برنامه شبکه تا ساعت ۲۱٫۳۰ مشترك با برنامه اول است
۲۱٫۳۰ ــ پیتون‌پلیس
۲۲٫۳۰ ــ هفت شهر عشق
۲۳ ــ نگاهی به گذشته
۲۳٫۱۵ ــ کاوش
۲۳٫۳۰ ــ اخبار

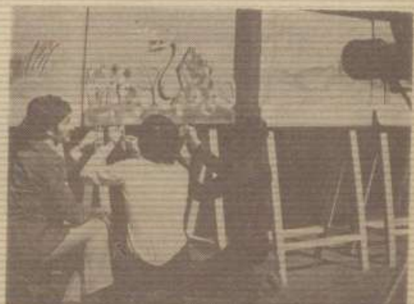




مسابقه چهره ها ــ پنجشنبه ساعت ۳۰ر۲۱ از برنامه اول و شبکه سرتاسری



هفت شهر عشق . چهارشنبه ساعت ۳۰ر۲۲ برنامه اول و شبکه سرتاسری



« قصه قصه » چهار شنبه ساعت ۱۰ر۱۸ برنامه اول و شبکه

اختلافهای برنامه‌های مراکز آبادان و رشت با برنامه شبکه سرتاسری

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

مرکز آبادان

پنجشنبه

۱۵٫۴۵ ـ تلاوت قرآن
۱۷ ـ کارتون باگزبانی
۱۷٫۳۰ ـ برنامه شبکه سرتاسری
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
از ساعت ۱۹ مجدداً برنامه شبکه پخش میشود .

جمعه

۱۰٫۴۵ ـ تلاوت قرآن و سخنرانی مذهبی
۱۱٫۳۰ ـ کارگاه موسیقی
۱۲٫۲۵ ـ اذان ظهر
۱۲٫۳۰ تا ۲۲ ـ برنامه شبکه
۲۲ ـ فیلم هاوائی
۲۳ ـ موسیقی ایرانی
۲۳٫۳۰ ـ دکتر بن‌کیسی

شنبه

۱۶٫۴۵ ـ تلاوت قرآن
۱۷ ـ در جهان ما
۱۷٫۳۰ ـ برنامه شبکه
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه سرتاسری پخش میشود

یکشنبه

۱۶٫۴۰ ـ تلاوت قرآن
۱۷ ـ آقا خرسه
۱۷٫۳۰ ـ برنامه شبکه
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
۱۹٫۰۰ ـ برنامه شبکه
۲۰٫۴۵ ـ روزهای زندگی
از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه پخش میشود .

دوشنبه

۱۶٫۴۵ ـ تلاوت قرآن
۱۷ ـ دانش
۱۷٫۳۰ ـ برنامه شبکه
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
۱۹ ـ برنامه شبکه
۲۳ ـ واریته شش هشتم

سه‌شنبه

۱۵٫۴۵ ـ تلاوت قرآن
۱۶ ـ برنامه شبکه
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
۱۹٫۰۰ ـ برنامه شبکه
۲۳ ـ آهنگهای شاد

چهارشنبه

۱۶٫۴۵ ـ تلاوت قرآن
۱۷ ـ معما
۱۷٫۳۰ ـ برنامه شبکه
۱۸٫۳۰ ـ همسایگان
از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش میشود .

مرکز رشت

جمعه تا ساعت ۲۲ برنامه شبکه پخش میشود .
۲۲ ـ فیلم گرفتار
دوشنبه تا ساعت ۲۳ برنامه شبکه پخش میشود .
۲۳ ـ فیلم آژیر
این مرکز در سایر روزهای هفته برنامه شبکه پخش میکند .



قمر خانم ـ شنبه ساعت ۲۱ برنامه اول و شبکه سرتاسری

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران
مراکز: تبریز ـ کرمانشاه ـ بندرعباس ـ رضائیه

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

مرکز تبریز







پنجشنبه

۱۸ ـ سرزمین عجایب
۱۹ ـ هالیوود و ستارگان
۱۹٫۳۰ ـ زنگوله ها
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ اختاپوس
۲۱ ـ فیلم سینمائی یا سیمارون

جمعه

۱۸ ـ فوتبال و واریته ایرانی
۱۹٫۳۰ ـ دختر شاه پریان
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ خانه قمر خانم
۲۱ ـ واریته های ایرانی یا شبهای تهران

شنبه

۱۸ ـ اسلاید و موزیك
۱۸٫۳۰ ـ بازی بازی
۱۹ ـ جادوی علم
۱۹٫۳۰ ـ حقیقت
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ چهره ایران
۲۱ ـ غرب وحشی

یکشنبه

۱۸٫۳۰ ـ کارتون باگربانی
۱۹ ـ چهره های درخشان
۱۹٫۳۰ ـ آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ هفت شهر عشق
۲۱ ـ مدافعان

دوشنبه

۱۸٫۳۰ ـ موسیقی کودکان و نوجوانان
۱۹ ـ جولیا
۱۹٫۳۰ ـ سرکار استوار
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ ایران زمین
۲۱ ـ بالاتر از خطر

سه‌شنبه

۱۸٫۳۰ ـ ورزش نوجوانان
۱۹ ـ داستان سفر
۱۹٫۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ پیوند
۲۱ ـ دکتر کیلدر

چهارشنبه

۱۸٫۳۰ ـ زیر گنبد کبود ـ از گذشته های‌دور
۱۹ ـ پهلوانان و ترانه ایرانی
۲۰ ـ اخبار
۲۰٫۳۰ ـ تلاش
۲۱ ـ روهاید

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ سرزمین عجایب
۱۷ر۳۰ ـ با هم قصه بگیم
۱۸ ـ جادوی علم
۱۸ر۳۰ ـ ادبیات جهان
۱۹ ـ بیقرار
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ انچه شما خواسته‌اید
۲۱ ـ هفت شهر عشق
۲۱ر۳۰ ـ فیلم سینمائی

جمعه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ بازی بازی
۱۷ ـ فیلم سینمائی
۱۸ر۳۰ ـ دختر شاه پریان
۱۹ ـ اختاپوس
۱۹ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ حقیقت
۲۱ ـ بولتن هفتگی استان
۲۱ر۱۵ ـ ترانه های شاد
۲۱ر۳۰ ـ انسانها
۲۱ر۴۵ ـ رویداد های هفته

شنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ مضحك فلمی ـ چکار کنم
۱۷ ـ چهره های درخشان
۱۷ر۳۰ ـ قهرمان
۱۸ ـ دانش
۱۸ر۳۰ ـ غرب وحشی
۱۹ر۱۵ ـ پلیس و مردم
۱۹ر۳۰ ـ موسیقی محلی
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ محله پیتون
۲۱ر۳۰ ـ چهره ایران
۲۲ ـ مسابقه تلاش

یکشنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ آموزش روستائی
۱۷ر۳۰ ـ واریته غربی
۱۸ ـ توسن
۱۸ر۳۰ ـ سرکار استوار
۱۹ ـ ایران زمین
۱۹ر۳۰ ـ هالیوود و ستارگان
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۱ ـ جایزه بزرگ
۲۱ر۳۰ ـ فیلم سینمائی

دوشنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ پسر دریا
۱۷ ـ موسیقی و کودك
۱۷ر۳۰ ـ جولیا
۱۸ ـ رنگارنگ
۱۸ر۳۰ ـ گیدئون
۱۹ر۳۰ ـ زنگوله ها
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ محله پیتون
۲۱ر۳۰ ـ ادبیات ایران
۲۲ ـ آخرین مهلت

سه‌شنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ آقاخرسه
۱۷ ـ مجله هفتگی جوانان
۱۷ر۳۰ ـ فرار
۱۸ ـ راز بقا
۱۸ر۳۰ ـ حفاظت و ایمنی
۱۸ر۴۵ ـ روهاید
۱۹ر۳۰ ـ موسیقی غربی
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ سرکار استوار
۲۱ ـ تلویزیون تماشائیان
۲۱ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۲ ـ دکتر بن‌کیسی

چهارشنبه

۱۶ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ آموزش روستائی
۱۷ر۳۰ ـ واریته غربی
۱۸ ـ داستانهای تاریخی
۱۸ر۱۵ ـ کهکشان
۱۹ ـ روز ها و روزنامه ها
۱۹ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۰ ـ اخبار
۲۰ر۳۰ ـ محله پیتون
۲۱ر۳۰ ـ مسابقات ورزشی

مرکز بندرعباس

پنجشنبه

۱۶ر۳۰ ـ از گذشته های دور
۱۷ ـ آقا خرسه
۱۷ر۳۰ ـ فیلم سینمائی
۱۹ ـ جادوی علم
۱۹ر۳۰ ـ بل وسباستین
۲۰ ـ کانون گرم خانواده
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ داش پالکی
۲۲ ـ مسابقه چهره ها
۲۲ر۳۰ ـ شبهای تهران

جمعه

۹ر۳۰ ـ موسیقی و کارتون
۱۰ ـ چهره های درخشان
۱۰ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۱۱ ـ سرزمین عجایب
۱۲ ـ رنگارنگ
۱۲ر۳۰ ـ ستارگان
۱۳ ـ رویداد ها
۱۳ر۳۰ ـ فوتبال
۱۵ ـ اعتراف
۱۶ ـ شو « تام جونز »
۱۷ ـ راه آهن
۱۸ ـ اختاپوس
۱۸ر۳۰ ـ شما و تلویزیون
۱۹ ـ صندوق شانس
۱۹ر۳۰ ـ عشق هرگز نمی‌میرد
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ پهلوانان
۲۲ ـ تاتر یا بحث آزاد

شنبه

۱۷ ـ انگلیسی
۱۷ر۳۰ ـ کودکان
۱۸ر۳۰ ـ بهداشت
۱۹ ـ کتاب و جوانان
۱۹ر۳۰ ـ آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ ـ نغمه‌ها
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ پیتون پلیس
۲۲ ـ چهره ایران (امواج روشن)
۲۲ر۳۰ ـ اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۷ ـ کودکان
۱۷ر۳۰ ـ کودکان ـ نوباوگان
۱۹ ـ مجله هفتگی جوانان
۱۹ر۳۰ ـ دامبی و پسر
۲۰ ـ دانش
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ موسیقی غربی
۲۲ ـ پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۷ ـ انگلیسی
۱۷ر۳۰ ـ کودکان ـ نوباوگان
۱۸ر۳۰ ـ موسیقی محلی
۱۹ ـ مسابقه نو جوانان
۱۹ر۳۰ ـ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ جشن هنر
۲۲ ـ مسابقه جایزه بزرگ
۲۲ر۳۰ ـ هفت شهر عشق
۲۲ر۴۵ ـ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱۶ر۳۰ ـ آموزش روستائی
۱۸ر۳۰ ـ سریال
۱۹ ـ دنیای حیوانات
۱۹ر۳۰ ـ شهر آفتاب
۲۰ ـ جولیا
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ سرکار استوار
۲۲ ـ ادبیات جهان
۲۲ر۳۰ ـ فیلم تمدن

چهارشنبه

۱۷ ـ انگلیسی
۱۷ر۳۰ ـ کودکان ـ نوباوگان
۱۸ر۳۰ ـ ورزش
۱۹ ـ هنر نقاشی
۱۹ر۳۰ ـ آرزوهای برباد رفته
۲۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۰ر۳۰ ـ اخبار
۲۱ ـ پیتون پلیس
۲۲ ـ ایران زمین
۲۲ر۳۰ ـ سیمای شجاعان

مرکز رضائیه

پنجشنبه

۱۶ر۱۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۶ر۳۰ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۶ر۳۲ ـ کودکان
۱۷ ـ فیلم آقاخرسه
۱۷ر۳۰ ـ فیلم سینمایی
۱۹ ـ جادوی علم
۱۹ر۳۰ ـ فیلم سیلاس مارنر
۲۰ ـ کانون گرم خانواده
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ داش پالکی
۲۲ ـ فیلم گرفتار
۲۳ ـ شبهای تهران

جمعه

۹ر۱۵ ـ اسلاید و موزیك
۹ر۳۰ ـ کودکان (مضحك قلمی و موسیقی کودك)
۱۰ ـ مسابقه جدول تلویزیونی
۱۰ر۳۰ ـ موسیقی شاد ایرانی
۱۱ ـ فیلم سرزمین عجایب
۱۲ ـ یادگار های کهن
۱۲ر۳۰ ـ فیلم ستارگان
۱۳ ـ مسابقات فوتبال
۱۴ر۳۰ ـ فیلم رانده شده
۱۶ ـ واریته تام جونز
۱۷ ـ فیلم هتل امپریال پالاس
۱۸ ـ اختاپوس
۱۸ر۳۰ ـ شما و تلویزیون
۱۹ ـ موسیقی محلی
۱۹ر۳۰ ـ فیلم عشق هرگز نمی‌میرد
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ رویدادها
۲۱ر۳۰ ـ پهلوانان
۲۲ر۳۰ ـ تآتر

شنبه

۱۶ر۴۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۷ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲ ـ آموزشی (تدریس)
۱۷ر۳۰ ـ کودکان
۱۸ر۱۵ ـ کتاب و کودك
۱۸ر۳۰ ـ برنامه محلی
۱۹ ـ کتاب و نوجوانان
۱۹ر۳۰ ـ فیلم آنچه شما خواسته‌اید
۲۰ ـ نغمه ها
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ پیتون پلیس
۲۲ ـ چهره ایران
۲۲ر۳۰ ـ فیلم اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

۱۶ر۴۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۷ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۳ ـ آموزشی (تدریس)
۱۷ر۳۰ ـ کودکان
۱۸ر۳۰ ـ محلی
۱۹ ـ موسیقی ایرانی
۱۹ر۳۰ ـ فیلم بینوایان
۲۰ ـ دانش
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ ـ فیلم پنج دقیقه آخر

دوشنبه

۱۶ر۴۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۷ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۳ ـ آموزشی (تدریس)
۱۸ ـ کودکان
۱۸ر۱۵ ـ مسابقه بگردوبیاب
۱۸ر۴۵ ـ محلی
۱۹ ـ نوجوانان (مسابقه‌جایزه‌بزرك)
۱۹ر۳۰ ـ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ جشن هنر
۲۲ ـ خانه قمر خانم
۲۲ر۳۰ ـ فیلم مستند

سه‌شنبه

۱۶ر۴۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۷ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۳ ـ آموزش روستائی
۱۸ر۱۵ ـ مسابقه سنجش افکار
۱۸ر۳۵ ـ محلی
۱۹ ـ دنیای حیوانات و کلکسیونر
۱۹ر۳۰ ـ شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه)
۲۰ ـ فیلم جولیا
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
۲۱ر۱۵ ـ سرکار استوار
۲۲ ـ ادبیات جهان
۲۲ر۳۰ ـ فیلم تمدن

چهارشنبه

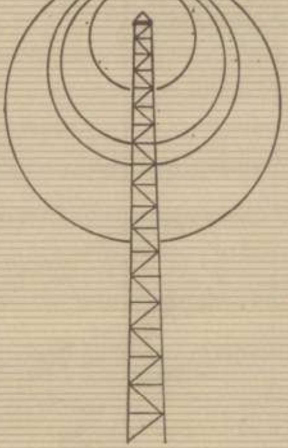
۱۶ر۴۵ ـ اسلاید و موزیك
۱۷ ـ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۱۷ر۰۲ ـ آموزشی (تدریس)
۱۸ ـ کودکان
۱۸ر۴۵ ـ محلی
۱۹ ـ پلیس راهنمائی
۱۹ر۱۵ ـ موسیقی جاز جوانان
۱۹ر۳۰ ـ موسیقی ایرانی
۲۰ ـ از همه رنگ
۲۰ر۳۰ ـ مشروح اخبار همراه بافیلمهای خبری
۲۱ ـ از همه رنگ
۲۲ ـ ایران زمین
۲۲ر۳۰ ـ فیلم سیمای شجاعان

برنامه‌های رادیوایران

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

٦٫٠٠ سلام شاهنشاهی واعلام برنامه‌ها
٦٫٠٣ اخبار
٦٫٠٨ تقویم تاریخ
٦٫١٥ شادی وامید
٦٫٤٥ موسیقی
٧٫٠٠ اخبار
٧٫١٥ کودك
٨٫٠٠ اخبار
٨٫٠٥ مطبوعات
٨٫١٥ موسیقی
٨٫٣٠ رنگین‌کمان
٩٫٠٠ اخبار
٩٫٠٥ زن وزندگی
١٠٫٠٠ اخبار
١٠٫٠٥ زن وزندگی
١٠٫٣٠ ترانه‌ها
١١٫٠٠ اخبار
١١٫١٠ موسیقی
١١٫٣٠ موسیقی محلی
١١٫٥٥ سخنرانی
١٢٫٠٠ اذان ظهر
١٢٫٠٦ ایران واسلام
١٢٫٣٠ کارگران
١٣٫٠٠ اخبار
١٣٫٠٥ مرزهای دانش
١٣٫٥٠ آگهی
١٤٫٠٠ اخبار
١٤٫٣٠ موسیقی
١٥٫٠٠ ساز تنها
١٥٫١٥ پاسداران جامعه
١٥٫٣٠ کاروان
١٦٫٠٠ اخبار
١٦٫٠٥ نقشی درآلینه هفته
١٧٫٠٠ اخبار
١٧٫٠٥ هنر برای مردم
١٩٫٠٠ اخبار ورزشی
١٩٫٠٥ یادداشتهای یك سفر کوتاه
٢٠٫٠٠ مشروح اخبار و تفسیر
٢٠٫٣٠ نگاهی بمطبوعات
٢٠٫٤٠ موسیقی ایرانی
٢٠٫٥٥ برنامه آگهی‌ها
٢١٫٠٠ راشد
٢٢٫٠٠ اخبار
٢٢٫٠٥ داستان شب
٢٢٫٣٠ ساز تنها
٢٢٫٤٥ موسیقی ایرانی
٢٣٫٠٠ اخبار
٢٣٫٠٥ برنامه گلها
٢٣٫٣٠ موسیقی ایرانی
٢٤٫٠٠ خلاصه اخبار ٢٥ ساعت
ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها
٤٥ دقیقه بامداد موسیقی ایرانی (نی)
١٫٠٠ بامداد موسیقی رقص
١٫١٥ بامداد برنامه گلها
٢٫٠٠ موسیقی رقص
٢٫٣٠ موسیقی از مشرق‌زمین
٣٫٠٠ ترانه‌های ایرانی (جاز)
٣٫٣٠ موسقیی رقص
٤٫٠٠ از هر خواننده ترانه‌ای
٤٫٣٠ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
٥٫٠٠ برنامه بامدادی
٥٫٣٠ ترانه های ایرانی



جمعه

٦٫٠٠بامداد سلام‌شاهنشاهی اعلام و خبر
٦٫٠٨ تقویم تاریخ
٦٫١٥ شادی و امید
٦٫٥٠ آگهی ها
٧٫٠٠ بامداد مشروح اخبار
٧٫١٠ برنامه کودك
٧٫٣٠ نسل آینده
٧٫٥٠ آگهی‌ها
٨٫٠٠ اخبار
٨٫٠٥ شما و رادیو
١١٫٣٠ ارکستررادیو ایران
١٢٫٠٠ اذان‌ظهر
١٢٫٠٦ رنگها و بیرنگیها
١٢٫٣٠ سیروسفر
١٢٫٥٥ آگهی‌ها
١٣٫٠٠ نمایشنامه
١٣٫٣٠ گلها
١٤٫٠٠ مشروح اخبار و تفسیر
١٤٫٤٥ ساز تنها
١٥٫٠٠ آگهی ها
١٥٫١٠ شاعران قصه میگویند
١٦٫٠٠ اخبار
١٦٫٠٥ بگوئید و بشنوید
١٧٫٠٠ آئینه زندگی
١٨٫٠٠ اخبار
١٨٫٠٥ کاروانی از شعر و موسیقی
١٨٫٣٠ مسابقه بیست سئوالی
١٩٫٠٠ اخبار ورزشی
١٩٫٠٥ موسیقی ایرانی
٢٠٫٠٠ مشروح اخبار و تفسیر
٢٠٫٣٠ موسیقی ایرانی
٢٠٫٥٥ برنامه آگهی ها
٢١٫٠٠ زیر آسمان کبود
٢١٫٣٠ گلها
٢٢٫٠٠ اخبار ـ افسانه آدینه
٢٢٫٣٠ ساز تنها
٢٢٫٤٥ موسیقی ایرانی
٢٣٫٠٠ اخبار
٢٣٫٠٥ گلها
٢٣٫٣٥ موسیقی ایرانی
٢٤٫٠٠ برنامه عادی

از شنبه تا چهارشنبه

۶٫۰۰ بامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۶٫۰۳ اخبار
۶٫۰۸ تقویم تاریخ
۶٫۱۵ شادی و امید
۶٫۴۵ موسیقی نشاط انگیز
۶٫۵۷ آگهی
۷٫۰۰ اخبار
۷٫۱۵ کودك
۷٫۵۰ آگهی
۸٫۰۰ اخبار
۸٫۰۵ نگاهی بمطبوعات
۸٫۱۵ آهنگهای بی‌کلام
۸٫۳۰ رنگین‌کمان
۹٫۰۰ اخبار
۹٫۰۵ زن و زندگی
۱۰٫۰۰ اخبار
۱۰٫۰۵ دنباله برنامه زن و زندگی
۱۰٫۳۰ ترانه های ایرانی
۱۱٫۰۰ اخبار
۱۱٫۱۰ موسیقی ملل
۱۱٫۳۰ موسیقی محلی
۱۱٫۴۵ سخنرانی مذهبی
۱۲٫۰۰ اذان ظهر
۱۲٫۰۶ ایران و اسلام
۱۲٫۳۰ کارگران
۱۲٫۵۵ آگهی
۱۳٫۰۰ اخبار هنری
۱۳٫۰۵ برنامه جوانان
۱۳٫۵۰ آگهی ها
۱۴٫۰۰ اخبار
۱۴٫۳۰ سیری در مسئله روز
۱۵٫۰۰ ساز تنها
۱۵٫۱۵ عمران منطقه‌ای
۱۵٫۳۰ کاروان شعر و موسیقی
۱۶٫۰۰ اخبار
۱۶٫۰۵ از چهار گوشه جهان
۱۷٫۰۰ اخبار
۱۷٫۰۵ آئینه زندگی
۱۸٫۰۰ اخبار و برنامه دهقان
۱۹٫۰۰ اخبار ورزشی
۱۹٫۰۵ موسیقی
۱۹٫۱۵ بحث ایدئولوژیك
۲۰٫۰۰ مشروح اخبار و تفسیر
۲۰٫۳۰ نگاهی بمطبوعات
۲۰٫۴۰ موسیقی ایرانی
۲۰٫۵۵ برنامه آگهی ها
۲۱٫۰۰ مشاعره (۴۵ دقیقه)
۲۱٫۴۵ برنامه گلها (۱۵ دقیقه)
۲۲٫۰۰ اخبار
۲۲٫۰۵ داستان شب
۲۲٫۳۰ ساز تنها
۲۲٫۴۵ موسیقی ایرانی
۲۳٫۰۰ اخبار
۲۳٫۰۵ برنامه گلها
۲۳٫۳۰ موسیقی ایرانی
۲۴٫۰۰ خلاصه اخبار ۲۴ساعت
ده‌دقیقه بعداز نیمه شب برنامه گلها
۴۵ دقیقه بعد از نیمه شب موسیقی ایران(نی)
۱بامداد موسیقی رقص
۱٫۱۵ بامداد برنامه گلها
۲٫۰۰ بامداد موسیقی رقص
۲٫۳۰ بامداد موسیقیی از مشرق زمین
۳٫۰۰ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)
۳٫۳۰ موسیقی رقص
۴٫۰۰ از هر خواننده ترانه‌ای
۴٫۳۰ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرك
۵٫۰۰ برنامه بامدادی
۵٫۳۰ ترانه های ایرانی

برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکند :

ساعت ۱۵٫۱۵ تا ۱۵٫۳۰

روز یکشنبه موسیقی
دوشنبه حمایت حیوانات
سه‌شنبه موسیقی
چهارشنبه سازمان ملل

ساعت ۱۹٫۰۵ تا ۱۹٫۳۰

یکشنبه سپاهیان انقلاب
دوشنبه یادداشتهای یك سفر کوتاه
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

ساعت ۱۹٫۳۰ تا ۲۰٫۰۰

یکشنبه موسیقی ایرانی
دوشنبه یادداشتهای یك‌سفر کوتاه
سه‌شنبه اسرار تندرستی
چهارشنبه بحث ایدئولوژیك

ساعت ۲۱٫۰۰

یکشنبه برنامه ادبی
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی
سه‌شنبه فرهنگ مردم
چهارشنبه جانی‌دالر

برنامه‌های رادیو تهران
(برنامه دوم)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

بخش اول

۶٫۰۰ ـ موسیقی سبک
۸٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ موسیقی جاز
۱۹ ـ برنامه ای از روشنك
۲۰ ـ بهترین آهنگهای روز
۲۰٫۳۰ ـ جهان هنر
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

جمعه

۶ ـ موسیقی کلاسیك
۸ ـ برنامه گلها
۸٫۳۰ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۹ ـ آهنگهای متنوع غربی
۱۰ ـ دفتر آدینه
۱۲ ـ آهنگهای انتخابی هفته
۱۳ ـ موسیقی رقص در آمریکای لاتین
۱۳٫۳۰ ـ داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ
۱۴ ـ در جهان موسیقی
۱۵ ـ آوای موسیقی
۱۶ ـ جاز ، موسیقی قرن ما
۱۷ ـ نمایشنامه برنامه دوم
۱۸٫۳۰ ـ اندیشه و احساس در هنر هفتم
۱۹ ـ ایران در بستر زمان
۲۰ ـ از کلاسیك تا مدرن
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

شنبه

بخش اول

۶ ـ موسیقی سبك
۸٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ آهنگهای متنوع غربی
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۹ ـ آهنگهای متنوع غربی
۱۹٫۱۵ ـ گلهای جاویدان
۲۰ ـ موسیقی جاز
۲۰٫۳۰ ـ ادبیات جهان
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه

بخش اول

۶ ـ موسیقی سبك
۸٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ موسیقی جاز
۱۹ ـ برنامه ای از روشنك
۲۰ ـ آهنگهای روز
۲۰٫۳۰ ـ ترکه زرین
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه

بخش اول

۶ ـ موسیقی سبك
۸٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ موسیقی جاز
۱۹ ـ برنامه ای از روشنك
۲۰ ـ آهنگهای انتخابی غربی
۲۰٫۳۰ ـ قرن بیستم و افکار نو
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

سه‌شنبه

بخش اول

۶ ـ موسیقی سبك
۸٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ موسیقی جاز
۱۹ ـ برنامه ای از روشنك
۲۰ ـ بهترین آهنگهای روز
۲۰٫۳۰ ـ جهان اندیشه
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

چهارشنبه

بخش اول

۶ ـ موسیقی سبك
۸٫۳۰ ـ برنامه انگلیسی
۹٫۳۰ ـ برنامه فرانسه
۱۰٫۳۰ ـ برنامه آلمانی
۱۱٫۳۰ ـ ترانه های درخواستی
۱۲٫۳۰ ـ تدریس زبان انگلیسی
۱۲٫۴۵ ـ ساز تنها

بخش دوم

۱۷ ـ ارکستر های بزرگ جهان
۱۷٫۳۰ ـ موسیقی فیلم
۱۸ ـ تدریس زبان فرانسه
۱۸٫۱۵ ـ ساز های غربی
۱۸٫۳۰ ـ موسیقی جاز
۱۹ ـ برنامه ای از روشنك
۲۰ ـ بهترین آهنگهای روز
۲۱ ـ موسیقی کلاسیك
۲۲ تا ۲۳ ـ آهنگهای متنوع غربی

برنامه رادیو ایران
فرستنده سوم F. M

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۲۰ - ارکستر های بزرگ جهان (مانتوانی)
۲۰٫۳۰ - موسیقی جاز (لی‌مورگان)
۲۱ - آهنگهای انتخابی
۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی (بیات ترک)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیک (استراوینسکی)
۲۴ - موسیقی رقص

جمعه

۱۴ - موسیقی سبک
۱۵ - آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
۱۷ - آهنگهای انتخابی
۱۷٫۳۰ - موسیقی فولکلوریک (آمریکا)
۱۸ - موسیقی جاز (سولومونك)
۱۸٫۳۰ - موسیقی فیلم (میلی خیلی خیلی مدرن)
۱۹ - ترانه های ایرانی (کنسرت عارف)
۱۹٫۳۰ - موسیقی رقص
۲۰٫۳۰ - ساز تنها
۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (فرانك پورسل)
۲۱٫۳۰ - کنسرت خوانندگان خارجی (کواترماس)
۲۲٫۳۰ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم آواز قوامی (همایون)
۲۲٫۳۰ - اپرا (موسیقی آوازی) : (اشتراوس)

شنبه

۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (جری ویلتن)
۲۱٫۳۰ - موسیقی‌جاز (لوئی‌آرمسترانك)
۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم-آوازوفائی(سه‌گاه)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیك (شوبرت- بتهوون - موتزارت)

یکشنبه

۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (لیبریس)
۲۱٫۳۰ - آهنگهای انتخابی
۲۲-موسیقی‌ایرانی- ارکستر برنامه سوم - آواز سیاوش (ابوعطا)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیك (بتهوون)

دوشنبه

۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (ارکستر فستیوال لندن)
۲۱٫۳۰ - موسیقی جاز (ماکس‌روش)
۲۲ - موسیقی‌ایرانی-ارکستر برنامه سوم- عهدیه- شهیدی (افشاری)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیك (فرانك- بارودین)

سه‌شنبه

۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (مارتین‌دنی)
۲۱٫۳۰ - آهنگهای انتخابی
۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز قوامی (بیات ترك)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیك (اسمتانا)

چهارشنبه

۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (بوتس راندلف)
۲۱٫۳۰ - موسیقی جاز (وس‌مونتگمری)
۲۲ - موسیقی‌ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی (شور)
۲۲٫۳۰ - موسیقی کلاسیك (شومان - مندلسن)

برنامه تلویزیون آموزشی
(کانال ۱۱)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱٤٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٥ – مکانیك ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٦ – شیمی ششم
۱٦٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٦٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱۷ – مثلثات ششم طبیعی
۱۷٫۳۰ – انگلیسی
۱۷٫٤٥ – آئین نگارش
۱۸ – زنگ تفریح
۱۸٫۱٥ – طبیعی ششم
۱۸٫٤۰ – ترانه
۱۸٫٤٥ – شیمی ٦
۱۹٫۱۰ – فیزیك ٦
۱۹٫۳٥ – جبر ششم ریاضی
۲۰ – برنامه کودك

شنبه

۱۳٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٤ – بخوانیم و بنویسیم
۱٤٫۱٥ – فیزیولوژی گیاهی ششم
۱٤٫٤٥ – گریدد انگیش
۱٥ – فیزیك ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٦ – جبر ششم
۱٦٫۳۰ – مکالمه آلمانی
۱٦٫٤٥ – اطلاعات عمومی
۱۷٫۰٥ – زنگ تفریح
۱۷٫۱٥ – طبیعی ۱ و ۲
۱۷٫٤۰ – ترانه
۱۷٫٤٥ – شیمی ۱ و ۲
۱۸٫۱۰ – فیزیك ۱ و ۲
۱۸٫۳٥ – مثلثات ششم ریاضی
۱۹ – زنگ تفریح
۱۹٫۱۰ – حساب استدلالی ششم
۱۹٫۳٥ – برنامه کودکان

یکشنبه

۱۳٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٤ – علوم دبستانی
۱٤٫۱۰ – فیزیولوژی خانوری ششم
۱٤٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٥ – شیمی ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٦ – حساب استدلالی ششم
۱٦٫۳۰ – مکالمه انگلیسی
۱٦٫٤٥ – دستور زبان فارسی
۱۷٫۰٥ – زنگ تفریح
۱۷٫۱٥ – طبیعی ٤
۱۷٫٤۰ – ترانه
۱۷٫٤٥ – شیمی ٤
۱۸٫۱۰ – فیزیك ٤
۱۸٫۳٥ – ریاضی سال دوم
۱۹ – زنگ تفریح
۱۹٫۱۰ – مثلثات ششم
۱۹٫۳٥ – برنامه کودکان

سه‌شنبه

۱۳٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٤ – علوم دبستان
۱٤٫۱٥ – فیزیولوژی جانوری ششم
۱٤٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٥ – شیمی ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریده انگلیش
۱٦ – ترسیمی ورقومی ششم
۱٦٫۳۰ – مکالمه آلمانی
۱٦٫٤٥ – فارسی ششم
۱۷٫۰٥ – زنگ تفریح
۱۷٫۱٥ – طبیعی ٥
۱۷٫٤۰ – ترانه
۱۷٫٤٥ – شیمی ٦
۱۸٫۱۰ – فیزیك ٦
۱۸٫۳٥ – ریاضی ٤
۱۹ – زنگ تفریح
۱۹٫۱۰ – جبر ششم طبیعی
۱۹٫۳٥ – برنامه کودکان

جمعه

۸٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۹ – سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۹٫۰٥ – برنامه کودك
۹٫۳۰ – برنامه هنری
۱۰٫۳۰ – مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱ – برنامه هنرمندان
۱۳ – فیلم سینمائی

دوشنبه

۱۳٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٤ – بخوانیم و بنویسیم
۱٤٫۱٥ – زمین شناسی ششم
۱٤٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٥ – فیزیك ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٦ – مثلثات ششم ریاضی
۱٦٫۳۰ – مکالمه فرانسه
۱٦٫٤٥ – عربی ششم
۱۷٫۰٥ – زنگ تفریح
۱۷٫۱٥ – طبیعی ۳
۱۷٫٤۰ – ترانه
۱۷٫٤٥ – شیمی ۳
۱۸٫۱۰ – فیزیك ۳
۱۸٫۳٥ – ریاضی سوم هندسه و جبر
۱۹ – زنگ تفریح
۱۹٫۱۰ – هندسه و مخروطات ششم
۱۹٫۳٥ – برنامه کودکان

چهارشنبه

۱۳٫۳۰ – ترانه ها و چشم انداز ها
۱٤ – بخوانیم و بنویسیم
۱٤٫۱٥ – رسم فنی
۱٤٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٥ – فیزیك ششم
۱٥٫۳۰ – زنگ تفریح
۱٥٫٤٥ – گریدد انگلیش
۱٦ – هندسه و مخروطات ششم
۱٦٫۳۰ – گرامر انگلیسی
۱٦٫٤٥ – فارسی ششم
۱۷٫۰٥ – زنگ تفریح
۱۷٫۱٥ – طبیعی ششم
۱۷٫٤۰ – ترانه
۱۷٫٤٥ – شیمی ٥
۱۸٫۱۰ – فیزیك ٥
۱۸٫۳٥ – ریاضی ٥
۱۹ – زنگ تفریح
۱۹٫۱۰ – ترسیمی و رقومی ششم
۱۹٫۳٥ – برنامه کودکان

برنامه تلویزیون امریکا

ایستگاه تلویزیون آمریکا در تهران کار های تاسیسائی و نوین سازی خود را به مراحل نهائی رسانیده است . انجام این عملیات گاهی ممکن است موجب قطع برنامه گردد و برنامه هائیکه نمایش آنها بعلت قطع کار تلویزیون صورت نگرفته دراین هفته اجرا نخواهند شد . برنامههائیکه در زیر ذکر گردیده بدون اعلام کتبی ممکن است بعلت تاخیر در دریافت آنها از طریق پست تغییر یابند «اطلاعات مخصوص» و هرنوع تغییری نیز که در برنامه تلویزیون داده شود در صورت لزوم بعداز برنامه اخبار ساعت ۱۸ اعلام خواهد شد .

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۸ نمایش کودکان
۱۱ پایان برنامه بامدادی
۱٤ ورزشکار آمریکائی
۱۵ آخرین اخبار
۱۵/۰۵ بازی گلف
۱۷ تکنیک اسکی (تکراری)
۱۷/۲۰ برنامه اسپرت
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ رویداد های هفته
۱۸/۱۵ اولین سه‌شنبه
۱۸/۳۰ مردان آناپولیس
۱۹ نمایش دانشگاهی
۱۹/۲۰ بیل آندرسن
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برادران اسمادرز
۲۱ کشف جنایت
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ فیلم سینمائی

جمعه

۱۳/۲۰ چهارراه
۱٤ زندگی همین است
۱٤/۲۰ « کلاه‌سبز ها »
۱۷ مسابقه کشتی
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ رویداد های هفته
۱۸/۱۵ کنفرانس شهری
۱۸/۳۰ مسابقه دانشگاهی
۱۹ جمعو جورش کن
۱۹/۲۰ آقای جونزوقانون
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ نمایش اندی ویلیامز
۲۱ بونانزا
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ کارآگاهان
۲۲/۳۰ تماشاخانه ۹۰

شنبه

۱۷ برنامه کودکان
۱۸ اخبار
۱۸/۱۵ ۶۰ دقیقه
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ تدحك
۱۹/۳۰ دشت سرسبز
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ فلیپ‌ویلسن
۲۱ پری‌میسن
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ برنامه لوید بریجز
۲۲/۳۰ نمایش امشب

مواد برنامه تلویزیونی ممکن است به سبب تاخیر در دریافت فیلمها و مطالب بدون‌اطلاع قبلی تغییر یابد

یکشنبه

۸ نمایش کودکان
۱۱ پایان برنامه بامدادی
۱۷ قلب مقدس
۱۷/۱۵ کریستوفرها
۱۷/۳۰ دشت سرسبز
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۱۵ بزرگترین مبارزه قرن
۱۸/۳۰ آزادی زنان
۱۹ دانیل بون
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برنامه کمدی
۲۱ دود باروت
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ فیلم سینمائی

دوشنبه

۱۷ دانیل‌بون
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ هانی وست
۱۹/۳۰ جولیا
۲۰ برنامه اخبار
۲۰/۰۵ نمایش باربارا مکنیر
۲۱ روح « چپاول »
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ نمایش پولکا
۲۲/۳۰ مسابقه بکس

سه‌شنبه

۱۷ هانی وست
۱۷/۲۰ جولیا
۱۷/۵۵ برنامه آگهی
۱۸ اخبار
۱۸/۱۵ اولین سه‌شنبه
۱۸/۳۰ اطلاعات مخصوص
۱۹ اطاق ۲۲۲
۱۹/۲۰ نمایش دوریس دی
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ روز های خوش
۲۱ برنامه تاتر آرمسترانگ
۲۱/۵۵ برنامه آگهی
۲۲ اخبار
۲۲/۰۵ گرفتاری دانته
۲۲/۳۰ نمایش دیك کاوت

چهارشنبه

۱۷ برنامه کودکان
۱۸ اخبار
۱۸/۳۰ تکنیك اسکی
۱۹ برنامه مخصوص
۲۰ اخبار
۲۰/۰۵ برنامه روان و مارتین
۲۱ برنامه تاتر
۲۲/٤۵ قسمت دوم برنامه تاتر



باشگاههای روستائی در رشت

مرکز فرستنده تلویزیون رشت که که از روز بیست و یکم فروردین برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران را پخش خواهد کرد ، در جهت گسترش و توسعه فعالیتهای خویش اقدام به تامین باشگاههای روستائی تلویزیون کرده است . در نخستین مرحله پنجاه باشگاه در پنجاه روستای نزدیك بشهر رشت شروع بکار کرده‌اند . قرار است تعداد این باشگاهها تا پایان تابستان امسال به بیشتر از دویست باشگاه برسد .

خلاقیت و سفارش

از فروردینماه امسال در زمینه برنامه های جدید تلویزیون برنامه‌ای تهیه و پخش می‌شود باعنوان « خلاقیت و سفارش » . در این سری برنامه‌ها همه هفته یك کارگردان ـ یك روزنامه نگار ـ یك گرافیست و یك معمار شرکت دارند . موضوع این برنامه ها بررسی مساله خلاقیت است در کار های سفارشی و اینکه بازار یابی در کار های سفارشی چه اندازه در خلاقیت و جریان آزاد اندیشه موثر است . این برنامه رامظفر رویائی تهیه می‌کند .

فیلم « زندگی شهریار » بزودی پخش خواهد شد

شراگیم یوشیج فیلمی در دست‌تهیه دارد از زندگی استادشهریارشاعر گرانقدر معاصر در این فیلم شهریار حرفهای‌جالب و تازه‌ای را پیرامون هنر و ادبیات بویژه شعر امروز ایران عنوان کرده است که شنیدنی است قسمت دیگری ازاین فیلم اختصاص‌دارد به سیر در مراحل عشق از دیدگاه شهریار که خود اهل طریقت است و سیرو سلوك و دینای با شکوه عشق را با تمام وجودش درك کرده است، با توجه به مشکلات بسیار از جمله عدم توانائی جسمی شهریار برای مراحل فیلمبرداری و بحثهای گوناگون که تهیه کننده با زیرکی تمام مطرح کرده‌است‌این فیلم در حد خود یکی از فیلمهای پرسرو صدا و مورد توجه خواهد بود . اینکه شهریار با تمام درویش مسلکی و منزوی بودنش چگونه تن به اینکار داده است شاید بپاس احترام و ارزشی است که او برای « نیما » و بالطبع فرزندش‌شراگیم قائل است . فیلم در مرحله مونتاژ است و تا پایان فروردین آماده پخش خواهد بود . شراگیم این فیلم را برای تلویزیون ملی ایران ساخته است .



فیروز وکیلی در صحنه‌ای از « حماسه شاعر جوان »

مری آپیك در بیمارستان



بعداز ظهر پنجشنبه گذشته برنامه اختاپوس ضبط می‌شد . دریکی از صحنه ها قرار بود « مری آپیك » ، هنرمند جوان این برنامه با دوچرخه سطح سراشیبی را پائین بیاید . هنگام بازی ، مری آپیك از دوچرخه به زمین افتاد و زخمی و بیهوش ، روانه بیمارستانش کردند ، ضبط برنامه اختاپوس بههمین دلیل متوقف شد .

«درتکاپوی یافتن‌جانشینی برای کلنل»

پس از مرگ‌عزت‌الله‌نوید،شخصیت معروف « کلنل ولی‌الله خان » درسریال اختاپوس ، مدتی برنامه های این مجموعه پی‌درپی تلویزیونی تعطیل شد، زیرا جای شخصیت این بازیگر فقید خالی بود . دیری نپائید که هنرمندان برنامه‌اختاپوس فعالیت خود را از سر گرفتند و بدنبال این کوشش قرار است به زودی بجای « کلنل » هنرمند دیگری در برنامه اختاپوس بازی کند . چهره‌ای که این هنرپیشه جدید خواهد داشت غیر ازچهره « کلنل » و شخصیتی جدید و بخصوص خواهد بود . برای بازی در این نقش چند بازیگر مشهور در نظر گرفته شده‌اند که از میان آنها شانس انتخاب یکی از این سه نفر « جهانگیر فروهر ـ مرتضی احمدی و عزت‌الله مقبلی »بیش از دیگران است .



مجموعه جدید « این و آن »

« حماسه شاعر جوان » ، قسمت‌اول از مجموعه تلویزیونی جدیدی به نام « این و آن » ضبط شده است . « این و آن » یك سریال کمدی ، انتقادی است‌که با کوشش حسن تهرانی برای تلویزیون آماده می‌شود . نویسندگان این مجموعه ، حسن تهرانی و مهناز مهاجری هستند . در « حماسه شاعر جوان » برخورد های جالب یك شاعر که در باره ویتنام شعر می‌گوید و یك منتقد شهرستانی و طرفدار مسئولیت و دو دوشیزه جوان وهنردوست زمینه اصلی داستان است .

در این سریال فیروز وکیلی ، جواد میر میران ، ایران جلالی ، رویا و آذین شرکت دارند . فیلمبردار ابوالقاسم ناسوتی و تدوین کننده حسن قشقایی است .

دو مجموعه جدید در دست ترجمه

تلویزیون ملی ایران دو فیلم‌جدید خریداری کرده است که بزودی کار ترجمه آن تمام می‌شود و پس از دوبلاژ جزء سریالهای تلویزیونی پخش خواهد شد . این فیلمها بترتیب « الیورتویست » و « بل فگور » است که اولی اقتباسی است از داستان کتاب « الیورتویست یا پسر یتیم » اثر نویسنده بزرگ‌انگلستان « چارلز دیکنس » . این فیلم در چهارده قسمت تهیه شده است و هر قسمت آن‌به مدت نیمساعت پخش خواهد شد . فیلم « بل فگور » از سریالهای طولانی فرانسوی است .

دو برنامه جدید

در شمار برنامه های تازه تلویزیون ملی ایران دو فیلم جدید پیش بینی شده است که به‌علت به پایان نرسیدن فیلمهای سریال قبلی فعلا پخش نمی‌شود . این دو فیلم یکی « کنت مونت‌کریستو » است که بجای‌آن درساعت‌هفت و نیم بعدازظهر روز های شنبه دنباله فیلم « آرزو های از دست رفته » پخش می‌شود و دومی فیلم « جادوی علم » است که جایش را فیلم « دامبی و پسر » گرفته و روزهای پنجشنبه ساعت هفت بعدازظهر پخش می‌شود . پس از پایان فیلمهای سریال « آرزو های از دست رفته » و « دامبی و پسر » بلافاصله فیلمهای « کنت مونت کریستو » و « جادوی علم » بجای آنها و در همان ساعات از روز های شنبه و پنجشنبه پخش می‌شوند .

«در تمام زندگی مرگ ب



بمناسبت
بیست و یکمین سال
خاموشی صادق هدایت

عاطفه گرگین

« ما همه‌مان تنهائیم ، نباید گول خورد . زندگی یك جور زندان
« است ، زندان‌های گوناگون ولی بعضی‌ها به دیوار زندان
« صورت‌می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند . بعضی‌ها
« می‌خواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم می‌کنند و
« بعضی‌ها هم ماتم می‌گیرند ، ولی اصل کار این است که باید
« خودمان را گول بزنیم ، همیشه باید خودمان را گول بزنیم ،
« ولی‌وقتی می‌آید که‌آدم از گول زدن خودش‌هم‌خسته‌می‌شود.»
« صادق هدایت »

به ما اشاره می کند»

روزگاری ژان‌ریشاربلوك در خصوص هدایت گفت : حیف است چراغی بدین روشنی خاموش شود . از قول من به او بگوئید دنیا به شما احتیاج دارد .

بیست‌و یکسال کم نیست . بیست و یکسال از خاموشی صادق هدایت می‌گذرد ، ولی گذشت این سال ها هرگز نتوانسته است آثار هدایت را به فراموشی بسپارد . هدایت هنوز در میان ماست و حقیقت این بودن ، نوشته های این بدعت‌گذار قصه نویسی امروز ایران است ، که هم چنان به زندگی جاوید در میان‌ما ادامه می‌دهد . ادبیات ما تاچه پایه مدیون هدایت است ؟ آیا تاکنون این سئوال را پاسخ‌داده‌ایم که چه کسی ادبیات ما را از حوزه تعارف ، مجلسی بودن ، تفاخر یك مشت ادیب‌صنعتکار و متحجر نجات داد ؟

هدایش دریچه های ادبیات ایران را به‌سوی توده های اکثریت محروم جامعه گشود و خاستگاه کارش ، قهرمانهایش ، زندگی جریان‌یافته در آثارش مردمی شدند که سراغ آن ها را تنها در کوچه و بازار می‌توان گرفت ،مردمی که ساده لوحانه به زندگی عشق می‌ورزند و زندگی آنان را هرگز نمی‌توان دراطاق های دربسته نشست و دید و احیانا در خصوص آن یادداشتی نگاشت . اگر ما هدایت‌را نومید بدانیم تا حدودی به بیراهه رفته‌ایم زیرا که هدایت چیزی جز نومیدی نمی‌دید وهمین نومیدی را می‌نوشت و ما از یك نویسنده واقع گرا که متعلق به قوم خود و تاریخ خویش‌است آیا جز این انتظاری دیگر مـی‌توانیم داشت ؟

هدایت به مرگ به عنوان یك حقیقت‌نگاه می‌کرد ،حقیقتی‌که از بدبینی‌ناشی‌نمیشود، حقیقتی که وجود دارد و انکار ناپذیر است .

روزی پرویز خانلری با شوری که در سر داشت ، قطعه شعر عقاب را سرود و به هدایت تقدیم کرد . وقتی این شعر را برای هدایت‌خواند او گفت : «آخرش عالی‌است . عقاب‌بالا می‌رود ، اوج می‌گیرد ، در آسمان ناپدیـدمی‌شود . فقط آدمیزاد احمق است که در دم مرگ ، خانواده خود را به بالین خود جمع‌می‌کند . حیوانات برای اینکه درگوشه‌ای‌بمیرند از دیگران جدا می‌شوند این کاری است که فیل‌ها در هند می‌کنند . تاکنون هرگز کسی مردن یك‌گربه را به چشم دیده‌است ؟ »

شکوه حقیقت است که هدایت را ازپای درمی‌آورد.حقیقت مرگ . برای او زندگی حتی نکته‌ای دلپذیر ندارد که بازگوشود و همه‌آن سراسر حرمان ها ، عقده های کور وپوسیدن است . آیا در مرگ می‌توان دلپذیری جست ؟هدایت به پاسخ این سئوال می‌اندیشد . او که پیام گزار همه سرگشتگی های انسان روزگارخویش است در یکی از قصه هایش میگوید :

« مثل‌اینکه آدم ساعت های درازاز بیابان‌خشك بی آب و علف می‌گذرد ، به امید اینکه یکنفر دنبالشه ، اما همین که بر میگرده که‌دست اون را بگیره می‌بیند که کسی نبود ـ بعد می‌لغزه توی چاله ای که تا انوقت ندیده‌بود میافته ـ زندگی دالان دراز یخ زده‌ای است . . . »

انسان همیشه از مواجهه با خویشتن درهراس است ، انسان همیشه از آینه‌ای کـه در برابر او باشد و حقیقت همه تاریکی های‌وجودش را باز گوید می‌هراسد ، ولی صادق هدایت نهراسید . در این آینه نگاه کرد وبی رحمانه بدین تاریکی ها زندگی بخشید . « صادق » اگـر از پوچی مـی گویـد ایـن‌پوچی ساختگی و مصنوعی نیست ، این پوچی زندگی دوران اوست که‌بدون‌هیچگونه واهمه‌ای‌به بیان آن می‌نشیند ، و بدین خاطرست کـه بیش از هر نویسنده دیگری در دوران خـودمورد بی مهری قرار می‌گیرد .

صادق هدایت را سرفصل قصه نویسی‌در ایران می‌بینم . او به قصه نویسی مفهومی دیگر داد و ادبیات را از تذکره نویسی ، سفرنامه ها خاطرات و نوشته های متحجرانه نجات داد . او ادبیات را با زندگی و جامعه‌آشتی داد . آدم های هدایت آدم هائی نیستند که انتخاب شده باشند . حرفهایی را بازگوکنند و مثل مجسمه ها در فضای به خصوصی ایستاده باشند ، آدم های قصه های هدایت‌دست یافتنی هستند ، به ما نزدیك اند ، در میان ما هستند،در همه جا هستند ، هرگز درجای به خصوصی نایستاده‌اند ، حرکت دارند ، جان دارند . در نوشته هائی که هدایت بـه‌ذهن پناه می‌برد و از مجردات می‌گوید باز ما با عناصر شناخته شده و نمود های زنده‌زندگی روبروئیم.

آنچه هدایت را واداشت که به درون‌خود بخزد و درون را بکاود ، به قول خود او « رجاله » های زمانه‌اش بودند ، شرایط‌زیستی او بود . به راستی هدایت را نمی‌وان محکوم کرد که چرا تا بدین پایه از نومیدی وناکامی گفته است . آیا به کسی که می‌بیند و وانمود می‌کند که ندیده است در خور احترام‌است ؟

هدایت به عنوان یك نویسنده شهامت‌و جسارت گفتن را داشت . در میان هفده اثر هدایت و نیز تعداد ترجمه های او افکاری‌هم‌بسته جریان دارد و این چیزی جز همدردی با انسان و بشریت نیست . سال ها هرچه‌بیشتر می‌گذرند ما هدایت را بزرگ تر و پرارج تر می‌یابیم .

« ما بد تربیت می‌شویم . همه خرابی‌ما به گردن همین خرافات است که از بچگی توی کله‌مان چپانده‌اند و همه مردم را آن‌دنیائی کرده‌اند ، این دینا را ماول کرده‌ایم و فکر موهوم را چسبیده‌ایم نمیدانم کی از آن‌دنیا برگشته که خبرش را برای ما آورده ! از توی خشت که می‌افتیم برای آخرتمان‌گریه می‌کنیم تا بمیریم . اینهم زندگی شد ؟ »

هدایت اگر از فرسایش وفرسودگی‌انسان‌سخن می‌گوید و از آغاز جوانی به گیاهخواری پناه می‌برد و گاندی وار می‌خواهد همه به‌یکدیگر عشق ورزند و زشتی هیچ مفهومی نداشته باشد ، این چیزی جـز صداقت وصمیمیت او نیست نسبت به انسان . اگر او همه تاریکی ها را نوشت ، شاید یکی از هدف‌هایش این بود که آدم پس از خواندن تاریکی ها و برابر نهادن با آنچه مفهومی از خوبی وروشنائی دارد ، برای خویش گزینش راهی را میسر گرداند که پایان آن اگر چه مدینه فاضله‌نیست ، ولی حداقل تنفس گاهی برای روح و رفتار آدمی است .

هنگامی که هدایت می‌بیند هیچ تکیه‌گاهی‌وجود ندارد ، هیچکس نمی‌تواند دیگری را حس کند ، هیچکس بفکر کسی نیست ، دردهارا باید به‌تنهائی تحمل کرد وجوهرهمبستگی‌های انسانی خاموشی گرفته است لب به‌شکوه‌می‌گشاید : «یك چیز هائی هست که نمی‌شود به دیگری فهماند ، نمی‌شود گفت آدم را مسخره‌می‌کنند هر کسی ، مطابق افکار خودش دیگری را قضاوت می‌کند . زبان آدمیزاد مثل خوداو ناقص و ناتوان است » .

اینك که در آستانه بیست و یکمین سال‌خاموشی « صادق هدایت » هستیم . این خرسندی برای ما وجود دارد که دیگر هدایت‌آن مرد تنها و گمنامی نیست که در نهم آوریل ۱۹۵۱ دربولوار سن میشل پاریس خود کشی‌کرد . آثار او اینك هر سال چند بار تجدید چاپ می‌شود و مردم ما ارزش میراث مردی راکه هستی خود را قطع کرد و رگ و خون خود را در قالب های انسانی نوشته هایش ریخت‌باز شناخته‌اند .

جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

سلسله مقالاتی‌که تحت عنوان جامعه شناسی رادیو ــ تلویزیون از این پس تا چندین شماره خواهید خواند ، مبتنی براثری است به قلم ژان کازنــوو Jean Cazeneuve استاد دانشگاه سوربن ، معاون جامعه بین‌المللی جامعه شناسان زبان فرانسه و یکی ازمد یران‌سازمان‌رادیوتلویزیون فرانسه . این‌که می‌گویم مبتنی ، و نه ترجمه ، به‌خاطر آن است که هماهنگ با شیوه نگارش و قرائت مجله‌ای باشد چراکه متن اصلــی ، کتابی است در مایه‌ای علمی ، با نثری طبعا سنگین و در خور خواص . بکارت و اهمیت موضوع ، انگیزه برگرداندن آن را به فارسی ، به وجود آورده و از سوی دیگر با توجــه عینی ، بیم آن می‌رود که مورد عنایت و دسترسی گروه بزرگی قرار نگیرد . این است که با دخل‌و تصرفاتی ، البته نه در محتوا ، بلکه در شیوه جمله بندی، اصطلاحات و تاحدودی حجم مطلب ، به‌نظرتان می‌رسد .

جمشید ارجمند

قسمت اول ــ کلیات

مدخل

زندگی انسان کنونی مجموعه‌ای است از وسایل و عناصر کمکی که به تدریج یا طبق شتابهای مختلفی در طول تاریخ ، اختراع شده‌اند . همچون ماشین های تولیدی ، اتومبیل ، الکتریسیته ، انرژیهای مختلف . . . این‌فنون و وسایل کمکی‌کم و بیش در رفتار اجتماعی انسان تغییراتی ایجاد کرده‌اند یا گاه آن را سرتاپا واژگون ساخته‌اند . نگاه کنیم به پیدایش مثلا ماشین تولیدی که چگونه تحول طبقاتی را در مسیر تازه‌ای انداخت و چه جدال ها و نظام های مختلف برانگیخت . اما در بین همه فنون تازه ، کمتر موردی مانند « فن پخش صدا و تصویر به وسیله امواج » پیدا می‌شود که دارای معنایی چنین بزرگ باشد . یك جمله کوتاه از ژرژ داوی ، جامعه شناس را نقل می‌کنیم که برای رادیو گفته شده ولی می‌تواند به سهولت درباره تلویزیون هم مصداق داشته باشد . داوی می‌گفت : « رادیو در این‌حال که در برابر فرد ، نشانی از اجتماع است ، هم برای او ، چیزی از اجتماع را خلق می‌کند. رادیو و تلویزیون به این ترتیب ،به‌عنوان عوامل شریك شونده ، تداخل کننده ، وارد زندگی فرد می‌شوند . شایــد چنین تصور شود که اهمیت رادیو و تلویزیون در تاریخ‌بشریت به اهمیت اختراعات اتمی نباشد . اما با این همه ، این دو ، در تشکیل بخش تازه‌ای در تحقیقات جامعه شناسی قابلیت و استعداد بیشتری دارند . با توجه به این ها ، آیا رادیو و تلویزیون نباید با هرچه که پیوند های بین افراد و گروهها را تسهیل و تکمیل و تشدید می‌کند در خصلت مستقیما و به منتها درجه اجتماعی آن ها ، شریك باشند ؟

در حقیقت این دو عامل مشارکت وسیع ، به مناسبت آنکه به شکلی خصوصی در زندگی افراد شرکت می‌کند ، درکانون های آنها نفوذ می‌یابند و از سوی دیگر به علت خصلت حضور همه‌جانبه و آنی خود ، از عوامل دیگر مشخص می‌شوند . اینها کافی است تا از نقطه‌نظر جامعه شناسی ، ویژگی مشترکی بین رادیو و تلویزیون برقرار شود ، و همین، توجیهی است برای آنکه مساله آن دو در یك مقال به میان آورده شود هرچند که اختلافاتی بینشان وجود دارد .

فصل اول
مسایل موجود و پرداختن به آنها

۱ ــ نقطه نظر جامعه شناسی

ژرژ فریدمان ، یك جامعه شناس حاضر ، معتقد است که جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون قبل‌از هرچیز ، پژوهشی است در افعال متبادل و متقابل ، از یك سو بین جامعــه و گروهها و دسته های تشکیل دهنده‌ای و از سوی دیگر بین فنون ارتباطی و بخصوص رادیو و تلویزیون . برای تکمیل و تدقین این عبارت ، تعریف دیگری از همین مؤلف را ذکــر می‌کنیم : « در علوم اجتماعی ، هرگونه انتقال پیام بین یك فرستنده های دسته جمعی‌است . و سروکاربا«ارتباطات‌جمعی» است کــه امروز جامعــه شناسان آنهــا را Mass_Media فرستنده انسان باشد و خواه یك دستگاه مکانیکی » .

وقتی از رادیو و تلویزیون سخن به میان می‌آید ، منظور فرستنده های دسته جمعی است . و سروکار با ارتباطات‌جمعی « است که امروز جامعه شناسان آنها را » Mass-Media می‌خوانند ، عبارتی که شامل سینما و مطبوعات هم میشود . دراینجا باید توجه کرد که مقصود از ارتباط در این موارد ، از این‌گونه مبادله های پیام بین فرستنده و گیرنده‌ای هم حجم ، مانند مکالمه بین دو فرد نیست بلکه بیشتر جنبه شعاع افکنی گرد مرکزی را دارد که از این مرکــز پیام ها صادر می‌شوند در حالی که گیرنده است که « توده » و « جمع » شنوندگان و تماشاگران را تشکیل می‌دهد . به عبارت دیگر عامل فرستنده و گیرنده در رادیو و تلویزیون ، هم توان و هم حجم نیستند . فرستنده یك « مرکز » است و گیرنده یك « توده » پس در اینجا به عبارت واضح ، سخن از «پخش» در میان است . یعنی « پخش » مورد خاصی است از ارتباط حتی ارتباط دور . ارتباط یا تبادل پیام ، معنای عام و شاملی است که پخش رادیویی و تلویزیونی جزء و اخص و مورد خاص آن محسوب می‌گردد ، دریافت پیام هایی که توسط امــواج به شکل فردی یا خانوادگی صورت می‌گیرد . و این یکی از دلایلی است که مطابق آنها ، جامعه شناسی رادیو ــ وتلویزیون به سختی می‌تواند از روانشناسی یا روانشناسی اجتماعــی برکنار بماند .

ازسوی دیگر باید روی این واقعیت پافشاری کرد کــه اگر جامعه شناسی رادیو ــ تلویزیون منحصرا وابسته به‌افعال این وسایل یعنی رادیو و تلویزیون روی جامعه و گروههای مورد نظر خود باشد ، ناقص است . ژرژ فریدمان در همین مورد اصطلاح « بین‌العملا » یا اعمال و افعال متقابل را به کار می‌برد . در حقیقت گرچه توده مردم عکس العملــی بسیار غیر مستقیم و ضعیف روی فرستنده به جا می‌گذارند ولی برنامه های رادیو تلویزیونی خود در محتوایی که دارای شمول و مضامین اجتماعی است به وجود می‌آیند . در توجیه این مساله ، به شکافتن این می‌پردازیم از یك سو جالب خواهد بود اگر چنانکه « برناربلن » پیشنهاد می‌کند یك‌جامعه شناسی مولدان رادیو تلویزیون را به وجود آوریم کــه متضمن هدفها و نیات ، قالب فرهنگی و کارگروهی آنها باشد. از سوی دیگر ، چنانچه مانند « ا . مولز » تئوری «اطلاعات» را در مجموع جریانهای هنری یا معرفتی بسیار پیچیده‌ای که در دل یك جامعه جریان دارد جای دهیم مشاهده خواهد شد که تهیه پیام های پخش شدنی یا به عبارت دیگر ، ساختمان برنامه های رادیو تلویزیونی در دل محیطی فرهنگی انجــام می‌شود که به طریق از خود جامعه مملو و اشباع شده است آن چنانکه رادیو ــ تلویزیون به عنوان فرستنده ، طرحــی است از یك مدار . یك جریان که بخشی کم و بیش قابل توجه از استرئوتیپ هایی را که در خود داشته ، پس از دستکاری و ارزش گذاری مجدد ، به شکل پیام های تازه ، برای تــوده می‌فرستد . البته منظور از این مدار ، یك جریان بسته نیست. اینجا حتی اگر فرستنده تصویر خاص خود یا لااقل مجموعــه تصاویر و اصوات پخش شده خود را برای گیرنده نفرستد ، می‌تواند شامل نوعی انعکاس جامعه مربوط به خود باشد . در همین جهت است که « یان پترکوب » عقیده دارد جامعه شناسی رادیو ــ تلویزیون باید این واقعیت را به عنوان موســه‌ای قائم به ذات مطالعه کند ، موسسه‌ای که داده‌های فرهنگی و هنری جامعه را در کلیت‌نوعی برنامه پخش شده ، مطابق قوانین خود ، خلاصه می‌کند و در برمی‌گیرد . و این امر مکاشفاتی اساسی را در مورد جهت یابی فرهنگی تمدن کنونی رهنمون می‌گردد .

در حقیقت جامعه شناسی باید نه این طور به مطالعــه تاثیر جامعه کلی یا جامعه تهیه کنندگان ، روی تهیه کردن و اجرای برنامه های تلویزیونی و رادیویی بپردازد و نه به‌عکس ، این ها را به عنوان داده هایی ساده تلقی کند و تاثیرشان را روی اجتماع ، تجزیه و تحلیل نماید . حاصل آنکه ، باید در عین‌حال هم پیچیدگی و تعدد موضوع ، یعنی ساختمان پیام پخش شده را در نظر گرفت و هم اشاعه آن را در توده‌ای که گیرنده محسوب می‌شود . این ، دو مختصه‌ای است کــه « لازارسفلد »دقیقا برای برداشتن حدود و جایگزین کردن امکانات مطالعه جامعه شناسی در این زمینه به کار می‌برد .

به عقیده او از این نقطه‌نظر ، باید تمیزی اساسی بین دو روش و نظر کاملا مختلف قایل شد . نخستین روش که بخصوص مورد توجه آمریکاییهاست و در یك « جامعه شناسی عمل » جایگزین می‌شود ، مساله را در ساده‌ترین و دست یافتنی ترین شکلش مورد بررسی قرار می‌دهد . مسائلی مطرح می‌کند که پیچیدگی و تعدد موضوع را محدود می‌سازد ، مسائلــی کــه شعاع کوتاه دارد . مثل : « اگــر شعــری بــه شیوه‌ای خنثی خوانده شود بیشتر مورد توجه شنونده قرار خواهد گرفت یا اگر با احساس قرائت گردد ؟» این شکل مطرح کردن قضیه در مورد سوژه هایی معلوم و بسیار محسوس ، طبعا مورد حمایت و پسند بنگاههای صنعتی بزرگی است کــه برنامه های رادیو تلویزیونی را از نظر مالی تامین می‌کنند و مایلند بازده تلاشهای تبلیغاتی خود را هرچه زودتر به‌دست آورند . روش دیگر توسط لازارسفلد تعیین و تعریف شده و بیشتر در فرانسه شایع و معمول است . در این روش به‌عکس، توجه روی پدیده های پیچیده و بلند مدت است . فی‌المثل بررسی می‌کند که آیا تلویزیون تاثیرات مهمی روی‌ساعات فراغت کارگران فرانسوی دارد ؟ یا چه تاثیری روی آینده رادیو می‌تواند داشته باشد . پس در این مورد ، با یك جامعه شناسی تحول روبرو هستیم .

جامعه شناس بلژیکی روژه‌کلوس طرح دیگری را غیراز این دو روش ترجیح می‌دهد . در این روش ، شیوه هــای مختلف روبرو شدن با مسائل ، متناسب با دو خصلت قرار می‌گیرند . نخستین خصلت ، نقش و وظیفه اجتماعی موضوع و دیگری شعاع تاثیر متقارن در زمان و در مراحل واقعیت اجتماعی است .

اگر حالت فعلی بررسیهای دردست انجام را در نظر بگیریم ، می‌توانیم آنها را بر حسب منشاء عمقی‌شان ، به‌ملاحظات‌عملی‌و تحولی و همچنین بر حسب نقش اجتماعی‌شان دسته بندی کنیم . همچنین در مجموع جامعه شناسی رادیوــ تلویزیون از یــك سو ، در تحقیق کلی عملی و تحول وسایل ارتباط جمعی جای گرفته و از سوی دیگر بر حسب نقشهای مورد بحث با جامعه شناسی تفریحات ، جامعه شناسی‌سیاسی، جامعه شناسی موسسات و بالاخرهٔ جامعه شناسی زندگی‌روزمره در هم شده است .

باید پس از بررسی خصائص عمومی زمینه مورد کاوش ، داده های موضوع و بعضی از نتایج بدست آمده جنبه های مختلف را برای تعیین کیفیت اجتماعی رادیو و تلویزیون جمع‌آوری کرد و سپس به بررسی مهمترین تاثیرات اجتماعی بین‌العمل ها (اعمال متقابل) در ارتباط با بعضی نقش های اساسی رادیو و تلویزیون پرداخت و این ها همه برای آنکه بتوان تعیین و تدقیق مطلوب از تحقیقات انجام شده به دست آورد.

ناتمام

نقاشی تئاتر سینما ادبیات









نمایشگاه نقاشی

از ۲۱ فروردین ماه نمایشگاهی از آثار نقاشی « قاسم حاجی زاده » در گالری قندریز افتتاح میگردد.

در این نمایشگاه ۲۰ تابلو که در برگیرنده تازه‌ترین آثار این نقاش خواهد بود ارائه می‌شود.

کار های تازه « حاجی زاده » در مایه آبستره هستند.

نمایشگاه همه روزه از ساعت ۵ تا ۸ بعدازظهر برای دیدار علاقمندان باز خواهد بود.

آدرس ـ خیابان شاهرضا ـ خیابان دانشگاه ـ شماره ۲۰

« بی‌تا » مونتاژ شد

در ین هفته مونتاژ تصاویر فیلم « بی‌تا » بپایان رسید و نسخه کار برای انجام امور لابراتواری به لابراتوار فیلم تلویزیون ملی ایران تحویل شد. این فیلم، که بصورت محصول مشترك به‌سرمایه تلویزیون ملی و شرکت سینمائی فانوس خیال تهیه میشود. اولین کار داستانی هژیر داریوش برای‌سینمای تجارتی است.

نقش های اول فیلم را گوگوش، عزت‌الله انتظامی و مهری رحمانی بازی میکنند و گفته میشود که گوگوش بااین فیلم برای اولین بار استعداد دراماتیك شایانی از خود بروز داده است.

بعداز انجام کار های لابراتواری، « بی‌تا » واردمراحل صدا پردازی خواهد شد ـ موسیقی این فلیم را لوریس چکناواریان آهنگساز جوان ایرانی خواهد ساخت، که اخیرا بعنوان رهبر میهمان، برنامه هائی با ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ضبط کرد.

هشت سال قبل نیز که هژیرداریوش اولین فیلم های کوتاه خود بنامهای « جلدِمار » و « گودمقدس » را ساخت کارموسیقی‌متن این‌فیلمهارا به‌چکناواریان سپرد. درکارهای بعدی داریوش‌موسیقی متن وجود نداشت.

فاتحین صحرا

« فاتحین صحرا » فیلم جدید « محمد زرین دست » بروی اکران‌آمد. زرین دست که تحصیلات سینمائی خودرا در امریکا بپایان رسانده، با موفقیت‌فیلم « خانه‌ای‌برروی‌شن » بعنوان کارگردانی هوشیار و آگاه شناخته شد.

او با فیلم « هاشم خان » فعالیت خود را در سینمای فارسی آغاز کرد.

زرین دست با اعتقاد به اینکه فاتحین صحرا گشاینده راهی جدید در سینمای ایران خواهد شد، آنرا به زبان های انگلیسی و ایتالیایی دوبله کرده است تا در کشور های آسیائی و اروپائی بنمایش درآید.

این فیلم به طریقه تکنی کالر و تکنی سکوب فیلمبرداری شده و رضا بیك ایمانوردی، خانم « وجستا »، دلیل بنیادی ـ عباس مهردادیان و عزیز اصلی در آن بازی کرده‌اند.

موزیك متن از ساخته های « هاملت میناسیان » و فیلمبردار علی زرین دست است.

بیك ایمانوردی، وجستا و زرین دست در صحنه‌ای از فاتحین صحرا.

سندلی کنار پنجره ...

« سندلی کنار پنجره بگذاریم و به‌شب تاریك، سرد، خاموش بیابان نگاه کنیم » نام نمایشنامه‌ای است از عباس نعلبندیان که به کارگردانی خود او در روز های نوزدهم، بیستم و بیست یکم و بیست‌پنجم فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا خواهد شد.

این نمایش را شکوه نجم آبادی ـ بهرام وطن پرست ـ محمد باقر غفاری ـ مهوش افشار پناه ـ هوشنگ توزیع ـ رضا رویگری ـ سهیل سوزنی ـ صدرالدین زاهد، فریبرزسمندرپورو شمسی‌فضل‌اللهی بازی می کنند.

پرومته

شهرو خردمند و سهیل سوزنی نمایش « پرومته » را که براساس ترجمه عباس نعلبندیان از متن آشیل تهیه شده، در روز های ۱۷ ـ ۲۶ ـ ۲۷ و ۳۱ فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا می کنند.

بازیگران این نمایشنامه هوشنگ توکلی ـ علی‌حلاج ـ محمدرضا خردمند ـ صدرالدین زاهد ـ محمود عزیزی و محمود نوازی هستند.

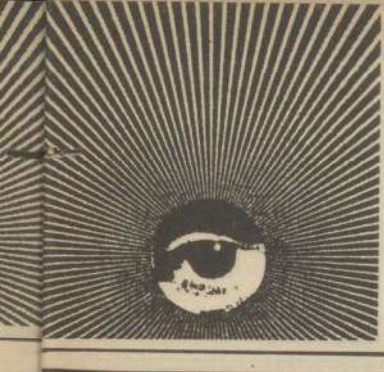
بکت، ۵

۵ نمایش کوتاه بنام های بازی بی‌حرف شماره ۱ ـ بازی ـ بازی بی‌حرف شماره ۲ ـ رفت و آمد ـ نفس از « ساموئل بکت » را « آربی آوانسیان » بامدد بازیگران کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران:

اسماعیل خلج، بهرام وطن‌پرست، شمسی فضل‌اللهی ـ فرخنده باور ـ سهیل سوزنی ـ هوشنگ توکلی ـ محمدباقر غفاری ـ آزاده خوزان و مهوش افشار پناه در تاریخ هجدهم و بیست چهارم فروردین ماه در محل کار گاه نمایش بروی صحنه خواهد آورد.









موریس بژار ، در تالار رودکی



ژاله کرندی ، سولیست ایرانی گروه‌باله قرن بیستم .

گروه باله « قرن بیستم » به سرپرستی « وریس‌بژار » هنرمند معروف به تهران آمد و از فرداشب برنامه هائی در تالار رودکی اجرا خواهد کرد .

« بژار » از معروف ترین و درخشان ترین هنرمندان‌باله است . او از تمام وجودش و از تمام آگاهی ها و تجاربش در راه هرچه بهتر و ساده‌ترنشان‌دادن هنرش بهره می‌جوید و بهمین علت است که کارش هرگز به پیچیدگی رو نمی‌کند و هنر سهل و ممتنع او تمام تماشاگران را صرف‌نظراز وابستگی‌ـ های ذهنی و عاطفی به تفکر و حیرت و سرانجام به دنیائی از شادی و تحرك می برد .

خصوصیت دیگر موریس بژار در این است که او باله را نه فقط برای خویش و یا ذهن این و آن ، بلکه بیشتر برای مشاهده تماشاگرانی که صحنه او را احاطه می‌کنند ارائه می‌دهد .



صحنه‌ای از « پرنده آتشین » بژار

او با باله خود « در آن واحد یك هنر عمیقا تاثری و جدی ، یك اثر زیبا و سحرانگیز و یك نمایش سرگرم کننده را به تماشا می‌گذارد » .

باله « موریس بژار » متاثر از زندگی تماشاگران اوست و این است که تماشاچی با کار او الفتی دیرینه‌در خود احساس می‌کند .

« بژار » در سال ۱۹۲۷ در بندر مارسی زاده می‌شود ، تحصیلات خود را از سال ۱۹٤٥ در پاریس آغاز میکند و بـا کسانی چون « مادام روسان » ، «لئواستات » ،«مادام اگوروو» و پس‌از آن در لندن با «ورا ولکوا » کار می‌کند .

کارنامه هنری او شاید یکی از درخشان‌ترین‌کارنامه های قرن باشد تا جائیکه یکی از محققین هنری او را مانند « واگنر » در اپرای قرن نوزدهم می‌شناسد . آنی از تحرك و خلاقیت باز نمی‌ایستد و با تلاش به حدی می‌رسد که از سال ۱۹٦۰با تاسیس گروه « باله قرن بیستم » خود را به عنوان بزرگترین عامل تحول و دگرگونی در هنر باله به جهانیان می‌شناساند .



برای چه زشت هستم !!

اعترافات باربرا

یک مصاحبه جالب با باربرا استرایسند





● چگونه امکان دارد زشت روئی مانند من برای نخستین بار در فیلمی شرکت کند و موفق به دریافت اسکار شود ؟. بعداز موفقیت فیلم اولم ، در فیلم دیگری شرکت کردم کـــه شهرتی بی‌سابقه برایم به ارمغان آورد سپس آهنگی با صدای من ضبط شد و در ردیف پرفروش ترین صفحات روز درآمد.

تاکنون هیچکس حتی روزنامه‌نگاران ازمن سئوال نکرده‌اند که زندگی هنری من چگونه است ، حتی به خودشان اجازه نداده‌اند لحظه‌ای وقتشان را تلف کنند و حرفهای مـــرا بشنوند بلکه همیشه خواسته‌اند از زندگی و احساسات رقیق خودم برایشان صحبت کنم .

اکنون مشغول بازی در فیلم دیگری هستم که ورای تمام فیلمهاست ، جدی و عمیق و در نوع خود موفق . من آواز نمیخوانم برای آنکه آهنگی را خوانده باشم . نقشی را ایفا نمیکنم برای آنکه فقط بازی کرده باشم بلکه احساس میکنم از کارم لذت میبرم .

□ خوب ، باربرا کمی از فیلمهایتان صحبت کنیم .

● خوشبختانه فیلمبرداری آخرین فیلم بخوبی انجام شده است . « شونه بسر و بچه گربه » از کارهائی است که بدون شك با موفقیت بسیار روبروخواهدشد. این فیلم داستانی بسیار گیرا دارد . یك کمدی ـ درام جالب است . همبازی من در این فیلم جورج سگال است ، هنرپیشه‌ای که به راستی به قدرتش ایمان دارم . اوه . . . مطمئنم حالا بمحض آنکه این کلمه از دهان من خارج شد روزنامه نگاران شروع بساختن شایعات میکنند که بین من و جورج رابطه عاشقانه وجــود دارد . معمولا هربار که فیلمی مورد توجه قرارمیگیرد جنجالهای کاذبی نیز دوروبر هنرپیشگانش سرمی‌گیرد .

□ نظر میرسد واقعا از این موضوع میترسید . بیشتر از آنچه که بتوان تصورش را کرد ، نه ؟

● من . . . و ترس ؟ پس شما باربرا استرایسند را نمیشناسید !

□ بهرحال این شایعات نمیتواند صورت‌خوشی برای طرفدارانتان داشته باشد .

● کاملا صحیح است ، حقیقتی است که باید قبول کرد . به هرحال روزی نیست که در مطبوعات خبر جنجال تازه‌ای را نخوانیم . من دشمن زیاد دارم .

برای کسانیکه در سینما بعنوان سمبل زیبائی شناخته شده‌اند گران خواهد بود که مردم برای فیلمهای دختری زشت رویی مثل من اینطور سرودست بشکنند . گاهی احساس میکنم که‌مردم‌قبول‌ندارند‌که‌من‌زشت‌هستم‌بخت وسرنوشت‌زشت و زیبا نمیشناسد .

□ چطور ، باربرا ؟

● این حقیقتی است که می‌تواند برای هرکس اتفاق بیفتد . برای من ، شما و شخص دیگری که در خیابان قدم میزند . زیبا یا زشت تفاوتی نمیکند یك موضوع را فراموش نباید کرد ، یك هنرمند همیشه هنرمند است میخواهد زشت باشد و یا زیبا و این تشخیص مردم است .

□ داستان زشتی شما برای شمانیز سوژه‌ای شده است ، در همه مصاحبه‌هائی که با شما کرده‌اند روی این مساله تکیه کرده‌اید و گفته‌اید ، زشتم ولی موفق هستم . آیا مبالغه نمی‌کنید ؟

● شما واقعا فکر میکنید که مردم به زشتی من ترحم میکنند وبدیدن فیلمهای من میروند ؟ شما فکر میکنید این چهره ناموزون واین بینی کج و معوج برای من یك عقده روانی درست کرده است ؟

□ بعضی‌ها میگویندیك‌عقده بهتر از عقده‌های دیگر در وجود شما هست .

● بدارید هرچه میخواهند بگویند من به صراحت میگویم که زیبا هستم . این سایرین هستند که بمن تلقین میکنند که زیبا نیستم ، اگر واقعا مردم دوست دارند این حرفها را بزنند برای من مهم نیست من می‌پذیرم شاید بدانید که مرا جزو خوش اندام ترین چهره های سینمائی شناخته‌اند وگفته‌اند که اندام و چهره من کاملا بایکدیگر هم‌آهنگی دارند. بهرحال برای‌من وجودمطرح‌است، وجود«باربرا استرایسند» و آنچه در قلب وروح این زن وجود دارد .



از : هژیر داریوش

دید در نمای درشت

برای آغاز ، بعد از دوشماره این نشریه ، بجای مقدمه،توضیح،تفسیر یك‌سیاست،یاتشریح یك‌هویت،برای تلغریدن، تلغراندن، وقبل‌ازباز کردن‌باب‌بررسی‌فیلمهای روز ، این ترجمه یك مطلب از «سرگئی مینی‌ئیلوویچ ایزنشتین» ، این بزرگ ، کلمه به کلمه .

مطلب را ایزنشتین در اکتبر ۱۹٤٥ به تقاضای نشریه « ایسکوستووکینو » نوشت که بدنبال وقفه‌ناشی از جنگ باز انتشار می‌یافت . اما آن را تند و زهرآگین یافتند ، و مسئولان نشریه را مواخذه کردند ، و در « ایسکوستووکینو » دیگر چیزی از ایزنشتین بچاپ نرسید . ه ــ د

گواینکه بسیاری گاه فراموش میکنند ، همه میدانند که سینما،موقعیت های متفاوتی برای دوربین پیشنهاد میکند که به نامهای « نمای عمومی » ، « نمای متوسط »و«نمای درشت» مشهورند .

و میدانیم که این اندازه نماهامبین نقطه‌نظرهای متغیری از پدیدار ها هستند .

« نمای عمومی » ادراکی کلی از پدیدار بدست میدهد .

« نمای متوسط » ارتباطی نزدیك و صمیمی بین تماشاگر و هنرپیشه های روی پرده ایجاد میکند ، تماشاگر خود را با آنها در یك اطاق ، روی یك نیمکت ، یا دور یك میز چای خوری احساس میکند .

و بالاخره ، بکمك نمای درشت (یعنی جزء بزرگ شده) تماشاگر در بطن حقایق روی پرده غوطه‌ور میشود : مژه‌ها که میزند ، دستها که میلرزد ، انگشتها که دستگیره را میگیرد ... همه این ها در لحظه مناسب تاکید را بر شخصیت داستان میگذارد که از طریق این جزئیات کوچك سرانجام مستور میشود یا حجاب میگشاید .

اگر پدیدار ها را در یك فیلم میتوان به یکی از این سه شیوه متفاوت نگاه کرد ، پس دقیقا بهمین ترتیب (به این سه شیوه) است که میتوان فیلمی را در تمامیتش دید .

به این معنی ، « نمای عمومی » میتواند معرف مشاهده فیلم بعنوان یك « کل » باشد : لزوم مضمونش ، فعلیتش ، تطابقش با واجبات لحظه ، نمود ایدئولوژیك صحیحش از مسائلی که به آنها میپردازد ، قابلیتش در ایجاد ارتباط با توده ها ، فایده‌اش ، ره آورد رزمی‌اش ، و ارزشش در مقایسه با شهرت بزرگ سینمای شوروی .

چنین است ارزیابی کمابیش اجتماعی که از محصولات سینمائی ما میشود ــ و نیز ، اساسا انعکاس این نظر است که ما در ارگان های مرکزی مطبوعاتمان می‌یابیم .

تماشاگر معمولی ، خواه عضو دسته جوانان کمونیست باشد ، خواه خیاط ، ژنرال ، دانشجوی مدرسه سوروف ، کارگر مترو ، عضو آکادمی ، صندوقدار ، مامور برق ، شیمی‌دان ، خلبان ، رنگرز پارچه یا چوپان ، فیلم را در نمای متوسط نگاه میکند .

قبل‌از هرنکته یا ملاحظه دیگری ، این تماشاگر را بازی زنده احساسات به هیجان می‌آورد که ناشی از نزدیکی انسانی او با تصاویر روی پرده است ــ فکر ها یا حس هائی که به این تماشاگر نزدیکند ، شرایط اجتماعی سرنوشت یك انسان در مراحل مبارزه اش ، در شادیهای پیروزی یا در غم شکست ، بر او تاثیر میگذارد . انسان‌وقتی درنمای متوسط فیلم میشود، تمثیل فی‌نفسه این حس صمیمیت و نزدیکی تماشاگر باتصویر سینمائی است .

مشخصات کلی موضوع بشکلی « گذرا » به مخیله‌تماشاگر خطور میکند ــ فکر عمومی رویداد در احساسات تماشاگر غرق میشود .

تماشاگر ، که از طریق تجارب قهرمان در روی پرده که او شاهدشان است با او یکی میشود ، نمیتواند برای فکر کلی و تاگزیری که فیلم عرضه میکند اهمیت و ارزشی طراز اول قائل شود

به این ترتیب ، تماشاگر قبل از هرچیز در بند داستان ، رویداد ، و موقعیت هاست . . . برای او هیچ تفاوت نمیکند که فیلمنامه را چه کسی نوشته است .

او غروب خورشید را می‌بیند و نه مهارت فیلمبردار را .

او همراه با دخترك داستان گریه میکند ، و نه همراه با هنرپیشه‌ئی که دارد نقشش را خوب یا بد بازی میکند .

او در عواطفی که موسیقی بر می‌انگیزد غوطه میخورد ، و غالبا آگاه نیست که دارد به نغمه‌هائی گوش میدهد که فقط متن صوتی گفتگوئی است که مجذوبش کرده است .

از نظر تماشاگر ، ارزیابی در سطحی از این بالاتر وجود ندارد .

این ، در عالیترین حدش ، فقط با فیلمهائی بدست میآید که واجد حقیقت کامل و قدرت بزرگ اقناع هنری باشند .

در مطبوعات ، معادل دقیق این نقطه نظر مقاله منتقد است ، «مقاله‌ــ‌خلاصه‌داستان»هائی‌که‌درآن‌ها آدمهای داستان نه در قالب تصاویر سینمائی مشخص ، بلکه در حد رفتار ها و سرنوشت هائی ارزیابی میشوند که انگار از آن موجوداتی زنده هستند و دارند زندگی واقعی خودشان را میکنند ، و باز انگار که بر حسب تصادف مطلق بروی پرده سینما آویخته شده‌اند ، همچنانکه لابد هرچیز دیگری هم که از کنار یك سالن سینما میگذشته میتوانسته تصادفا بر پرده‌اش ظاهر شود .

در این نوع « مقاله ــ خلاصه داستان » رفتار درست یا غلط آدمها برما تاثیر میگذارد ــ جانب یك آدم بازی را علیه دیگری میگیریم ، بدنبال کشف انگیزه های درونشان میرویم، و واقعا آرزو میکنیم که چیزی از این آدمهای پرده (که بنظرمان مردمی هستند که در بطن حقیقت واقعی رشدمیکنند) بخوانیم . اگر چنین مقاله‌ئی تا حد یك خلاصه داستان ساده سقوط نکند ، میتواند افکار یك تماشاگر را که از تاثیر فوری اثر ناشی شده منعکس سازد .

و بالاخره ، شیوه سومی هم برای ارزیابی یك فیلم هست .

نه‌تنها میتواند شیوه سومی وجود داشته باشد ، بلکه باید این شیوه سوم وجود داشته باشد .

این بررسی دقیق خود فیلم است « در نمای درشت » : با منشور تحلیل دقیق ، مقاله فیلم را به قسمتهای مختلفش « تجزیه » میکند ، عناصرش راذوب میکندتا بمطالعه تمامیتش بپردازد . درست به همین شیوه است که مهندسین‌ومتخصصین یك مدل ساختمانی جدید را در زمینه فنی خاص خودشان بررسی میکنند .

باید بررسی یك فیلم از نقطه نظر یك نشریه حرفه‌ئی وجود داشته باشد

ارزیابی‌فیلمها از دید « نمای عمومی » و «نمای‌متوسط » همچنان ادامه می‌یابد . اما قبل از هرچیز باید بررسی در نمای درشت مورد توجه قرار گیرد ، دیدی در نمای درشت از همه حلقه زنجیر های کوچکی که یك فیلم را ترکیب میکند .

باآنکه در دید نمای عمومی ، ما میتوانیم قضاوتی کاملا صحیح ، و حتی به شکل بیرحمانه‌ئی « اجتماعی» از یك فیلم داشته باشیم ، و با آنکه میتوانیم گاهی از « مقاله ــ خلاصه داستان » ساده و اجمالی ، از طریق انتخاب دقیق و آگاه و فکر شده رویداد ها و تصاویر فیلم ، فراتر رویم ، معهذا همچنین موظفیم که به کار سینما با چشمی حرفه‌ئی و انتقادی‌نگاه کنیم ــ ما باید بالاترین توقع ها را از تولیدی که بما مربوط است داشته باشیم ، و در اینجاست که ما از تکامل بدوریم . بدون این « نقد سوم » ، نه رشدی حاصل میشود ، نه پیشرفتی ، و نه علو دائمی سطح کارمان .

ارزیابی سراسر اجتماعی نباید به مثابه سپری باشد که در پشت آن یك نگارش بد (که در آخرین تحلیل ، ارزش واقعی فیلم را معین میکند) بتواند بی تنبیه پنهان شود .

علاقه تماشاگر به قصه نباید باعث ایجاد روحیه اغماض نسبت به یك فیلمبرداری بد شود ، و بهمین ترتیب ، توفیق تجارتی یك فیلم نباید بار مسئولیت یك متن موسیقی بی‌ارزش، یا صدا برداری ناقص ، و یا (غالبا) خرابکاریهای لابراتوار را از شانه ما بردارد .

آن روز های قدیمی ، و گذشته ، را در نخستین سالهای « آکهر » (۱) بخاطر می‌آورم . آن روز ها کارگردان لرزان و ترسان کارش را در برابر اجتماعی از حرفه‌ئی ها عرضه میکرد . این ترس و لرز نه به این خاطر بود که بعد از پایان نمایش ، فلان همکار به او چنین یا چنان بگوید . این همان حالتی است که یك خواننده در برابر اجتماعی از خوانندگان، یك مشت زن در برابر تماشاگران مشت زن ، و یك گاو باز در برابر گروه علاقمندان به این فن دارد .

در آن روز ها ، در این حالت ، هیچ نت غلط ، هیچ انحراف ، هیچ زمان سنجی بد ، از دید هیچکس مخفی نمی‌ماند. کوچکترین لطمه به حقیقت درونی کار ، کمترین بیدقتی در تدوین ، بی اهمیت ترین اشتباه در نور پردازی ، کمترین‌سستی در کار ریتم ، هر نقصی از این قبیل فورا از جانب جماعت حرفه‌ئی با واکنش شدید ملامت و تهییج روبرو میشد .

و این از آنجهت که تماشاگر حرفه‌ئی ، بخاطر ارج‌نهادن به تمامیت فیلم ، بخاطر شرکت فکری و حسی در رویدادهایش، ناچار نبود از این نکته که فقط یك تماشاگر ساده نیست غافل بماند ــ او میدانست که یك حرفه‌ئی است . میدانست که توفیق کلی یك فیلم الزاما و بطور غیر قابل تغییر بمفهوم تکامل همه بند ها و مفصل هایش نیست گیرم که موضوع گیرا و بازیها رضایت بخش بود ، که البته عیوب نقشی کار را تا حدی می‌پوشاند . حرفه‌ئی ، هرچقدرهم تحت تاثیر حقیقت اثر قرار میگرفت ، باز نسبت به عناصری که فاقد تکامل بودند سخت و بیرحم بود .

بعد دوره مضحکی شروع شد .

پذیرش فیلم بعنوان یك « کل » محملی برای چشم پوشی از همه نواقص و خطا هایش شد .

دوره دیگری را بخاطر میآورم ، دوره انحطاط «آکهر» را ــ در این زمان ، اگر فیلمی با توفیق روبرو میشد ، دیگر قدغن بود که کسی مثلا بگوید که فیلمبرداریش سست است و یا از نظر نقشی ابتکاری نیست . اگر جرات میکردی که تا اینحد فراتروی ، سرزنش همه اشتباهات سینمای شوروی را به سر تو میریختند ، و مترسکهای ترسناکی در مقابلت تکان میدادند، و منجمله این اتهام که «وحدت شکل و محتوی» را منکر شده‌ای !

امروزه ، این میتواند فقط یك داستان بنظر بیاید ، اما داستان کثیفی است .

این دوران ، توقعات مربوط به کیفیت کار سینمائی را کاهش داد ، آتش معیار های سخت هنری را خاکستر کرد ، و حتی حس مسئولیت را در وجود خود سینماگران کشت ــ این به شکل های گوناگونی نسبت به ترکیبات یك فیلم ، تولید بی تفاوتی کرد . وضوح و آرمان های پرافتخار سبك سینمائی به ابهام گرائیدند و رنگ باختند .

اما حالا ما باز صلح داریم .

تکامل کیفیت حرفه‌ئی کاری که باید عرضه کنیم ، بدون توجه به زمان ، مکان و شرایط : این وظیفه مقدس ماست . و مبارزه بخاطر ایجاد شرایطی که در آن ها بتوان به کیفیت مطلوب دست یافت ، اینهم وظیفه ماست .

ایجاد تسهیلات برای تکمیل شرایط تولیدی کارمان ، ایجاد امکانات تامین‌وتضمین این کیفیت لازم‌برای محصولاتمان، همچنانکه دلبستگی بی‌حد و مرز به آرمان ها ، مبارزه برای شکل و ماهیت هنری آثارمان ، اینها باید هدف های رزمنده ما باشند . در آستانه صلح جدیدمان : ما شما را به این‌هدفها فرا میخوانیم .

نمودی در « نمای درشت » از آنچه ما باید انجام دهیم، دریابیم ، در بوته نقد بگذاریم و بوجود آوریم : چنین باید باشد خط مشی مبارزه نشریه‌ئی که دوباره متولد میشود : ایسکستووکینو !

اگر لازم باشد در برابر برخی از فیلمها « در نمای عمومی » تمکین خواهیم کرد . اگر ممکن باشد مثل یك تماشاگر « در نمای متوسط » تحت تاثیر قرار خواهیم گرفت . اما « در نمای درشت » از نظر حرفه‌ئی توقعات سخت و تسکین ناپذیری از همه عوامل سازنده یك فیلم خواهیم داشت.

در چنین طرز عملی ، از بدآوازه‌گی‌های دنیای غیر انتقادی ، دنیای تنگ‌نظر ، که میخواهد با عضویت «وحدت تجزیه شده شکل و محتوی » ما را بترساند وهمی بدل راه نخواهیم داد ، و به تاکید بر تباعد ها و اختلاف های کیفی بین یك مضمون و شکل های بعدی‌اش ادامه خواهیم داد .

س ــ م ــ ایزنشتین

(۱) ــ « مجمع کارکنان سینمای انقلابی » .





نیکولایز هنگام رهبری عده‌ای از بالرین ها .



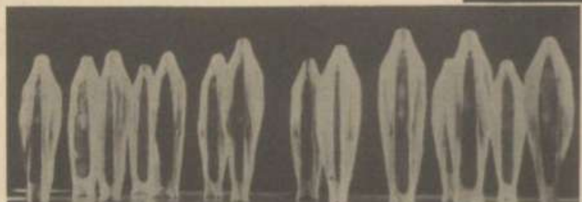
رقص « الفاها گای ودول .

باله جدید در امریکا

● فریاد ها و سروصداهائی از موزیك الکترونیکی پدید میاید ، واکنشهائی که در انسان ایجاد میکند با کمك نورهای‌خیره کننده بر روی بدن ها حالتی خاص بر صحنه میدهد ، که جمعاتشکیل یك باله جدید و مدرن را میدهند .

اینها تصاویری هستند از باله های جدید که از کشور امریکا برخاسته است و اکنون بمرحله‌ای رسیده است که مردم بخاطر دیدنش سرو دست می‌شکنند . در میان این استادان اعجاب انگیز بیش از هرکس نام «مارتا گراهام» و « جورج بالانکیه » به چشم میخورد که در سال ۱۹۳۳ این‌باله‌جدید را در « مدرسه باله امریکائی » بروی صحنه آوردند و بمعرض قضاوت گذاشت و سپس « اولوین نیکولایز » رئیس هنرستان رقص خیابان هانری نیویورك است که اخیرا باله جدید « گلاگسی » را ابداع کرده و آنرا شیفتگان باله هـای تیپیك امریکائی تقدیم داشته است.

منتقدین درباره این باله نوظهور و زیبا بحث و گفتگوی بسیارکرده و آنرا فرم جدیدی در قالب تاتر دانسته ونوشته‌اند: « این رقص جدید نمونه ایست از اتحاد و همبستگی هنر ها . . . حتی‌مجسمه‌سازی نقشی اساسی در این هنر جدید دارد زیرا در روی صحنه تمـام هنرها به‌اتفاق نور و موزیك الکترونیك برای تماشاگر این تردید را ایجاد میکند که آیا واقعا اینها انسانند یا مجسمه های‌متحرکی هستند که با یك ریتم زیبا و شکیل بحرکت در میایند ؟ عده‌ای دیگر معتقدند که‌رقصهای جدید و مدرنی که طی سالهای اخیر قلبها را تسخیر کرده ، از روی باله های‌جدید اقتباس شده است .



رقص کفن پوشان



رقص شهر کنجکاوان .



تشنج ستارگان .

دیداری با ژازه طباطبائی در پاریس





برای من مساله اصلا به شکل دیگری مطرح است . برای من این یك‌حالت کاملا طبیعی است . هرگز هم فکر نکرده‌ام چه می‌توانسم باشم و چه هستم . هرگز فکر نکرده‌ام نقاش باشم و یا نقاش نباشم . و اصولا نمی‌دانم نقاشی چگونه مساله‌یی باید باشد و چه حکمی باید داشته باشد . خوب به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌یی برای بیان زندگی داشته شاید این وسیله برای من نقاشی باشد .



برای من « هنر » به صورت عام آن ، معنایی جز آن که در نزد روزنامه نویس ها و یا در کتابها پیدا کرده است ، دارد . هنر یك وسیله برای آزادی تصور است . و این ازادی تصور گاهی حالت فریب دارد . درست مانند آن پستانکی که در دهان بچه می‌گذارند ، تا در تصور پستان مادر و شیر ، آرام بگیرد . هنرمند از طریق این وسیله بیانی ، حضور در دنیا های تصوری را آسان می‌کند و آنرا به وجود می‌آورد . به عقیده من در میان هنر ها، نقاش موفق‌ترین‌آنهاست‌چراکه‌وسیله‌وابزارزیاد و متعدد و گوناگون برای ظهور داشته و ظهور نقاش هم یك حالت عام تر و جهانی تری از مثلا شعر و یا تاتر دارا خواهد بود .

باران چتر مرا تر میکند .
و این چتر ،
چتری که تو بمن دادی
و ما زیر چتر
دنیائی ساختیم
چه‌دنیائی
و حالا باران چتر مرا تر میکند
چتری که دیگر
دنیائی زیرش نیست
و تو بمن دادی .

اما برای من وجود این دنیا های تصوری، یك واقعیت است. تنها مساله درباور این تصور و ظهور آن است . اگر بررسی دقیقی از کنش و رفتار انسانها داشته باشید ، به آسانی متوجه خواهید شد که این عادات و حرکات خیلی هم جدی و منظم و خشك نیستند و فقط آن سطح ظاهری جدی بودن است که گاه‌تصور های درونی و زنده آنها را در معرض دید قرار نمی دهد . بعضی ها هم آن حالت تصوری « مك زدن » را از یاد می‌برند و فکر می‌کنند که واقعا دارند چیزی می‌نوشند ! در حالیکه در این عمل تصوری ، واقعیت ، فانتزی مك زدن است و نه تظاهر به نوشیدن . نمی‌دانم منظورم را می رسانم یا نه . . . مساله اگر آن راضی شدن و اغنا باشد ، درهمان تصور خلاصه می‌شود هنرمند کسی است که می‌خواهد این رضایت، یادردی که‌او را می‌سوزاند و باید دیگران را هم بسوزاند تعریف کند و بگوید :

هر آدمی فکر می‌کند دنیای خودش خیلی بزرگ است و باید دیگران از آن اطلاع داشته باشند . در هنرمند هم همینطور است . بروز هنری ، اطلاع دادن ازیك دنیای خاصی است. و عادی هم هست .

فرق یك هنرمند با یك آدم معمولی‌توانایی و قدرت انعکاس دنیا های ذهنی است . ممکن است یك آدم معمولی از وقتی به رختخواب می‌رود تا صبح یك داستان کامل در ذهن خود مجسم کند و یا خواب ببیند ، اما تفاوت او با هنرمند که این داستان را می‌نویسد و یا یك نقاش که دنیایی را بر پرده می‌آورد قدرت انعکاس تصورات و دنیا های خصوصی است . هیچکس در این دنیا وجود ندارد که فکر نکند و تصوراتی نداشته باشد . اما قدرت و شهامت ابراز و خلق مجدد آن است که هنر را به

به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌ای برای بیان زندگی داشت

وجود می‌آورد

من در زمینه های مختلف هنری از نقاشی گرفته تا داستان نویسی کار می‌کنم . اصولابرای من هنرمند مهم است و یا نقاش و یا مجسمه ساز . چراکه وقتی حرفی برای زدن بود دیگر قالب آن انتخاب کردنی است و این انتخاب مشکلی هم نخواهد بود . مهم داشتن موضوعی برای بیان است ، بعد این بیان ممکن است در قالب نقاشی و رنگ و فرم و یا به وسیلـه کلمات و یا به وسیله اصلات باشد . هنرمند به آسانی می‌تواند این قالبهای متعدد و مختلف را برای بیان موضوع و مطلب خود انتخاب کند .



ـ چطور می‌فهمی که فکرت مال کدام‌قالب است

ـ ببین خود آن فکر ، راهش را به دستت می‌دهد ماده اصلی فکر نزد توست و این اصل و ماده راه بروز خود را با خود به وجـود می آورد ـ همه این قالب ها بستگی به آن موضوع و بهانه اولیه دارند و این « بهانـه » برای بیان است که شخصیت هنر را فراهم می‌کند . وقتی این بهانه وجود داشت . شما به خودی خود و به‌حرف وجوه آن بهانه ،





خواهید فهمید که مثلا انرژی کلمه می‌تواند ظرفیت آن بهانه را داشته باشد و یا گاهی می‌فهمید که چند حرکت فرم در فضا می‌تواند بیان کننده مطلب شما باشد ، در این جامجسمه قالب بهانه شما می‌شود و یا موسیقی . . . تعریف ساختن برای هنر در گذشته بسیار بوده و در آینده هم بسیار خواهد شد . اما اگر بخواهیم واقعا در این مورد تعمق وبررسی کنیم می‌فهمیم که بیان هنری در چهار قالب کلی انجام می‌گیرد : قالب کلام ، که از آن شعر منتج می‌شود ، قالب صدا و آوا ، که از آن موسیقی منتج می‌گردد ، قالب رنگ و فرم ، که از آن نقاشی و مجسمه سازی حاصل می‌آید و مرحله دیگر فرم که در فضا ایجاد می‌شود ، قالب معماری است که من جنبه هنری آن را در وحله اول و آنچنان فنونی مثل سایر هنر ها نمی‌دانم چرا که معماری در خدمت یك هدف قرار دارد که جنبه هنری و سازندگی آنرا تقریبا از بین می‌برد . و در این میان با پیشرفت تکنیك و مواد بسیاری که در هنر نقاشی ایجاد شده و حالا دیگر هر ماده‌یی در نقاشی برای بیان حالت و اتمسفر می‌توان استفاده کرد ، من فکر می‌کنم که حالت‌سازنده و جهانی این هنر واقعا بسیار قوی‌تر ازسایر قالبهای هنری شده است . از طرف دیگر اگر مثلا فکر کنید که بهترین شعر یك شاعر فقطبرای یك ملت می‌تواند معنا داشته باشد و در ترجمه ، دیگر آن حالت طبیعی و اصالت خود را از دست می‌دهد ، در حالیکه تابلوی یك نقاش را می‌توان در هر نقطه جهان به نمایش گذارد و تمام ملتها می‌توانند آن را نگاه کنند و تحت تاثیر قرار گیرند . بنابر این جنبه جهانی یك شعر از جنبه جهانی یك اثر نقاشی کمتر است

می‌دانید مساله درك و حس من از زندگی مطرح است من از کودکی با زندگی به صورت متفاوت و جداگانه‌یی از دوستان و همسن های خودم ، آشنا شدم و مسایل زندگی همواره برایم به صورت علاقهای سئوالی بود که من همیشه با آنها در تصادم و مقابله بودم . من می‌دانم که هرکسی در زندگی خود با این مسائل مواجه خواهد شد و اصولا در زندگی هرکسی مسایلی وجود دارد که باید به آنها جواب گوید ، اما برای من مساله‌یی دیگری ، هم وجود دارد که به عنوان کامل‌کننده همه مسایل دیگر عادی و موجود در زندگی همه مردم کوچه و بازار مطرح میشود و آن مساله ، آماده کردن جامعه از نتیجه برخورد من با مسایل جامعه است

ـ پس باید یك خود سنجی همیشگی داشته باشی

ـ به‌عقیده من این خود سنجی وظیفه هر موجود زنده‌یی است . اگر این سنجش وجود نداشته باشد تنها دلیل آن ، عدم تحرك و نابودی است . وظیفه یك هنرمند به عقیده من اصلا آوردن پیام و یك خط مشی اینکه آنها زنده‌اند و می‌توانند حرکت کنند . این بسیار مهم است . و بدون شك در انعکاس زندگی و زیبایی های آن به مردم ، خود هنرمند باید در حوزه زندگی قرار داشته باشد . و درحوزه قرار داشتن یعنی هر روز ، حرکت داشتن و هرروز ، با خود فاصله گرفتن . هنر یکی از وسایل است که در زندگی‌حرکت ایجاد می‌کند .

اصولا هنر مدرن در ایران یکباره به وجود آمد و این به وجود آمدن هم کاملا غیر مترقبه بود به همین دلیل شاید هرگز هنرمندان مدرن در ایران با شکستهای روحی که در عرصه هنر ها در غرب وجود دارد روبه‌رو نشدند و اقبالی نسبی داشتند البته در قیاس مشکلات دیگری وجود داشت . از جمله آنکه هرکس می‌بایست کار خود را از ابتدا و صفر شروع‌کند وهیچکس‌نمی‌توانست‌ازتجربیات و امکانات هنری یك هنرمند دیگر به سود هنر خود استفاده کند .

من به سهم خودم ، فکر می‌کنم کارهایم در ایران اقبال داشته اند و از این موضوع راضی هستم . یکی از مهمترین فعالیت های ما به وجود آوردن فانتزی و حس شناسایی هنر در کودکان دبستانی و کودکستانی بود . بزرگتر ها به ترتیب شکل گرفته بودند و از آنها دیگر نمی‌شد انتظاری داشت . ما کلاس هایی ترتیب



دادیم ، در گالری هنر جدید که در خانه خودم تشکیل داده بودم ، و در آن از بچه هاخواستم که به هر ترتیب که دلشان می‌خواهد دنیایشان را نقاشی کنند . الآن چهارده سال است که با بچه ها کار می‌کنم و در این مدت دربسیاری از بی‌نال های نقاشی کودکان نقاشی های بچه هایی که با من کار می‌کردند برنده شد و تعداد بسیاری مدال برای نقاشی این بچه ها به مملکت ما آمد . این خدمت کوچکی بود ، اما من از نتیجه این‌خدمت بسیارخوشحال هستم . این وسیله‌یی بود که ما توانستیم ضمن‌معرفی استعداد های کودکان ایرانی ، نام کشور خود را هم در آن کشور ها مطرح کنیم . در سال ۱۳۴۱ من از کار همین بچه ها در* آلمان نمایشگاهی ترتیب دادم ، به یاد دارم که‌بسیاری از آلمانی هایی که به دیدن این نمایشگاه آمدند ، برای اولین بار با آداب ایرانی آشنا می‌شدند ، از جمله طرز لباس پوشیدن . حالا دیگر البته آشنایی اروپاییان با مملکت ما بیشتر شده ، اما به هرحال این خدمت ها در هر موقعیتی می‌تواند باعث یك حرکتو آشنایی بیشتر باشد

من واقعا به هیچ گروه فکری و مکتب و مشربی وابستگی ندارم اما ضمن آن نمی توانم تحمل استثمار را بکنم و باید بگویم در مورد مسایلی که به ایران مربوط می‌شود کمی حساس هستم . من به شدت نیاز به نمایشگاه را برای همه نقاشان ایرانی احساس می‌کردم . آنها احتیاج شدیدی به وجود محلی داشتند که کارهایشان را به نمایش بگذارند و محل مناسبی وجود نداشت . در این جهان تعدادی نمایشگاه ترتیب داده می‌شد در محل هایی که به خارجیان تعلق داشت و بنابراین از فروش تابلو های نقاشان ایرانی مقدار واقعا ناچیزی به خود آنها داده می‌شد . و اصولا من به شدت با ترتیب نمایشگاه در محلهای انجمن های فرهنگی خارجی و یا گالری های که‌توسط فرنگی ها اداره می‌شود ، به شدت مخالف هستم ، چرا که نحوه نمایش و حق واقعی هنرمندان ایرانی از جانب آنها حفظ نشده است . به همین دلیل من از دوستان نقاش خودم دعوت کردم که با همکاری یکدیگر یك گالری ایرانی به وجود آوریم . این همکاری به وجود نیامد اما چون من به شدت مصمم بودم به تنهایی و با تلاش زیادی « گالری هنر جدید » را ساختم .

اگر حمل بر تظاهر نشود ، من فکرمی‌کنم که نقاشی های من همیشه یك موفقیت نسبی داشته‌اند . همانطور که می‌دانید تم اغلب نقاشی های من موضوعهای فولکلوریك‌هستند که سادگی و شیرینی آنها کمك می‌کند که همیشه یك ارتباط حسی بین تماشاگر بانقاشی های من وجود داشته باشد . حالا البته ازنظر روشنفکران سادگی کار های من دلیل بدی آنهاست ، اما من از جانب خودم از این‌استقبال مردم رضایت دارم .

در شعر هم من آدم‌بسیارساده وطبیعی‌یی هستم من یك شعری دارم به اسم «پسرقناد» که شرح حال یك زندگی ساده است درطول این شعر شاید نام بیش از صد نوع متفاوت شیرینی برده می‌شود ، نان شیرینی هایی از زمان ناصرالدین شاه وجود داشته و حالا از بین رفته است .

و یا دریك شعر دیگر که شرح‌حال یك آدم کچل در حمام است ، از تمام کارهایی که بوسیله کارگر حمام انجام می‌شود ، نام برده می‌شود . البته من قبل از هرکسی این‌موضوعات خیلی ساده را به شدت حق کرده‌ام و بعد ازآنها در شعر و یا در نقاشی هایم یاد می‌کنم .

●

من پهلوان خسته برگشته‌ام
و در کفم دسته‌ی شمشیر
بدون تیغ ،
کلاه خودم ،
لهیده ،
و زنجیر های زره ام ،
شندر شندر
زنگیده و پوسیده
چکمه هایم سوراخ
ریشهایم‌انبوه
و چشمانم از سو رفته
آخر ، من پهلوان خسته برگشته‌ام .

●

من ،
گازور استخانهای تو هستم
که از حسرت ، سیاه شده .
و من ،
معجون تمام معجون ها هستم
که در شیشه‌ی عمر فرشته
بر گردن دیو ، آویزان است .
من ،
سنگ خارای ، کوه هستم
که یك تکه‌ی آن
سخت‌ترین شیشه ها را می‌شکند
و هر مرغی را ،
از قفس آزاد می‌کند .
من گازور تمام هستی تو :
هستم
و هستم .

ـ یك نمایشنامه هم نوشته‌یی.

ـ آره این یك نمایش بسیار مدرنی‌است که در آن از همه‌عوامل‌موجود استفاده میشود، ازقبیل نور و صدا و رنگ و فرم و جمعیت حتی اسلاید هم در آن نشان داده می‌شود .

اجرای آن گفتم که سخت است به دلیل امکانات . و تازه امروز سخت است . شایدبعد ها بشود این کار را کرد . تله ویزیون فکر می‌کنم مشتاق باشد به داشتن همه پیس هایی که از نظر فرم و ایده جالب باشند . ایده نمایشنامه من ، شرح زندگی مردمان امروز است . هر انسان سمبل یك مثمر و نمودار یك حرکت و یا یك موضوع است .

●

اتاق من دیگر پنجره ندارد ،
نور گرم و مواج خورشید ،
مرده .
و تاریکی لبخند میزند ،
و کوه یخ هر لحظه
بزرگ و سنگین‌تر میشود
و وحشت و دیوار
و دیوار .
وقتیکه عصر ،
صدای کلاغ ها میاید
من دیگر نمی‌توانم
آنها را روی شاخه های درختان :
قان و سپیدار ها
به بینم .
آخر : اتاق من
پنجره ندارد .

ـ در مورد برنده شدن نمایشنامه ام هم خودمن هنوز اطلاع زیادی ندارم چون در شعر خودمن هنوز اطلاع زیادی ندارم چون درسفر بودم و الان‌هم‌که باهم درپاریس هستیم .



شوخی

داستان از :
میلان کوندرا
(Milan Kundra)
ترجمه‌ی :
منوچهر محجوبی

۳

آنچه گذشت

در شماره پیش ، نخستین بخش داستان را به روایت‌لودویك خواندیم . لودویك که ظاهرا بازنی قرار ملاقات دارد، یك روز پیش از ملاقات به یکی از شهر های جنوبی چکسلواکی می‌آید . هتلی که در آن اطاق گرفته است برای این ملاقات مناسب نیست . به سراغ دوست قدیمی اش کوستکا می‌رودو آپارتمان او را برای ملاقات فردا وام می‌گیرد سپس به‌اتفاق کوستکا به آرایشگاه می‌رود . زن آرایشگر به‌نظرش آشنامی‌آید و پس از آنکه از آرایشگاه خارج می‌شود تلفنی با کوستکا تماس می‌گیرد و متوجه می‌شود که آرایشگر ، زنی‌است بنام لوسی که سالها پیش معشوق او بوده است . در این شماره لودویك را در انتظار ملاقاتش می‌گذاریم و دنباله‌داستان را به روایت هلنامی‌خوانیم . . .

قسمت دوم ـ هلنا (Helena)

امشب می‌خواهم زود بخوابم . نمی‌دانم خوابم می‌برد یا نه ، با این وجود زود می‌خوابم . امروز پاول (Pavel) براتیسلاوا (Bratslava) رفت ، من‌هم فردا با هواپیما به‌برنو می‌روم و بقیهٔ راه را با اتوبوس طی می‌کنم . زدنیکا (Zdenicka) دو روز اینجا تنهاست ، اما برایش اهمیتی ندارد . زیاد به کمك ما ، یا بهتر بگویم به کمك من ، احتیاج ندارد ، عاشق پدرش است ، پاول نخستین مرد زندگی اوست ، و می‌داند چطور رامش کند ، چون در رفتار با زنها هم همین‌طور است ، همانطور که با من بود ــ و هنوز هم هست . فقط این هفته بود که به‌خوی قدیمش‌بر گشت . صورتم را نوازش کرد و قول داد که در راه باز گشت از براتیسلاوا ، مرا در موراویای جنوبی ببیند . گفت خیلی چیزها برای گفتن دارد . شاید پی برده است که ادامه روابط اخیرمان زیاد خوب نیست . ومی‌خواهد به‌روابط پیشین بر گردیم . اما چرا حالا ، چرا حالا که من به‌لودویك برخورده‌ام ؟ این ماجرا مرا آزار می‌دهد، اما نباید دلتنگ‌شوم، نباید این گفته ژولیوس فوچیك (۱) « مباد که غم با نام پیوستگی یابد » شعار من است و برایم مهم نیست که‌حالا دیگر کهنه شده باشد . ممکن است من احمق باشم ، اما آنها که می گویند ، خودشان احمقند . آنها شعارهای خودشان را می‌دهند : « بیهودگی » ، « بیگانگی » و شعارهای دیگرشان ، نمیدانم چرا من باید با حماقتم جور آنها را بکشم . نمی‌خواهم زندگیم را به‌دو قسمت‌کنم ، می‌خواهم یك زندگی باشد ، از آغاز تا پایان یکی باشد ، و به‌همین جهت است که تا اینحد لودویك را دوست دارم ، چون نمی‌خواهم وقتی با اوهستم آرمانها و سلیقه‌هایم را تغییر دهم . مردی است عادی ، بی تزویر ، امیدوار ، هرچه فکر می کند همان را می گوید ، و اینها چیزهائیست که من دوست دارم . چیزهائی که همیشه دوست دارم .

از روشی که پیش گرفته‌ام خجل‌نیستم . نمی‌توانم با آنچه بوده‌ام و آنچه هستم متفاوت باشم . تا هیجده سالگی چون زنان راهبه محدود بوده‌ام ، دو سال در آسایشگاه و دو سال دیگر جبران سالهائی که به‌تحصیل نرسیده بودم . حتی به‌رقص نرفتم ، آنچه می‌دانستم آپارتمان تمیز یك خانوادهٔ خوب پیلزنی (۲) بود و راه مکرر مدرسه . زندگی می گذشت . سپس در سال ۱۹٤۹ به‌پراگ رفتم ، ماجرا برایم معجزه بود ، بسیار خوشحال بودم . هرگز فراموش نمی کنم و به‌همین جهت است که نمی‌توانم نام پاول را از قلبم بزدایم ، با اینکه دوستم نمی‌دارد ، با اینکه آزارم می‌دهد باز هم نمی‌توانم . پاول جوانی من است ، پراگ است ، دانشگاه است ، و تمام ترانه‌های فوچیك است و موزیك رقص . این روزها کسی نمی‌داند آنچه گفتم برای ما چه مفهومی دارد . پراگ جائی است که پاول را دیدم ، او تنور می‌خواند ، و من آلتو . صدها نمایش و کنسرت دادیم ، ترانه‌های روسی می‌خواندیم، ترانه‌های ساختهٔ خودمان را می‌خواندیم ، و البته ترانه‌های محلی را . این ترانه‌ها را بیشتر دوست داشتیم که بخوانیم . من با اینکه زاده و بزرگ‌شدهٔ پیلزن بودم ، عاشق ترانه‌های بومی موراویا شده بودم و خود را معشوقهٔ این سرزمین می‌دانستم ، این ترانه‌ها جزئی از زندگی من بودند ، و یادآوری آنها همراه است با یادآوری آن روزگار و با جوانی من ، هر وقت که این ترانه‌ها را می‌شنوم نورامید به‌دلم می‌پاشند، در این دو سه روز هم آنها را خواهم شنید .

چگونگی برخوردم با پاول را این روزها به‌سختی‌می‌توانم به‌کسی‌بگویم. چیزی بودشبیه مطالعات خارج از مدرسه . سالروز آزادی بود و در میدان‌قدیم شهر تظاهرات عظیمی برپا بود . دستهٔ موزیك ما هم آنجا بود ، ما همیشه با هم بودیم ، گروهی انگشت‌شمار بودیم در برابر ده‌ها هزار مردم . پشت تریبون سیاستمداران و سخنرانان بودند ، آنگاه کف‌زدن شدید مردم بود و سپس تولیاتی (۳) پشت میکروفن آمد و نطقی به‌ایتالیائی ایرادکرد . و حاضران‌با هلهله‌و کف زدن‌وپای کوبی ازاواستقبال کردند . تصادفاًدرمیان‌آن جمعیت انبوه ، پاول کنار من قرار گرفته بود . و می‌شنیدم که فریادش‌با فریاد مردم متفاوت‌است، چیزی است جدا از غریو دیگران ، به‌دهانش نگاه کردم و متوجه شدم که مشغول خواندن است و ترانه‌ای را با فریادمی‌خواند. ازمردم‌می‌خواست که‌به‌او گوش دهندو اورادرخواندن یك‌آواز انقلابی‌ایتالیائی، که‌آنروزها بسیار عام بود ، همراهی کنند .

پاول چنین بود ، به‌همراه کردن یك نفر خشنود نبود ، می‌خواست احساس همهٔ مردم را به‌حرکت در اورد . من فکر کردم جالب است که در میدان‌پراگ به‌یك فرد انقلابی ایتالیائی با یك آواز انقلابی ایتالیائی خوش آمد گفته شود ، ارزو داشتم که تولیاتی از این آواز به‌حرکت درآید ، هم‌چنانکه‌من به‌حرکت درآمده بودم . بنابراین تا آنجا که می‌توانستم صدایم را بلند کردم و با پاول همصدا شدم ، و دیگران نیز همراهی کردند تا تمام دستهٔ ما یك‌صدا به‌خواندن پرداختند . اما صدای انبوه جمعیت بسیار بلند بود و ما با تعداد پنجاه‌نفری‌مان ، در برابر تعداد پنجاه‌هزار نفری آنان نبردی بی‌امید را ادامه دادیم . پس از خواندن اولین خط ترانه به‌این نتیجه رسیدیم که صدا را قطع کنیم ، چون کسی صدایمان را نمی‌شنید . اما عاقبت معجزه رخ داد . هر لحظه صداهای بیشتری با ما همراه شد و کم‌کم مردم فهمیدند که ماجرا چیست ، رفته رفته آواز تمام جمعیت‌را فراگرفت وچون پروانه‌ای برفراز میدان به‌پرواز درآمد . عاقبت این پروانه ، این آواز، به‌تریبون رسید و ما به‌چهرهٔ ایتالیائی خاکستری مو خیره شدیم . زمانی که دیدیم با حرکت دستهایش ما را در خواندن سرود رهبری می کند ، شادمان شدیم ، ومن با اطمینان ، هرچند فاصله دور بود و امکان دیدن وجود نداشت ، اشك را در چشمانش می‌دیدم .

در میان این هیجان و تحرك ، نمی‌دانم چه شد که ناگهان دست پاول را گرفتم ، و پاول با فشردن دست من به‌هیجانم پاسخ داد . و هنگامی که میدان دوباره ساکت شد و دیگری به‌سخنرانی پرداخت ، می‌ترسیدم مبادا از دستم فرار کند ، اما چنین نشد . تا پایان تظاهرات ، دست در دست یکدیگر ماندیم و حتی یك قدم جابه‌جا نشدیم . جمعیت از هم پاشید و ما ساعتهادرپراگ که‌انباشته‌از گل‌شده‌بودبایکدیگر به‌قدم زدن پرداختیم .

هفت سال بعد ، هنگامی که زدنیکا پنج‌ساله شده بود ، هرگز فراموش نمی کنم که به‌من گفت : « ما به‌خاطر عشق ازدواج نکردیم ، به‌خاطر دیسپلین حزبی ازدواج کردیم . » می‌دانم که این جمله در گرماگرم یك مشاجره گفته شد ، می‌دانم که دروغ بود ، می‌دانم که پاول به‌خاطر عشق با من ازدواج کرد و بعد از ازدواج بودکه تغییر پیدا کرد . اما با وجود این ، گفتن چنین حرفی ناگوار بود ، زیرا او بود که همیشه در بحث‌هایش می گفت عشق زمان ما چیزیست که با آنچه باید باشد تفاوت بسیار دارد ، عشق زمان ما گریز از مردم نیست ، بلکه ورود در یك جنگ است ، و واقعاً عشق ما چنین چیزی بود . ظهر که می‌شد حتی وقت غذا خوردن نداشتیم ، دو ساندویچ در دبیرخانهٔ اتحادیهٔ جوانان می‌خوردیم ، و دوباره تا پایان روز از یکدیگر جدا بودیم . باید تا نصفشب منتظر پاول می‌ماندم که از جلسات شش تا هشت ساعته‌اش به‌خانه برگردد . در اوقات فراغتم بایستی گزارشهای او را برای خواندن در انواع کنفرانسها و کلاسهای تعلیماتی ماشین می کردم . اهمیتی برای محتوای این سخنرانیها قائل نبود ، اما من می‌دانستم که سخنرانیهای سیاسی او چه اهمیتی در موفقیتهایش دارد . صدها بار در این سخنرانیها تکرار کرد که انسان امروز از جهت برانداختن رجحان زندگی خصوصی بر زندگی اجتماعی‌اش با انسان گذشته متفاوت است . و حالا ، بعد از سالها ، ناگهان توضیح میدهد که رفقا در آن روزها زندگی خصوصی‌شان را رها نمی کردند .

دو سالی با یکدیگر بودیم و کم کم شکیبائی من تمام شد . این ناشکیبائی غیرعادی نبود ، هیچ زنی نمی‌تواند تنها با یك دوستی دانشجوئی قانع بماند . اما پاول به‌این رابطهٔ بی‌ضابطه عادت کرده بود . همهٔ مردان تمایلات خاصی دارند ، اما این با زنهاست که به‌عنوان یك زن به‌فکر خود و به‌فکر مسئولیت خود باشند . متأسفانه پاول این موضوع را حس نمی کرد . اما رفقائی که‌در دستهٔ موزیك‌دانشگاه بودند، به‌خصوص دوستان دختر من ، به‌فکر این موضوع افتادند ، گرد هم جمع شدند و پس از مشورت با عده‌ای دیگر ، پاول را به‌کمیته خواندند . نمیدانم به‌او چه گفتند . چون هیچوقت دراین‌باره بحث نکردیم ، اما تصور نمیکنم که کار او را ساده گرفته باشند . آن روزها به‌حد اغراق در پایبندی به‌اصول اخلاقی شدت عمل به‌خرج داده می‌شد ، و من شدت عمل در اصول‌اخلاقی را به‌شدت عمل در اصول غیراخلاقی ، چنانکه امروز هست ، ترجیح می‌دهم . پاول مدت درازی از من برید و من تصور کردم که همه چیز از بین رفته است . از خود بیخود شده بودم ، می‌خواستم خود را بکشم ، اما دوباره به‌سوی من بازگشت ، زانوانم به‌رعشه افتاده بود ، از من خواست که او را ببخشم ، مدال کوچکی که عکس کرملین روی آن بود به‌من داد . این نفیس‌ترین دارائی او بود و هیچوقت آنرا از خود دور نکردم ، چون چیزیست پرمعنی‌تر از اینکه فقط یادگاری پاول باشد . از شادی گریستم و دو هفته بعد ازدواج کردیم . تمام گروه موزیك در عروسی بودند و بیست و چهار ساعت تمام به‌رقص و آواز گذشت . به‌پاول گفتم اگر ما یکدیگر را بی‌قدر کنیم ، تمام مردمی راکه عروسی‌ما را جشن گرفتند بی‌قدر کرده‌ایم، تظاهرات میدان قدیم شهر را بی‌قدر کرده‌ایم ، و تولیاتی را بی‌قدر کرده‌ایم . امروز ناچارم به‌تمام آن چیزهائی که بعدها بی‌قدر کردیم بخندم ...

ناتمام

۱ ــ Julius Fucik نویسنده چك .

۲ ــ اهل پیلزن (Pilsen) که شهر کوچکیست در ایالت بوهم چکسلواکی .

۳ ــ Togliatti رهبر سابق حزب کمونیست‌ایتالیا





حدود ۸ سال پیش خریداری کرده‌اند.

بهترین برنامه‌های تلویزیونی ازنظرمشتریان قهوه‌خانه‌ها، برنامه‌های ورزشی‌ست و بعد از ان، موسیقی ملی ایرانی و فیلم‌های دنباله‌دار ایرانی و برخی فیلم‌های خارجی. با صاحب قهوه‌خانه‌یی در خیابان قزوین گفتگویی داشتیم:

س ـ چند وقت‌است که تلویزیون‌خریده‌یید؟

ج ـ ده ماه.

س ـ تلویزیون را قسطی خریده‌یید یا نقد؟

ج ـ قسطی، ۱۰۰۰ تومن پیش دادم، بقیه را ماهی ۱۰۰ تومن.

س ـ برای تماشای برنامه‌های تلویزیون از مشتری‌ها چقدر می‌گیرید؟

ج ـ اگر تمام وقت نگاه‌کنند یك تومن، اگه نصف، ۵ ریال.

س ـ از وقتی که تلویزیون خریده‌یید، تعداد مشتری‌ها تفاوتی کرده؟

ج ـ زیاد نه؛ چون مشتری‌ها ما ثابت‌هستند. فقط شب‌هایی که کشتی و فوتبال دارد از جاهای دیگه هم می‌آیند.

س ـ خودت هم تلویزیون نگاه می‌کنی؟

ج ـ ای بابا، کی وقتش را دارد؟

پس از گفتگو با قهوه‌چی، به سراغ چند نفر از مشتری‌ها که مشتاقانه مشغول تماشای تلویزیون بودند رفتیم.

س ـ معمولا چه ساعت‌هایی تلویزیون می‌بینید؟

یکی می‌گوید: بعد از کار، بیشتر ظهرها، که برای ناهار میایم.

دیگری می‌گوید: هروقت که «باز» باشد ما نگاه می‌کنیم!

و یکنفر دیگر اضافه می‌کند: وقتی که کشتی دارد...

س ـ چه برنامه‌هایی را بیشتردوست دارید؟

جواب می‌دهند:

ـ آواز ایرانی و آهنگ ایرانی.

ـ فیلم‌های خارجی.

ـ ماکه مهندس این کار نیستیم! ولی وقتی که کشتی و فوتبال دارد خیلی خوب است.

س ـ ازتعداد پولی‌که برای‌تماشای‌تلویزیون می‌پردازید راضی هستید؟

می‌گویند:

ـ ۵ ریال گران است. اگر دو ریال بود، بهتر بود.

س ـ اگر ارزانتر باشد بهتر است؟

گران است؛ ولی وقتی که کشتی و فوتبال دارد ـ عیبی ندارد!

بعد از سئوال و جواب‌های زیاد، به این نتیجه رسیدیم که **بهترین برنامه‌ها برای قهوه‌خانه ـ نشین‌ها، برنامه‌ی موسیقی ملی ایرانی، ورزش**







(بیشتر فوتبال و کشتی) فیلم‌های خارجی پرتحرك (پیسی) و برنامه‌های مذهبی‌ست.

ظهر بود و برنامه‌ی موسیقی ملی ایرانی پخش می‌شد، وقتی از در قهوه‌خانه می‌گذشتیم، دو نفر در گوشه‌ی قهوه‌خانه بلندبلند با هم حرف می‌زدند.

ـ پاشو برویم به اکبر آقا قول دادم ساعت ۲ سر میدان باشیم.

ـ الان می‌آیم. صبر کن «سوگل» هم بخواند، بعد.

قهوه‌خانه‌نشین‌ها

درقهوه‌خانه، به‌دنبال طبقات مختلف‌گشتن، شاید درست نباشد؛ زیرا که یك طبقه بیشتر وجود ندارد. تنها، گروه‌بندی ممکن است انهم نه یك گروه‌بندی خشك و غیرقابل تغییر؛ زیرا تداخل گروهی زیاد اتفاق می‌افتد. ملاك این گروه‌بندی، جز دریکی دومورد، بیشتر بر شغل افراد متکی‌ست.

افراد گروه‌های مختلف وحتی متضاد، بی‌پروا باهم گفتگو می‌کنند. از کارهایشان، گرفتاری‌ها و خاطرات شان؛ چرا که خصوصیات و دردهای مشترك فراوانی دارند.

قهوه‌خانه به عنوان یك فضای ارتباطی، قابل بحث است و از این نظر می‌تواند با مساجد ـ در روستاها ـ مقایسه شود. تنها در مساجد روستاها مسائل با تمام قدرت و شدت و وسعت مورد بحث قرار می‌گیرد واین خصوصیت در قهوه‌خانه دست کم‌گرفته می‌شود؛ ولی در امر ارتباط تغییری حاصل نمی‌شود ـ گرچه گفتارها بآسودگی توام است. و این پدیده شاید زاده‌ی عدم احساس نفع مشترك بین قهوه‌خانه ـ نشین‌ها باشد. در صورتیکه نفع مشترك، محور گفتگوهای مساجد روستاهاست. در قهوه‌خانه از حال هم باخبر می‌شوند، پرس و جو می‌کنند، دنبال هم می‌گردند، قرار می‌گذارند، جدل می‌کنند و به تفریح می‌پردازند. خستگان از کار برگشته چشم امیدشان به قهوه‌خانه است. چای می‌خورند و به‌دنبال کار جدید از رفقایشان سوآل می‌کنند. کارگران ساختمان، کارگران غیر متخصص، شاگردان کم درآمدکارگاههای صنعتی در قهوه‌خانه تغذیه می‌شوند چون آبگوشت هم ارزان است و هم مواد غذایی لازم را کم و بیش دارد. غالب بناها حتی متاهلین قبل از اینکه به خانه بروند سری به قهوه‌خانه‌ی پاتوق خود می‌زنند، نه تنها به منظور تفریح و خستگی در کردن بلکه برای جستجوی کار جدید.

گروه خستگان از کار، آرامترین و کم حرف ترین مشتریان قهوه‌خانه‌اند اگر حرف مربوط به کار نباشد به فکر فرو می‌روند یا تلویزیون می‌بینند و اگر نقال باشد توجهشان به‌اوست. این گروه بزرگ تماشا و شنیدن گفتگو بیشتر به عنوان «خواب‌آورها» استفاده می‌کنند و همین‌که چشمشان سنگین شد راهی منزل می‌شوند و در راه خانه برای عیال و بچه‌ها نان



و « شب‌چره»یی می‌خرند .

انبوه بیکـاران و روستاییان راهـی شهر پناهگاهی ارزان‌تر و بهتر از قهوه‌خانه ندارند . فضای نرم و رمزمه‌های صمیمانه زمستانشان را بهار می‌کند و افتاب سوزان تابستان را از سرشان دور . انبوه بیکاران از همه‌ی گـروهها متغییرتراست . عده‌یی کـار پیدا می‌کنند وعدیی دیگر بیکار می‌شوند ، عده‌ی جدیدی از راه می‌رسند و دسته‌یی به سفرهای جدید می‌روند ؛ این گروه ، به‌طورمداوم در قهوه‌خانه هستند ــ همچون درد شراب ؛ و با چشم‌های کنجکاو به‌دنبال کاریابان قهوه‌خانه‌ها می‌گردند تا از آنها خبر بگیرند . این گروه که شامل کارگران ساختمان ، کارگران کوره‌پزخانه‌ها ، پوست و روده فروشان ورشکسته و امثال اینها می‌شود ، دست بـه کارهایی نمی‌زنند که بیکاریشان را پنهان کند .

دلالان ، قهوه‌خانه را عرصه‌ی تاخت و تازهـای سودجویانه‌ی خود قرار می‌دهند . فضای قهوه‌خانه از سروصدای چانه‌زدن هایشان گیج‌کننده است . معاملات حضرت عباسی رواج دارد . و هو و جنجالشان زیاد است ، و درآمدشان هم کم نیست . به‌همه‌کاری دست می‌زنند ، از دلالی پرنده گرفته تا گاری و درشکه و اتوموبیل و ... رحم و مروت و انصاف ورد زبانشان است .

دسته‌بندی بین دلالهای قهوه‌خانه یك عـادت قدیمی‌ست . اغلب اتفاق می‌افتد که یك دسته بـرای خارج کردن دسته‌ی دیگر از عرصه‌ی دلالی پول‌زیادی خرج می‌کنند . دلالها در قهوه‌خانه زیـاد محبوب نیستند چون به‌صغیر و کبیر رحم نمی‌کنند .

پیران از کارافتاده و بازنشستکان گروه‌پرگویان فیلسوف قاب قهوه‌خانه‌اند . غالباً دلهای خونین و پردردی دارند . این دسته از شیله‌پیله‌های کار هم‌خوب خبر دارند ، اما باز وقتی یك‌نفر شروع بـه گفتن قضیه‌یی می‌کند که قبلا بارها آن‌را تکرار کرده ، همه سراپا گوش می‌شوند ، سر تکان می‌دهند و ریشهای سفیدشان را می‌خارند ، آه می‌کشند و هرهر می‌خندند و سرانجام چند نفری که شنونده‌های خوبی بودنـد مورد لطف سخنگو قرار می‌گیرند و به‌چای و یا قلیان مهمان می‌شوند . این مهمانی‌مزد « گوش‌دادن » است. پیران قهوه‌خانه، نقالان وپندگویان وناصحان افتخاری قهوه‌خانه‌ها هم می‌شوند . جوانان را نصیحت می‌کنند که می نخورند و قمار نکنند اگر گوش شنوا پیدا نکنند و یا اگر حوصله یکدیگر را نداشته بـاشند ، آنوقت به‌بازی « نرد » می‌پردازند و با طاس و مهره عقده‌گشایی می‌کنند .

« گردن‌کلفت »ها و باجگیرها ، مثل سابق در عرصه‌ی قهوه‌خانه‌ها جولان نمی‌دهند و آشکار عمل نمی‌کنند ؛ اما وجود دارند . تشخیص این گروه از دارودسته‌ی قاچاقچیان کـالاهای « غیرمجاز » در قهوه‌خانه کمی مشکل است و بیشتر کار مأموران آگاهی و پلیس است .

در میان گروه‌های گونه‌گون قهوه‌خانه‌یـی ، گروه رنگ پریده‌ی سرگردانی را می‌توان یافت که خود را بین قشرهای دیگر می‌فشارند تا پنهان شوند . با دستهای‌لرزان وحرکات‌عصبی « تلو تلو » می‌خورند و بیشتر با نگاه منظور یکدیگر را می‌فهمند . بعضی از اینها آنقدر ضعیف و از پاافتاده‌اند که مدت زیـادی نمی‌توانند سرپا بمانند . این گروه تمام هم و غمشان این است‌که برای « عادت » خود پول تهیه کنند : عادت به‌تاس ، قاب ، ورق ، شیر یا خط « سه‌شیر » ، بیخ‌دیواری و « لیس پس‌لیس » و بسیاری عادت‌های دیگر . ابتدا ، هرچه‌دارند می‌بازند و یا خرج‌می‌کنند، و بعد هرچه را که ارزش فروش داشته باشد ، مـی فروشند . هنگامی‌که دیگر هیچ چیزشان در بازارهای معمولی قابل خرید نیست ، هنوز چیزی برای فروش دارند ... خون .

قهوه‌خانه ، زنده است و نفس می‌کشد ــ گرچه کند و آرام . برفراز خواستها و اندیشه‌های گونه‌گون و مواج قهوه‌خانه ، شعوری وجود دارد . مجرد از ذهن تك‌تك افراد و حتی لایه‌های انسانی آن . شعوری با هدف و تحرك در راهی که غیرقابل بازگشت به‌نظر می‌رسد . قهوه‌خانه برپایه‌ی منطـق ، تضادهـایش جستجوگر مقصدی‌ست در فراسویش . افتان و خیزان می‌دود ، با همت خستگان شریفش که زندگی می‌سازند، همراه با واخوردگانش که با یأس همدمند و همراه بـا موریانه‌هایی که دست به‌کار تخریب‌اند . می‌رود و همه را با خود می‌برد ، قهوه‌خانه کاروانی‌ست که نوای چاوش آن‌در همخوانی جامعه‌ی‌ایرانی برای‌گوش‌های سالم شنیدنی‌ست و در این قافله ، در فضای پردود و جنجال ، کارگران ، بیکاران پرنده‌بازان ، معتادان و حتی قوادان و منحرفین جنسی و قاچاقچیان حضوری شگفت‌انگیز دارند .

تکه تکه تکه تکه

پس زبان کودکی باید گشاد

یك روانکاو آلمانی با اعتقاد به‌این که هر کس قادر باشد دوباره به کودکی باز گردد خوشبخت خواهد شد‌آسایشگاه هایی برای اولیای اطفال درست کرده است . این روانکاو که دکتر « توبیاس بروخر » نام دارد می‌گوید : « بازیچه ای به یك فرد بالغ بدهید بعد از مـدتی خواهید دید که به دوران طفلی خویش باز می‌گـردد . دکتر بروخـر رئیس انستیتوی زیگموند فرویـد فرانکفورت است .

در آلمان و امریکا معالجه ازطریق اسباب بازی با توفیق روزافزونی روبرو است . هرشب در حدوده‌دوزوج‌در موسسات روانی به بازیهای کودکانه‌از قبیل جفتك چارکش‌وگل‌بازی و نقاشی‌باانگشت می‌ـ پردازند و در پایان ، ضمن گفتگویی ، احساس و حالات خود را بیان می‌کنند . یکی از مشتریان این معالجه ، یك قاضی عبوس و خشك دادگستری بود که درابتدا تا یك ماه ، به‌درستی دل به تفریحات کودکانه نمی‌داد و بخصوص موقع نقاشی آزاد ، فقط نوك انگشت خود را در رنك می‌زد ، اما در پایان یك ماه دست خود را تاآرنج در سطل رنگ فرو می‌بردو دیوار ها را آغشته به نقشهای بی شکل می‌کرد : وقتی دکتر بروخر از او پرسید که آیا پیشرفتش راضی است ، قاضی مـحترم دادگستری گفت :

ــ باید اعتراف کنم که این اولین بار در زندگیم بـود که آزادانه بـه کثافتکاری (با عرض معذرت) پرداختم . وقتی بچه بودم اگر لکه کوچکی هـم ایجاد می‌کردم مادرم به شدت تنبیهم می‌ـ کرد . حالا احساس آزادی می‌کنم .

و در خبر است که جمله بیماران ، تمام عقده های کودکی خود را با این بازیها و کثافتکاریها معالجه کرده‌اند .

رادیوهای مخفی درشوروی

به روایت روزنامه های ایزوستیا در شوروی بیش از صد فرستنده رادیویی مخفی و غیر رسمی وجود دارد این‌رادیو ها به پخش موسیقی پوپ ، جاز آزاد و شوخی ها ولطیفه‌های سیاسی می‌پردازند. امواج دولتی مرتبا این رادیو ها را که به نکته گیری و تمسخر نطق های رسمی می‌پردازند مورد حمله قرار می‌دهند . پلیس اظهار تاسف می‌کند که وسایل فراوان الکتریکی به علاقمندان کارهای مکانیکی اجازه می‌دهد که پست های فرستنده بسازند . علیرغم پی‌جویی ها و بازرسی ها این فرستنده ها آزادانه به‌کار ادامه می‌دهند . یکی از این فرستنده ها به اسم رادیو « کاموميل » که توسط دختر جوانی اداره می‌شود به قول «ایزوستیا» اتهاماتی صددرصد ارتجاعی و یاوه‌هایی مبتذل پخش می‌کند .

تنها در منطقه مسکو سه‌رادیو به اسامی « مانتیك » ، « روبنسون » و « ناتاشا » وجود دارد . و جالب آن که به‌اظهار گروهی،شنوندهها از برنامه‌های این رادیو ها هیچ شکایتی ندارند .

اینجا فرانسه

عملکرد آخر سال « او.ار.ت.ف» (سازمان رادیو تلویزیون فرانسه) اهمیت خارق‌العاده یکی از سرویس های آن را که تا کنون درنظر اکثریت مردم ناشناخته مانده بود آشکار کرد: پخش‌امورخارجی و همکاریها او.ار. ت. ف. در سال ۱۹۷۰ جمعا ۷۶۰۰۰ ساعت برنامه مستقیم پخش کرده است در حالی‌که سه رادیوی ملی همین کشور جمعا فقط ۲۲۸۰۰ ساعت پخش مستقیم داشته اند . این برنامه ها ، علیرغم کمیت خارق‌العاده خود از نظر فرانسویها پوشیده ماند زیرا تنها برای شصت کشور خارجی و روی امواج کوتاه به بیست و پنج زبان پخش شد . نقش اساسی «پخش امورخارجی‌وهمکاریها»ی او.ار. ت. ف. دفاع و حمایت از فرهنگ و پرستیژ فرانسه در خارج از مرز های کشور است . گذشته از این ، بخش فوق هدفهای دیگری را هم دنبال کرده است:

ــ ارسال اخبار سیاسی و فرهنگی به کشور های مترقی ، خاور میانه ،خاور دور و آمریکای لاتین .

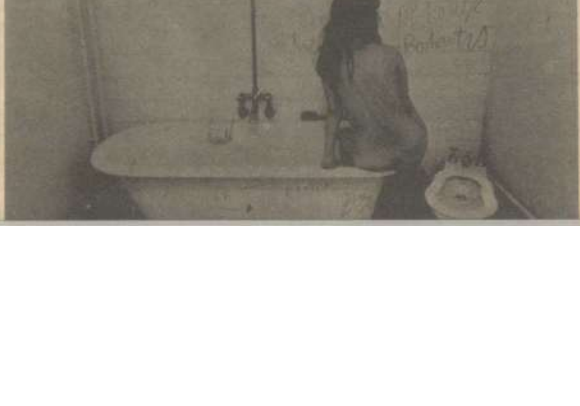
ــ همکاری‌مخصوص در کشورهای آفریقایی فرانسه زبان . بعلاوه این بخش گروهی از آفریقاییان سیاه را هم برای تصدی امور فنی تلویزیون تربیت می‌کند.

هنری میلر در سینما

یورگن تورسن ، سینماگردانمارکی با الهام از اثر اروتیکو ــ بیوگرافیك (در مانده‌ایم که چه لفظ فارسی به‌جای این ترکیب می‌شود گذاشت ؟) هنری میلر فیلم « روز های آرام در کلیشی » را ساخته است که پس‌ازیك‌توقیف جنجال برانگیز در فرانسه ، بالاخره روی صحنه آمد .

هنری میلر در این رمان ، خاطرات نخستین ماجرا های خود را در پاریس سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به یاد می‌آورد . اما سینماگر دانمارکی ، ذکاوتمندانـه از تلاش بیهوده باز سازی یك زمان و یك شهر گمشده دست برداشته و در این‌مساله، موضوع طبیعی بودن ، شیوه سینمای‌امروز و کمبود پول هم در میان بوده است . اما از سوی دیگر ، با همین قاطعیت از عطر خاطرات و زیبایی های فکر مکرر شهری بسیار ستایش شده هم دست کشیده و بجای آن تصاویری زیبا از پاریس ۱۹۷۰ ارائه داده است به اضافه یك برداشت اجتماعی با دید اسکاندیناوی و صحنه‌های بسیار و بسیار از برهنگی ها و عشقبازیها .

تورس در این فیلم ، به روح میلر دست یافته و نظر گاه او را دریافته است. گردش های‌لاقیدانه‌قهرمان فیلم ورفیقش در کوچه های پاریس ، عشقهای زودگذر آنها ، تلقی هایشان از شهر و زن و عشق و موسیقی و هنر وغیره به کمك روش های جدید مونتاژ ، کاملا به قالب روحی آثار میلر نزدیك است هرچند که اصل اثر هرگز به قدرت آثار دیگر میلر چون نکسوس و برج سرطان و غیره نیست . منتقدان فرانسه نظر داده‌اند که این فیلم مورد منحصری از ارتباط ادبیات و سینما است .





دلقك‌ها ، فیلم تازه فـلینی

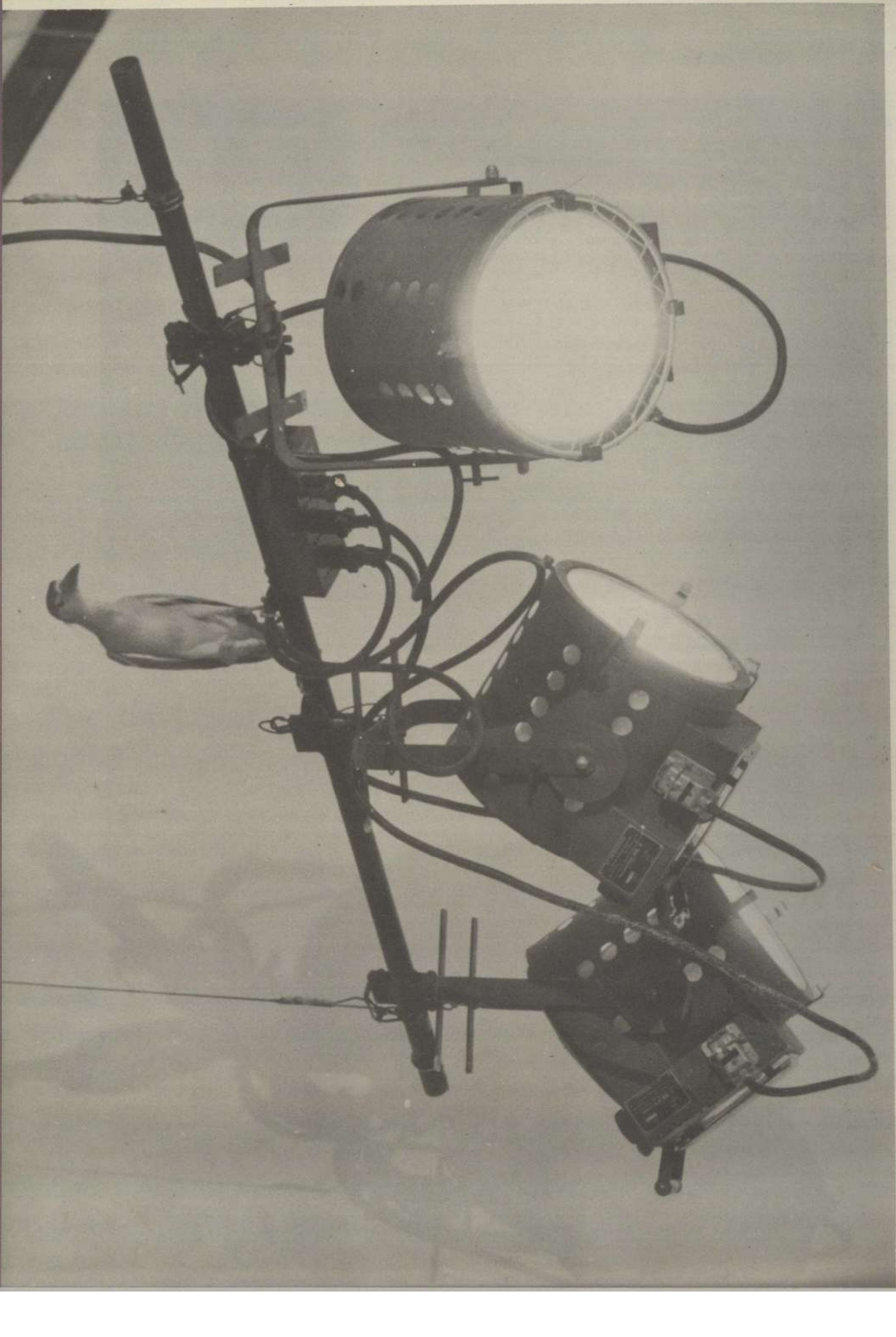
فیلم جدید فلینی به نام **دلقك ها** ، اینك در پاریس و شهر های بزرگ دیگر اروپا روی پرده است .

دلقك ها ، حکایت خنده است . نه ، حکایت نیست و خنده هم نیست . فلینی‌در این فیلم هدف خندیدن یا خنداندن ندارد. این فیلم ، در حقیقت کاوشی است در دوره کودکی فلینی ، و می‌دانیم که این سینماگر توانا تاچه حد مسحور خاطرات و تلخکامی های طفلی خویشتن است . فلینی با گذشت نزدیك نیم قرن ، هنوز از احساس غریبی که روزی در سیرك به او دست داد، به خود نیامده‌است. آن روز سیرك بود و روشنایی های سرخ و طلایی بود و نمایشهای پی درپی از آکروبات ها و حیوانات درنده که ناگهان دلقك ها روی صحنه آمدند ، و فدریکو کوچك به دیدن آنها به گریه افتاد . فیلم **دلقك‌ها** از این گریه ریشه گرفته است .

فلینی در این فیلم می‌کوشد دریابد که چرا آن کودك گریست وچرا دیگران می‌خندیدند . این است که به سرچشمـه می‌رود . به سراغ خود دلقك ها می‌شتابد. به اکتشاف منظم دنیای کوچکشان می ـ پردازد . در رم و در پاریس به سراغ نامهای بزرگ این زمینه ، « فوتیت » ، « شکلا » ، « روم » و « فراته‌لینی » ها می‌رود . بعضی از برنامه های معروف این دلقك ها را دوباره می‌آفریند . و حتی موضوع « خنده » از حرکـات دیگران را می‌شکافد . دلقك‌بازی چیست؟ یك تغییر شکل عظیم‌است. آن چنان‌عظیم که بیننده در برابرش به‌دفاع‌برمی‌خیزد ، اعتراض می‌کند ، و این همه به شکل خنده ــ که آن عظمت را از بین می‌برد . خنده همیشه از سوء تفاهم به وجود می آید . اما اگر نگاه بیننده متمرکز شود ، تکیه کند و ماسك را بشکافد ، خنده می میرد . و فلینی در این فیلم نگاهش را متمرکز کرده و ماسك را شکافته است . خستگی دلقك را نمایانده است .

فلینی با دلقك ها کلیدی از کار خویش را به دست می‌دهد . خود را در حال کارکردن با یك گروه تلویزیونی می‌نمایاند (این فیلم به سفارش تلویزیون ایتالیا تهیه شده) .

دلقك ها همچون مکملی است بر فیلم هشت و نیم . و توجه کنیم که این فیلمساز در بسیاری آثار خود چه مقام و معنایی به سیرك بخشیده است : به یاد بیاوریم نمایشهای محقرانه زامپانـو و جلزومینا را در **جاده** ، سیرك تخیلی را در **هشت و نیم** و سیرك نادیده او را در **ساتیریکون** . و این که به اعتباری ، فلینی سیرك را تمثیلی از هستی‌وحیات می‌گیرد ، و لابد در **دلقك ها** ، دلقك را تمثیلی از انسان .




Nivada ORANUS
نیوادا ـ اُرانوس ساعت عصر فضا
نیوادا کرنومتردار
نیوادا تقویم‌دار
نیوادا زنگ‌دار
ضدضربه . واترپروف
تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است